

# باستانشناسی افغانستان

## د افغانستان لرغون پيژندنه

شماره دوم ، دور سوم ، قوس ۱۳۸۴



# مجله سه ماهه باستانشناسی افغانستان

ارگان نشراتی انستیتوت باستانشناسی وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم

شماره مسلسل ۱۸

سال تأسیس ۱۳۵۸

قوس سال ۱۳۸۴

شماره دوم، دور سوم

## فهرست مطالب

صفحه	نویسنده	عنوان
۲-۱	دفتر مجله	۱. سرمقاله
۱۷-۳	معاون سر محقق میر عبدالرؤف "ذاکر"	۲. تیکر های نوع یونانی در ...
۲۹-۱۸	معاون سر محقق عبدالصابر جنبش	۳. آغاز کاوش های باستانشناسی در ...
۳۶-۳۰	پوهندوی عصمت الله "عثمانی"	۴. ساحات عمده باستانی دوران بودایی در ...
۴۴-۳۷	محقق کتاب خان "فیضی"	۵. منشاء انتیکی کوشانی ها و ...
۵۰-۴۵	خیر محمد "خیر زاده"	۶. تاریخ، آیین و زبان اوستایی در ...
۱۰۶-۵۱	ظفر الله "پیمان"	۷. گزارش دور اول حفريات در ...
۱۱۶-۱۰۷	معاون محقق عبدالصمد "قادریان"	۸. گزارش سروی حمام امام در ...
۱۱۸-۱۱۷	اداره باستانشناسی	۹. اخبار باستانشناسی
P:1 - 33	ZAFAR "Païman"	۱۰. BAMİYAN Sous l'Empir des Hephtalites

صاحب امتیاز: انستیتوت باستانشناسی  
مدیر مسؤول: محقق کتاب خان "فیضی"  
معاون: محمد معروف "بخشی"  
مهتم: شفیق احمد "صدیقی"  
همکار چاپ: عبدالوهاب "فیروزی"  
طرح پشتی: محقق کتاب خان "فیضی" و شفیق احمد "صدیقی"  
کمپوز و دیزاین: شفیق احمد "صدیقی"  
شرح پشتی صفحه اول: سر مجسمه بودیستوا ستوکی مکشوفه دوره دوم تپه نارنج  
عکاسی: ظفر پیمان  
تمویل کننده: بنیاد پروفیسور ایکوو هیرایما (جاپان)

آدرس: انستیتوت باستانشناسی  
قلعه فتح الله - کابل - افغانستان  
تلفون: ۲۲۰۲۶۵۱ - ۰۰۹۳-۰۲۰  
چاپ مطبوعه: بهیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سـر مـقالـه

کشور عزیز ما افغانستان دارای ابعاد قابل اهمیت از رهگذر ساحات باستانی و گنجینه های پربها و ارزشمند تاریخی میباشد که همه و همه توجه دانشمندان، محققان و پژوهشگران علم باستانشناسی در اعماق بقایا و باز یافت های ناشناخت در مناطق گوناگون کشور باستانی ما تغییرات و تعبیرات قابل ملاحظه یی را در بررسی دور نمای چندین هزار ساله تاریخ ما وارد آورده که در نتیجه از لحاظ کمیت و کیفیت در تاریخ جهان باستان بخصوص در تاریخ منطقه برجسته گی خاصی داشته و این نتایج و باز یافت ها در اثر کاوش های دقیق و علمی باستانشناسی هر کدام از این حوزه های باستانی و کانون های تاریخی در خور تمدن ها و فرهنگ های درخشانی را گنجانیده که مبین زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردمانی بوده که در طول زمان وارد صحنه تاریخ گردیده اند.

هم چنان این خطه باستانی دارای مراحل فراز نشیبی بوده که از طریق علم باستانشناسی میتوان این مراحل را تحقیق و بررسی نموده و نقش تکامل پدیده ها که در شگوفانی و روشنگری تاریخ و زندگی اجتماعی مؤثر بوده برملا ساخته است.

تحقیقات و کاوش های متداوم در عرصه باستانشناسی درین سرزمین و بقایای بدست آمده فرهنگی نشاندهنده ادوار مختلف از قبیل دوره های سنگ (ماقبل التاریخ prehistory) و ادوار تاریخی قبل از اسلام و اسلام میباشد که کاوشهای قانونی و علمی در کشور ما از سال ۱۹۲۲ م بدینسو ازطرف پژوهشگران داخلی و خارجی آغاز گردیده که در طول این مدت ساحات مختلفی از قبیل ساحات مربوط عصر ما قبل التاریخ و تاریخی مورد حفریات و کاوشهای باستانشناسی صورت گرفته است که آثار بدست آمده یی آن در جهان بی نظیر بوده و از اهمیت قابل ملاحظه یی برخوردار میباشد بطور مثال ما میتوانیم ساحاتی چون : هده جلال آباد ، بگرام ، کاپیسا، بامیان، غزنی ، سرخ کوتل ، آی خانم ، طلاپه ، دلبرجین تپه را یاد آوری نمائیم .

قابل یاد آوری میدانم که طی دو سال اخیر انستیتوت باستانشناسی توانسته است که سه



ساحه ( خواجه صفا، تپه نارنج و تپه کنجکی پغمان ) را طور مستقلانه مورد حفاری قرار دهد ، که خوشبختانه از این ساحات آثار پر بها که نظیر آن تا فعلاً در هیچ یک از نقاط افغانستان بدست نیامده کشف گردید که در اثر تحقیقات و کاوشهای علمی در یک قبر در کنجکی پغمان دو عدد سکه ویماکدفیزس و یک عدد سکه کنشکا بدست آمده و قابل دقت میباشد؟ همچنان مجسمه های به شکل سالم و نا سالم با ستوپه های مختلف از تپه نارنج بدست آمده و بیننده را بخود جلب میکند.

همچنان در طی سال جاری و سالهای گذشته مناطقی چون : بامیان، بلخ ، هرات ، غور ، کابل ، میدان و دیگر مناطق مختلف افغانستان توسط هیأت مشترک افغان – جاپان، افغان – آلمان، افغان - کامبرج لندن، افغان- فرانسه ، سروی و حفاری گردیده که نتایج خوبی را به بار آورده است.

در نظر است که اگر کاوشها و تحقیقات در این پروژه ها در طی سالهای آینده نیز دنبال شود در انصورت بدون تردید نتایج سود مند و ارجناکی از آنها در زمینه غنای بیشتر باز مانده ها و دست آورد های تاریخی و فرهنگی کشور کهن سال و باستانی ما بدست خواهد آمد. طوریکه قبلاً ذکر شد کاوشها و تحقیقات در سه ساحه کابل ( خواجه صفا، تپه نارنج و تپه کنجکی پغمان ) تماماً بوسیله دانشمندان و محققان انستیتوت باستانشناسی وزارت اطلاعات ، فرهنگ و توریسم انجام گردید و این زمینه ایست که پژوهشگران و کار شناسان جوان ما توانمندی های علمی و مسلکی خویش را در آن بکار میبرند. و زمینه راه پر پیچ و خم تحقیقات و پژوهشهای مستقلانه علمی را در جلو راهیان دانش و فرهنگ میکشایند که این خود یک امید واری بزرگی برای تکامل و شگوفانی وطن عزیز ما خواهد بود.

بنأ نشر شماره دوم دور سوم مجله علمی باستانشناسی یک نوید خوب و علمی برای دانشمندان ، فرهنگ دوستان، مؤرخان و محققان بوده واز آنها می طلبیم که مقالات شانرا جهت نشر به این اداره بسپارند و برای چاپ مقالات بکر و تازه نوبت اول داده میشود. البته این مجله مسایل علمی – تحقیق باستانشناسی و تاریخ قدیم جهان وبخصوص افغانستان را بدست نشر میسپارد.

والسلام

محقق کتاب خان " فیضی "

مسؤول مجله

معاون سر محقق میر عبدالرووف " ذاکر"

## تیکر های نوع یونانی در باختر زمین

سرزمین کهن و باستانی افغانستان حیثیت چهاراه و نقطه اتصال تصادم افکار و مرکز آمیزش و اختلاط مفکوره ها و مظاهر ذهنی مهاجرت ها و تمدن شرق و غرب بوده و یکی از مراکز انتشار نظریات ادبی ، هنری ، فلسفی و مذهبی محسوب می شود.

اسکندر مقدونی در بهار سال ۳۳۰ ق.م داخل قلمرو افغانستان کنونی گردیده و در توقف چهارساله خویش به اعمار پنج قلعه نظامی که بنام سکندریه یاد می گردید ، مبادرت ورزید که یکی آن در حوزه هریرود بنام سکندریه هری، و سکندریه دومی را به سمت جنوب غرب تا هامون سیستان بنام (سکندریه پروفتازی)، بنا نهاد. سومین سکندریه را در حوزه ارغنداب بنام (سکندریه اراکوزی) ، و چهارمین سکندریه آن بنام (سکندریه قفقاز) مسمی بوده که در پروان یا جبل السراج و حوزه کاپسا موقعیت دارد. پنجمین سکندریه آن در حوزه تخار بنام آی خانم ویا شاید بغلان وجود داشته باشد.

در تاریخ شرق میانه و در دنیای غرب نقطه مهم و با ارزشی وجود داشته که آنرا تماس شرق و غرب نامیده اند زیرا دنیای دو هزار پنجصد سال قبل نسبت به عصر حاضر محدود تر بوده و تمام شرق و غرب از هندوکش تاجزایر مدیترانه را احتوا می نمود. رویهمرفته در مدت دوصد سال تسلط یونانیان یگانه چیزی که درین سرزمین باقیمانده همانا روح فرهنگ و هنر یونانی بوده است، درین عصر الفبا و رسم الخط یونانی در سراسر افغانستان مروج گردیده و اسطوره های یونانی با اسطوره های محلی زردشتی و بعداً با بودائی افانستان ممزوج گردیده که الفبا و رسم الخط آن تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی در

حدود هزار سال درین خطه باستانی معمول و متعارف بود. در نتیجه آریانای قدیم یا افغانستان در طی چندین قرن طوری کانون فرهنگ و تمدن یونانی شده بود که آنرا گریکوآسیا یا یونان آسیائی میتوان خواند. این روح تمدن و فرهنگ یونان قدیم در دوره های خیلی بعدی که حتی نامی از سلطه یونان درین سرزمین باقی نمانده پایه دار بود و در تمام دوره کوشانیان بزرگ و کوچک، افکار؛ ادبیات، فرهنگ، الفبا، رسم الخط، هنر هیکل سازی و غیره با صبغه ای یونانی ایکه داشت از سرزمین افغانستان به اطراف و اکناف آن پراکنده و منتشر گردید.

بدون شک روح تمدن هخامنشی در افغانستان با روح هنر یونانی مخلوط شده که در اثر این تماس ها و اختلاط مدرسه های هنری چون (ایرانویونانی) و (یونانوی باختری)، گریک و بکتریان (یونانوبودائی) و یا (یونانوکوشانی) بوجود آمده که بعداً شاخه های فرعی چون (ایرانوی بودایی) یا (ساسانوی بودائی) تراوش نمود است.

بدیهی است که هر دوره خصوصیات هنری ویژه یی از خود بجا گذاشته و هر کدام آن قابل دقت و تأمل می باشد و باستانشناسان را عقیده برینست که ساختن ظروف سفالی که از ادوار قدیمه مروج بوده و از عصر سنگ جدید (Neolithic) به بعد بمیان آمده است.

تیپولوژی ظروف گلی (سفالی) ساخته شده در ادوار مختلف تاریخی در منطقه معین و دوره معین دارای تغییرات قابل توجه را برملا ساخته است که این تغییرات بسته به طبیعت خاک استعمال شده، طریق ساختن ظروف، نوعیت، تزئینات و غیره می باشد.

یونانی ها در ساختمان ظروف سفالی دقت و توجه خاصی را در نظر گرفته و درجه حرارت مناسبی را در آن بکار می بردند و معمولاً این ظروف از نوع B and R (سیاه و سرخ) بوده که تیکر های P.G. Ware تقریباً ده فیصد را تشکیل و از گل نرم و سائیده شده بوده که توسط چرخ ساخته شده که در آنها نقوش هندسی (جیومتری) دیزاین گردیده است و می توان این نوع تیکر های منقوش را در یونان قدیم در حدود ۲۰۰۰-۱۸۰۰ قبل از میلاد بدست آورد.

تیکرها و ظروف سفالین مکشوفه ادوار یونانی در افغانستان عموماً برنگ سرخ شفاف با درجه حرارت قابل دقت و مواد ناب بوده و از همه مهمتر تیکر های پالش شده سیاه یونانی است که در ساحات مشخص دوره یونانی در سرزمین افغانستان به کثرت یافت شده که در

جدار و داخل این نوع ظروف تزئینات گل و برگ نوع یونانی گاهی بقسم نقر شده و زمانی هم بشکل قالب شده و برجسته بملاحظه می رسد.

مهر یا ستمپ Stamp در بالای ظروف مختلفه یونانی به اقسام مختلف و متنوع نقوش جیومتریکی دایره ها با چهار برگ های مختلف النوع *Palmethe* ، اکانت ، *Anhemion* ، *Acant* شکل های حیوانی و غیره به مشاهده رسیده و طوری دیده میشود که تزئین گل و برگ و غیره در دوره یونانی ها بوجود آمده و بعداً کوشانیان از آن کاپی کرده اند تزئینات گل و برگ زیادتر در سمت پائین ظروف نوع دهن باز (*Open*) و داخل بشقاب ها به مشاهده می رسد. در دوره یونانیان ابتدا خم ها توسط دست ساخته شده بعداً ذریعه چرخ تهیه و لب آنها به شکل گول ساخته شده که نشان و اثرات انگشتان سازنده گان در بالای لبه های خم ها جلب نظر نموده که این شیوه کار را بعد ها در ظروف خم مانند دوره کوشانی به وضاحت دیده میتوانیم. در ظروف تیکری یونانی در انتهای گردن یک یا دو خط برجسته که در قسمت پایین آن مهر ها و تزئینات مختلف النوع نقش گردیده ، بملاحظه می رسد. در ظروف بشقاب مانند و جام های یونانی رنگ سیاه روشن، سیاه نزدیک به فولادی، سرخ روشن و سرخ نزدیک به نارنجی کار شده است.

تزئینات گل و برگ و برگهای متنوع به ویژه در بین بشقاب ها گاهی هم در کعب ظروف تزئین و نقش گردیده که این نقوش قسمی که قبلاً ذکر گردید هم بصورت نقر شده و هم به شکل قالب شده و برجسته در ظروف نوع یونانی قابل ملاحظه و رویت می باشد.

ظروف نوع سفالی یونانی عبارتند از : ظروف دهن بسته بزرگ مانند خم ها و خمچه ها، کوزه های بدون دسته و دسته دار.

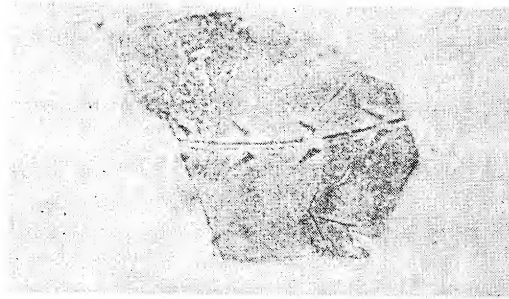
ظروف دهن باز بزرگ مانند میوه دانی ها، تگاره ها ، خمره ها و کریتر ها.

ظروف دهن باز متوسط مانند بشقاب ها ، ساغر ها و جام ها.

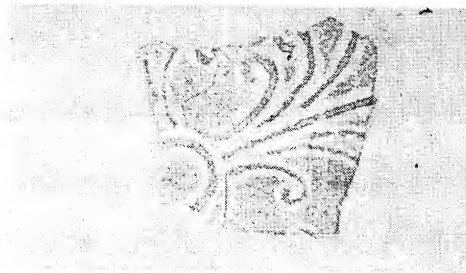
ظروف متوسط مانند جام ها با اقسام لبه ها.

می باشد که در بالای سطح و یا داخل ظروف علایم و مهر های متنوع به اشکال مختلف تاپه

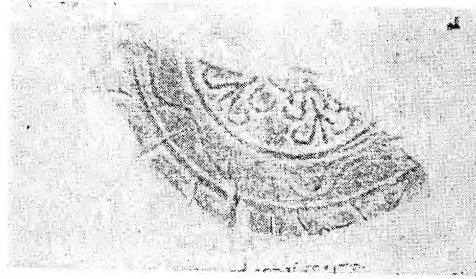
و حک شده که میتوان این مهر ها و تاپه ها را در اوراق مابعد مشاهده نمود.  
 ساحات یونانی در افغانستان بگرام، سرخ کوتل و آی خانم بوده که از آنها آثار  
 مربوط به دوره یونانی به کثرت به دست آمده است.



پارچه ظروف سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه سال ۱۹۷۲م از حفريات ای خانم تیکر  
 مذکور برنگ سرخ تیره بوده و از گل خالص و صاف تهیه شده.  
 بروی جدار ظرف تزئینات بشکل مهر متشکل از شاخچه های که در فواصل معین  
 دارای برگ های نازک میباشد. این نوع تزئین عموماً در ظروف یونانی بملاحظه میرسد  
 البته این نوع تزئین ذریعه قالب کار شده است.



پارچه سفالی از ظرف مربوط ادوار یونانی مکشوفه سال ۱۹۶۸م ای خانم: تیکر مذکور  
 برنگ سرخ سیاه دل بوده و بروی پارچه ظرف مذکور تزئینات بشکل گل های اکانت دیده  
 میشود که شاخه گل در جدار ظرف به قسم قالب کار شده است



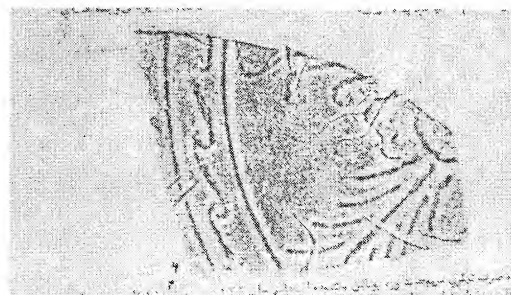
پارچه سفالی مربوط یک پیاله کوچک یونانی مکشوفه ای خانم، در بالای جدار پیاله سه دایره قالب شده که در بین دایره سومی تزیینات گل های رومی بملاحظه میرسد. رنگ پارچه ظرف سرخ تیره میباش\_\_\_\_\_د.



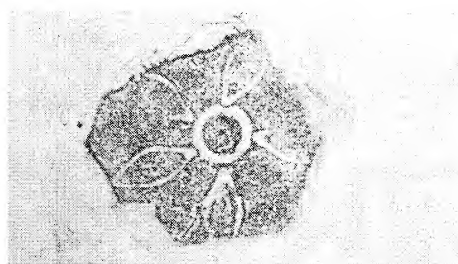
پارچه ظرف سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه سال ۹۷۲ م ای خانم . پارچه تیکر مذکور برنگ سرخ مایل به نصواری بوده و بروی جدار ظرف تزیینات با دواير و در بین دواير گل های سبک یونانی باشاچه ها و پندک های آن قالب گردیده است.



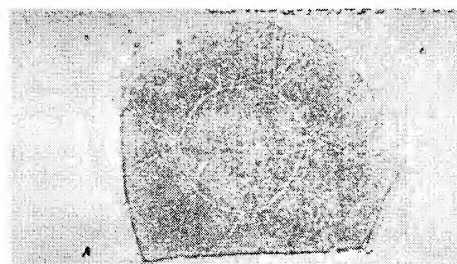
پارچه ظرف سفالی دوره یونانی مکشوفه ۹۷۷ م ای خانم. برنگ سرخ مایل به نارنجی بوده و بروی جدار ظرف مذکور دایره ها و در بین هریک از دایره گل های بخصوصی پیچک یونانی و بته ها بقسم خوشه گندم قالب گردیده.



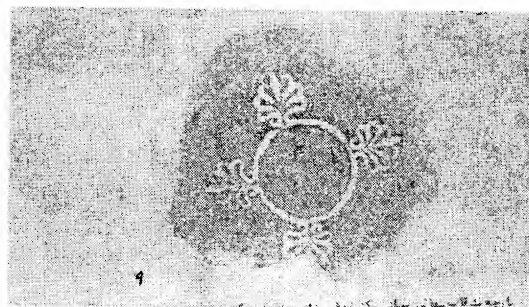
پارچه ظرف تیکری مربوط به دوره یونانی مکشوفه آی خانم سال ۱۹۷۲م نقوش و تزئینات در جدار خارجی ظرف بشکل دایره ها بوده که در بین دایره بالائی قسمت نزدیک به لبه ظرف برگ های بشکل زنجیری و در بین دایره دومی ( پائینی ) ساقه که متشکل از چهار چهار برگ در دوطرف خود بوده و همچنان برگ اکانت و پیچک نیز در آن دیده میشود و قالب گردیده است.



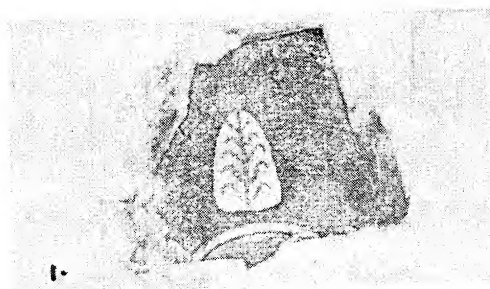
قسمتی از بشقاب سفالی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ با کعب نوع انولر بوده و در بین بشقاب دایره نسبتاً کوچک که ذریعه پنج برگ ساده نقش گردیده این نوع تزئین بعداً در ظروف درمان تپه قندوز نیز بکار رفته و کاپی شده است.



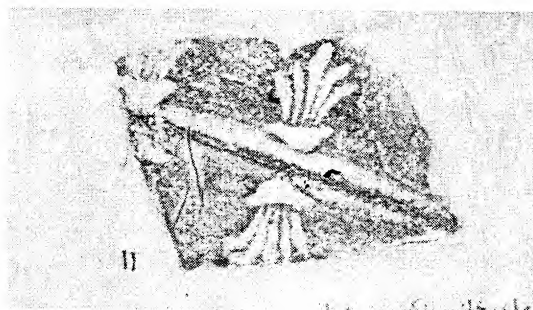
پارچه از بشقاب سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ زرد مایل به کریمی که در بین آن خطوط شکل برگها و دایره ها نفر گردیده و حدس زده میشود که بسیار ابتدائی بوده و این نوع نقوش و نشانه ها بشکل خطوط جیومیتریکی میباشد. که در بالای ظروف ماقبل التاریخ زیاد بملاحظه میرسد.



پارچه بشقاب سفالی یونانی مکشوفه آی خانم برنگ زرد گونه از جنسیت اعلی بوده و در بین ظرف مذکور دایره و چهار برگ نوع مهر نقش گردیده است. این نوع برگها منحصر به هنر یونانی میباشد.



قسمتی از یک بشقاب سفالی دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ شفاف و از نوع جنسیت خوب میباشد که در بین بشقاب مذکور دایره و برگهای یونانی مهر گردیده است.

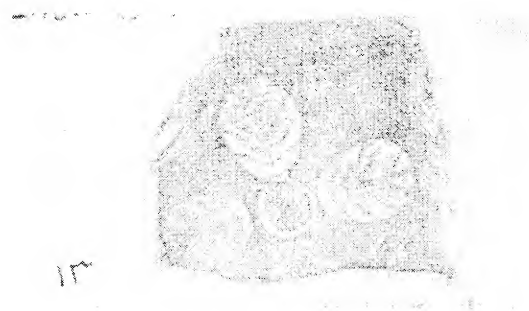


پارچه ظرف سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ شفاف بوده و در بدنه ظرف دیز این خط سرتاسری که در قسمت های مختلف تزئینات و برگهای پلمیت مهر گردیده است. این نوع مهر در ظروف مکشوفه درمان تپه نیز دیده شده که شاید کاپی از مهر های یونانی باشد.

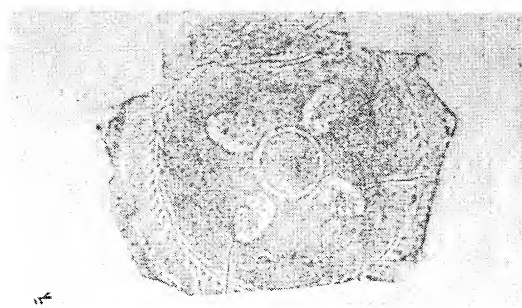




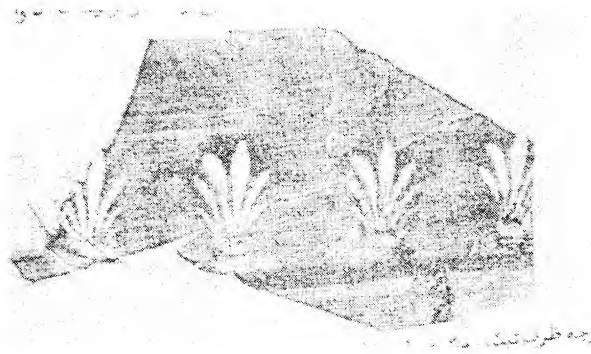
قسمتی از بشقاب سفالی دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ بوده و در بین بشقاب مذکور دایره و محاط با چهار برگ نوع برگهای پلمیت مهر شده است.



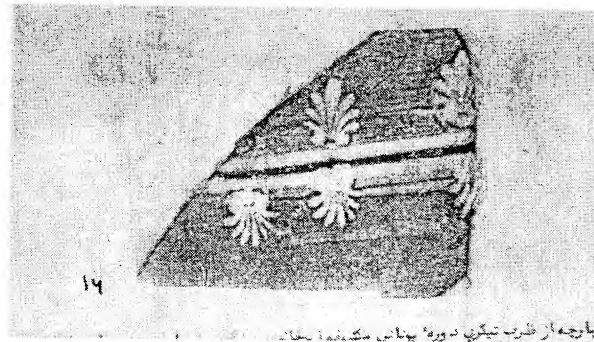
قسمتی از بشقاب ظروف سفالی دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سیاه مایل به فولادی بوده و در بین بشقاب مذکور دایره کوچک با مهر چهار برگ.



قسمتی از بشقاب سفالی دوره یونانی آی خانم برنگ سیاه شفاف که در بین بشقاب مذکور خوشه بشکل دایره تزئین شده و در بین این خوشه دایره کوچک دیگری نیز دیده میشود که دایره کوچک را چهار برگ مهر شده احاطه نموده این نوع برگ در تزئینات ادوار بعدی نیز دیده میشود.

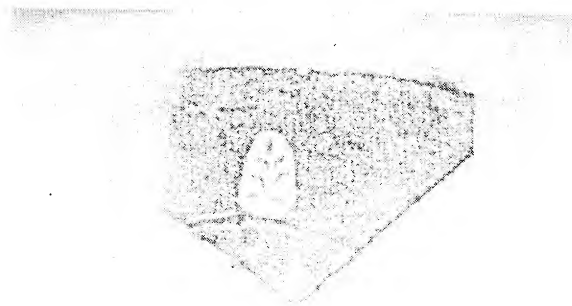


پارچه ظرف سفالی مکشوفه آی خانم مربوط ادوار یونانی برنگ سرخ مایل به نصواری با مواد و جنسیت خوب. در جدار ظرف برگهای پلمیت به یک ردیف مهرگردیده.

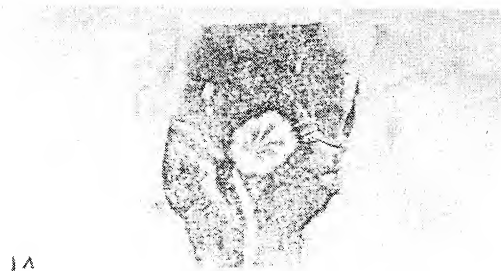


پارچه از ظرف سفالی دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ مایل به زرد از مواد خوب تهیه شده است.

در بالای بدنه ظرف مذکور دو خط موازی هم نقر بوده و در بالا و پائین این خطوط موازی برگهای شکل پلمیت دیده میشود.

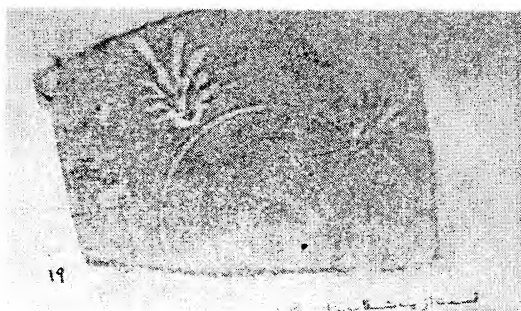


قسمتی از لبه یک ظرف دوره یونانی برنگ سرخ شفاف مه در بالای ظرف یعنی در داخل یک دایره و سه برگ به ملاحظه می رسد این نوع برگ چوبک متمایل در نوع خود یونانی بوده در ادوار بعدی دیده نمیشود.



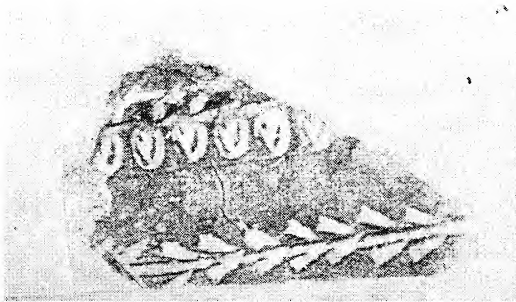
۱۸

پارچه‌یی از بشقاب دوره یونانی مکشوفه‌ای خانم برنگ سیاه متمایل به فولادی با جنسیت خوب و مواد بهتر که در بین ظرف مذکور در قسمت تحت یک دایره و دایره چار برگ نوع یونانی محاط و دیکور شده است.

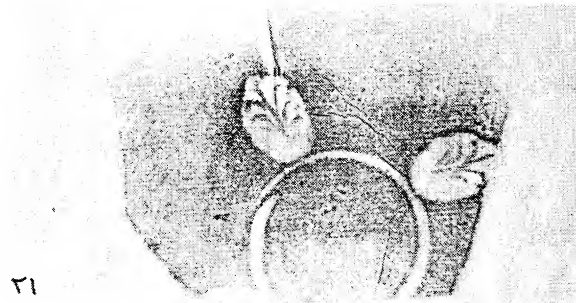


۱۹

قسمتی از یک بشقاب دوره یونانی مکشوفه‌ای خانم برنگ سیاه شفاف که در بین بشقاب دایره چهار بته نوع تزئینات یونانی مهر گردیده است.



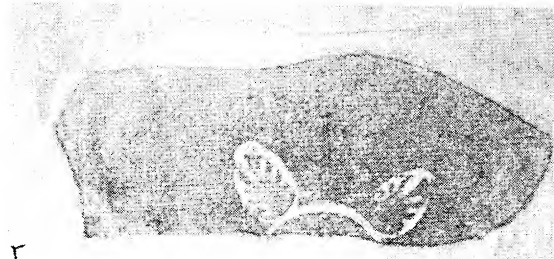
پارچه‌ای از ظرف سفالی مکشوفه‌ای خانم مربوط بدوره یونانی که در بالای شانه ظرف مذکور دو ردیف شاخه کار شده و در بالای ردیف دومی شاخه کوچک مهر گردیده است. و این نوع برگ‌ها و تزئینات را میتوان بعد در ظروف کوشانی و حتی ظروف اسلامی نیز مشاهده نمود.



۲۱

از ظرف (بشقاب) برنگ سیاه

پارچه از ظرف (بشقاب) برنگ تقریباً سیاه مایل به فولادی مربوط دوره یونانی که در قسمت داخلی بشقاب مذکور در قسمت تحت آن دایره که با چهار برگ روشن یونانی مهر و دیز این گردیده است که این تزئین در دیگر ظروف بعدی یونانی کمتر بملاحظه میرسد.



۲۲

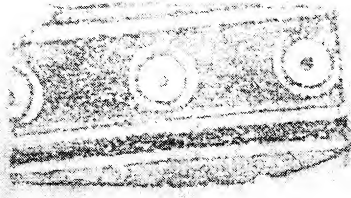
چند تیکر مربوط به بشقاب دوره یونانی مکشوفه

پارچه سفالی مربوط به بشقاب دوره یونانی مکشوفه آی خانم. برنگ سیاه فولادی در قسمت داخلی آن تزئینات برگ ها در اطراف دایره مهر شده و این نوع برگ ها بعداً در ظروف کوشانی نیز بملاحظه می رسید.

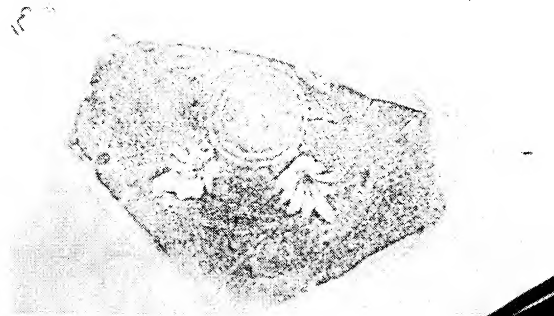


۲۳

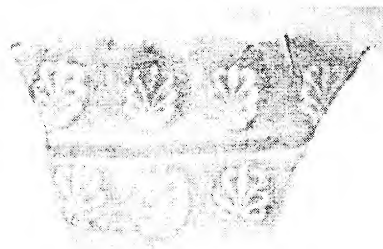
پارچه ظرف سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه سال ۱۹۷۲م آی خانم. ظرف سفالی مذکور برنگ سرخ تیره بوده و قسمتی از یک جام آبخوری میباشد که بروی جدار خارجی آن تزئینات مختلف در بین دایره ها به شکل برجسته قالب گردیده است و این نوع نقش را بنام گل پیچک نیز می نامند.



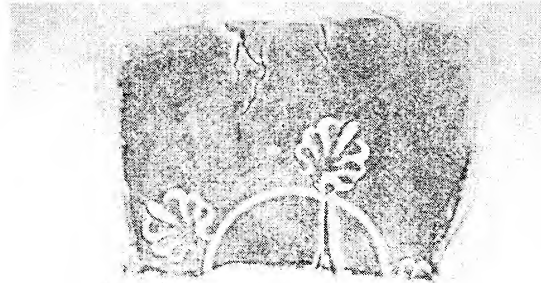
پارچه سفالی از قسمت گردن نزدیک به دهانه ظرف مربوط دوره یونانی بوده تقریباً سرخ در مواد آن ذرات میده ریگ دیده میشود و در درجه حرارت تا حدی کمتر و در بین فواصل دو خط موازی دوایر کوچک که در بین هریک دانه بشکل دانه مروارید کار شده بملاحظه میرسد. و این دایره ها با نقطه وسطی آن ذریعه فشار در روی ظرف کار و مهر شده اند.



پارچه از بشقاب سفالی ظرف یونانی مشکوفه ای خانم برنگ سیاه شفاف میباشد. در بین بشقاب سه دایره و دایره ها را چهار برگ از نوع گلهای پلمیت (Palmet) تزئین و مهر گردیده است.

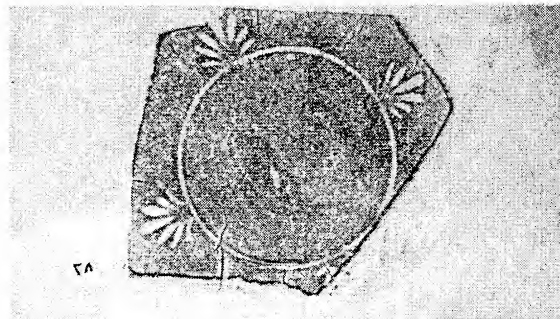


پارچه از خمره سفالی مشکوفه ای خانم برنگ تقریباً نصواری که در کنار لبه خمره در قسمت بالا و پائین یک خط برجسته برگها مهر گردیده است که بعداً در بالای ظروف سفالی درمان تپه نیز بکار رفته است.



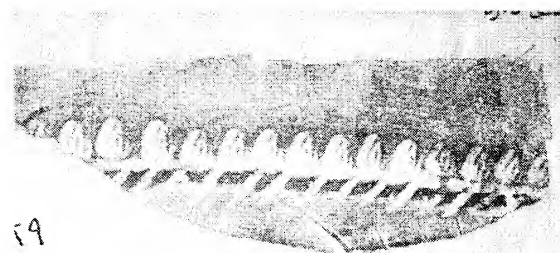
۲۷

قسمتی از بشقاب سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سیاه شفاف که در بین ظرف دایره تزئین شده و در اطراف دایره چهار برگ از نوع برگهای پلمیت مهر گردیده است.



۲۸

پارچه از بشقاب سفالی مکشوفه آی خانم برنگ سیاه مایل به فولادی که در بین بشقاب دایره نسبتاً بزرگ و چهار برگ نوع یونانی مهر گردیده است.



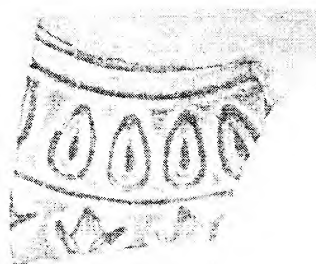
۲۹

قسمتی از پارچه لبه ظرف دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ که در حصه پائین لبه تزئین یک خط که توسط خطوط موازی همردیف یکدیگر قطع شده و در قسمت پائین این خط متصل به آن برگ های کوچک نوع یونانی مهر گردیده است.



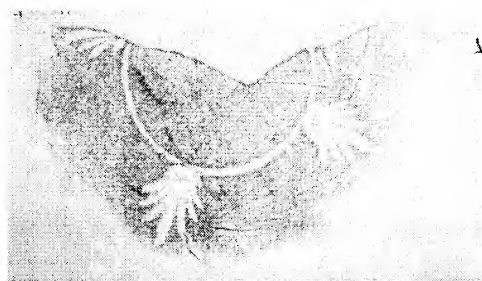
۳۰

پارچه از ظرف سفالی دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سرخ مایل به نارنجی که در روی آن برگها و گلهای نوع اکانت مهر گردیده است.



۳۱

پارچه ظرف سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ زرد گونه مایل به کریمی و در بدنه ظرف تزئینات بشکل برگ های همردیف که در بین برگها پندک میباشد مهر و نقش گردیده است و این نوع نقوش را میتوان در ادوار کوشانی و حتی اسلامی نیز مشاهده نمود.



۳۲

قسمتی از بشقاب سفالی مربوط دوره یونانی مکشوفه آی خانم برنگ سیاه شفاف که در بین بشقاب دایره تزئین و دایره را چهار برگ نوع پلمیت مهر گردیده است.



پارچه از ظرف سفالی یونانی که قسمتی از خم های دوره یونانی بوده رنگ ظرف مذکور تقریباً سرخ مایل به نصواری و در قسمت گردن خم سه خط موازی نقر شده و در بین این خطوط زیکزاک ها که در هر یک از زوایای خود دارای نقطه هایی بشکل مروارید دارد، بملاحظه میرسد.

## مـاخذ:

۱. گردن جی بی دیپارتمنت سیرامولوژی موزیم ملی نشرات هیات (دفا) سال ۱۳۶۰.
۲. باستانشناسی و هنر ایران جلد دوم، ایران، تهران، بهار سال ۱۳۴۸.
۳. مجله آریانا (تاثیر تمدن یونان بر آریانای دیروز) شماره ۷۹-۷۸-۷۹ سال ۱۳۲۸.
۴. کهزاد- احمد علی جلد اول و دوم تاریخ افغانستان.
۵. سالنامه (تاریخچه افغانستان)، غبار سال ۱۳۱۷.
۶. سالنامه (معارف در افغانستان) سال ۱۳۱۷.



معاون سرمحقق عبدالصابر جنبش

## آغاز کاوش های باستانشناسی در کاپیسی دیروز و امروز

وطن محبوب ما افغانستان که دارای تاریخ کهن و سنن پرافتخار میباشد ، زمانی مرکز مدنیت و پایتخت بزرگترین امپراتوری های جهان بوده که یکی از مراکز سیاسی ، اداری ، فرهنگی کشور ما کاپیسا یا بگرام میباشد .

کاپیسا یا بگرام راه تجارت بین باختر – هند ، اراکوزی و بحیره روم « بحیره مدیترانه » بوده و یا مبادله اجناس بین مملکتین برقرار بوده و یا توسط نماینده گان ، حکم رانان آن وقت خریداری گردیده است . چون اشیای مذکور تحمیلی بوده و معلوم میگردد که شاهان آن زمان جهت مزین ساختن قصور ، کاخ های سلطنتی خویش اجناس مذکور را بدست آورده باشند که این مسئله مبین آنست که کاپیسا یا بگرام محل بودوباش شاهان یعنی پایتخت بوده است از ۱۵۰ ق م تا ۴۵۰ م مدت ۶۲۵ سال پایتخت شاهی و امپراتوری آریانای قدیم محسوب میشود <sup>(۱)</sup> .

به هر صورت کاپیسا از نگاه تاریخی و باستانی از جمله قدیم ترین پایتخت های افغانستان به شمار میرفت و به حیث پایتخت تابستانی امپراتوری بزرگ کوشانی نیز محسوب میشد. که منطقه مذکور از نگاه دین ، فلسفه ، حکمت ، ادبیات ، صنایع نفیسه ، معماری ، نقاشی و حکاکی ترقی شایان نموده و با مدنیت های یونانی و چینایی همسری و رقابت مینمود .

اولین کسی که نام کاپیسا را به گوش ها رسانید « پانی نی » عالم معروف صرف و نحو سانسگریست . این مرد معاصر هرودت پدر تاریخ یونان بود و آخرین کسی که در سلسله مؤرخان باستان این نام را یاد کرده است البیرونی میباشد <sup>(۲)</sup> .

کاپیسا در نیشی های جنوبی هندوکش واقع گردیده ، ارتفاع آن از سطح بحر ۱۵۰۰ متر

می رسد. این ولایت فعلاً در بین ولایات پروان، پنجشیر، لغمان و کابل موقعیت دارد. یعنی از جمله ولایات مرکزی افغانستان است که قدامت تاریخی آن با ولایات همجوار یکسان می باشد. به قول پلینی تاریخ آن بیش از « ۳۰۰۰ » سال قدامت دارد. کاپیسا درزند اوستا به نام های کاپیسین، کیاپسی و کافو هم یاد شده و بطلموس آن را به اسم کاپیسا تذکر داده است.<sup>(۳)</sup> که در بین سلسله های کوهستانی در شمال کابورا یا کابل موقعیت دارد. کاپیسا گاهی به ولایت کابل و گاهی به ولایت پروان مربوط بود و در جریان سال ۱۳۴۳ خورشیدی به ولایت مستقل ارتقا نمود.

برای شناخت و مطالعه مدنیت های گذشته بشری و حل پرابلم های که در شرح وقایع تاریخی بروز کرده همانطوری که گزارشات منابع و مآخذ کتبی، تاریخی مهم و با ارزش پنداشته میشود، حفاریات و تحقیقات علمی همجانبه و عاری از تعصبات تنگنظرانه، روی مواد قابل مطالعه باستانشناسی چون کتیبه ها، مسکوکات، سیرامیک، مجسمه ها، معماری ها، ظروف، زیورات، سامان آلات سنگی، تیکری، فلزی، استخوانی، عاجی، چوبی و غیره که در تحت شرایط مساعد در زیر توده های خاکی محفوظ مانده است و در کشور ما آثاری از اینگونه کم از کم از سی هزار سال قبل نیز بدست آمده<sup>(۴)</sup>، جهات مختلف زندگانی مردمان ساحات مکشوفه باستانی را روشن میسازد که در پرتو آن میتوان تاریخ واقعی و سیر تکامل زندگانی جوامع بشری را از ورای قرون و تراکم گرد زمان به رشته تحریر درآورد و آن را یعنی زندگانی بشر را از شکل افسانه ها، و قراردادن یک سلسله حوادث و اتفاقات تصادفی بیرون نمود و در مسیر اصلی و عملی آن قرار داد.

اگر از حفاریات غیر قانونی که به وسیله عمال و باستانشناسان اعزامی قوای متجاوز هند بریتانوی بگذریم از سال ۱۹۲۲ میلادی که نخستین موافقتنامه رسمی در باره تحقیقات باستان شناسی در افغانستان فی مابین دولتین وقت افغانستان و فرانسه امضا گردید تا سال ۱۹۴۸ م حفاریات و تحقیقات باستان شناسی در داخل خاک های افغانستان منحصر و محدود بدست هیأت باستان شناسان فرانسه در افغانستان بنام ( D.A.F.A ) دفا باقی ماند و باستانشناسان بزرگ و مشهور فرانسه چون هاگن، فوشه، شلومیرژه، کزل، مونیه، گرشن و سایرین به انجام یک سلسله کاوش های علمی سیستماتیک در ساحات مختلف باستانی افغانستان از جمله بگرام،

کاپیسا دست زدند . در این میان تنها جوزف هاکن که امور حفاریات تحقیق را از سال ۱۹۲۴ الی ۱۹۴۰ م در افغانستان به عهده داشت (۵).

ساحات مطالعه ما در این مقال عبارت از ساحات باستانی کاپیسی کنونی یعنی خمزرگر و صدق آباد میباشد . به اساس گزارشات مأخذ معتبر تاریخی و نتایج تحقیقات ، کاوشهای ساحات مذکور مراحل مختلف از مدنیت های درخشان را در ادوار قبل از اسلام پیموده و بعد از سقوط آن کاپیسا توسط جبریل به امر فضل بن یحیی برمکی والی خراسان از راه غوربند فتح شد ، آبادات مذهبی بودایی ویران شد (۶) یعنی مراکز فرهنگی و دینی آهسته آهسته روبه خاموشی گرایید و از آن همه مدنیت های پردرخشش و پر بار به جز از ویرانه ها و تپه ها و تپه های متروک و به سکوت کشیده چیزی ظاهراً بجا نماند تا اینکه با شروع حفاریات و تحقیقات باستانشناسی طلسم سکوت زمان در هم شکست و گرد گذشت قرون از فراز آثار مادی بجا مانده در دل این تپه زدوده شد و جلوه هایی از آن مدنیت بازتاب یافت .

بدین ملحوظ ایجاب مینماید تا ساحات کاوش شده مذکور جهت مزید معلومات باموقعیت جغرافیایی واضح و مشخص گردد :

خمزرگر و صدق آباد دو منطقه باستانی این ولایت میباشد که در آن کاوش های از طرف باستان شناسان افغانی و فرانسوی صورت گرفته است و نیز به صورت تصادفی و اتفاقی آثار خورد و پراکنده از بعضی مناطق دیگر آن مانند بولغین ، سنجن ، درنامه ، نجراب ، تگاب و غیره در اثر باران های موسومی از روی زمین بدست آمده است . اما به صورت فنی تا حال در خمزرگر و صدق آباد کاوش های از طرف هیات باستانشناسی فرانسوی و افغانی صورت گرفته که برای مزید معلومات به معرفی دو ساحه متذکره پرداخته میشود :

#### اول خم زرگر :

خم زرگر قرية مشهوری است مربوط ولسوالی کوهستان ، ولسوالی کوهستان در دامن هندوکش در کنار رود خانه شفاف و خروشان پنجشیر موقعیت دارد . رود خانه شفاف پنجشیر از دره های سرسبز و شاداب با دریاچه شتل به دهن وادی خوش آب و هوای گلبهار همچون برکه نقره فام به هم آمیخته در کنار نخلستان کوهستان به جریان دایمی خویش پیش آمده و قسمت زیاد این منطقه را سیراب میسازد .

کوهستان بین خطوط ۶۶ درجه - ۵۰ دقیقه - ۴۰ ثانیه طول البلد شرقی و ۳۵ درجه - ۵۴ دقیقه - ۴۷ ثانیه عرض البلد شرقی واقع است . (۷) مساحت ولسوالی کوهستان ۱۷۱ کیلومتر مربع میباشد . این ولسوالی در گذشته ها به نام وادی کوهستان شهرت داشت ، شرق آن به شاخه های کوه هندوکش ، کوه عاشقان و غرب آن به دریا پنجشیر شمال آن به کوه کهنه ده و جنوب آن به ولسوالی حصه دوم کوهستان متصل است .

این محل در سال ۱۳۴۳ خورشیدی - ۱۹۶۵ میلادی از طرف میزونی عضو پوهنتون کیوتوی چاپان سروی گردید و در سال ۱۳۴۵ خورشیدی - ۱۹۶۶ میلادی سومین دوره حفاریات از طرف هیات باستان شناسی افغانی تحت نظر داکتر شاهی بای مستمندی کار خود را در ولسوالی کوهستان ولایت کاپیسا در دامنه تپه یی بنام کوه موری یکی از قریه های مهم خم زرگر ( ساحه باستانی خم زرگر از پوزه درازی الی دامنه کوه موری ) نقطه یی که باستان شناسان افغانی حفاری خویش را در آن محل آغاز نمودند تقریباً شش کیلومتر ساحه را احتوا نمود ، بعد از مطالعات آیده ، کاوش ها در دو نقطه وسیع آغاز گردید ، یکی بر بالای تپه مرتفع که ۲۰ - ۲۵ متر از سطح زمین بلندی داشت و حصه دیگر کاوش در سطح پایین تپه شروع گردید .

به اثر حفاریات در تپه مذکور به کشف یک ستوپه بزرگ مؤفق گردیدند که هر ضلع آن ستوپه ۱۴ متر طول داشت و تمام این ستوپه از سنگ های سبز که شباهت به سنگ های شیست دارد تعمیر شده بود و کوچکترین مصالح از قبیل گل و یا چونه برای محکم داشتن آن بکار نرفته است ، تنها سنگ ها با مهارت تام بریده و بعد از صیقل کاری بالای هم قرار گرفته اند .

بعد از کاوش دوام دار تمام اطراف ستوپه مذکور نمایان گردید و فهمیده شد که در اثر زلزله طبقات بلند این ستوپه از بین رفته یعنی ویران شده ، مگر در بعضی طبقه ها آخرین و بلند تر آن خوبتر حفظ گردیده و ستوپه مذکور با نزاکت عجیب آباد شده و در بعضی حصص خصوصاً در حصه پروشینه ( دهلیزی که در حصه پایین ستوپه قرار دارد ) سنگ ها توسط پارچه های آهنی وصل نموده تا در این محل که حقیقت دهلیز طواف کننده گان بوده زیادتر محل عبور و مرور میباشد و برای اینکه سنگ ها به آسانی از هم جدا و نشکند این تخنیک را

بکار بردند. <sup>(۸)</sup>

به طرف غرب استوپه مذکور زینهٔ معبد که حالا کاملاً از بین رفته و جز بعضی علامات چیزی دیگری باقی نمانده است. این زینه از حصه پایین تپه یعنی از محل سکونت راهبین تعمیر گردیده و به طبقه اول استوپه مذکور ختم میشود. از اطراف این استوپه به جز دوپای یک مجسمه که بالای تخت لوتوس قرار گرفته بود به تعداد هفده عدد مسکوکات و یک عدد مدال طلایی چیزی دیگری در آن هنگام بدست نیامد.

این مسکوکات هم به جز از یک عدد که از دورهٔ کوشانی و ساسانی، باقی شانزده عدد دیگر از دورهٔ کوشانی ها میباشد. مدال یافته شده از خم زرگر از یک طلایی بسیار نازک ساخته شده و در روی آن یک شکل مرد را نشان داده و در اطراف آن به رسم الخط خروشتی بعضی کلمات حک گردیده است، <sup>(۹)</sup> البته به مانند این مدال تا به حال از هیچ جا یافت نشده و احتمال قوی میرود که باید یک مدال یاد بود بوده باشد.

در حصه پایین تپه مذکور در یک سطح بسیار وسیع که اطراف آن برجستگی های خاصی دارد و این طور وانمود میگردد که دیوار یک بنا باشد. در اثر کاوش چندین عدد مجسمه و آثار تزئیناتی در داخل یک حویلی که به اطراف آن اطاق های کوچک تعمیر شده بود بدست آمد، دیوار های این محل از سنگ و گل تعمیر شده و در بعضی حصص به کشف دو و یا سه دورهٔ حیات برخورداریم، زیرا بعضی دیوار های آن به نزاکت تمام و با سنگ های تراش شده و منظم تعمیر شده و در برخی دیوار های دیگر آثار دوره اول را شکستنده و دو مرتبه از آن برای اعمار دیوار کار گرفته اند، همچنان در برخی دیوار های زندگی اول دیوار های دیگری ساخته اطاق ها را خورد تر بعضی تغییرات در آن وارد کرده بودند، این محل نیز به احتمال قوی در مرحلهٔ اول در اثر زلزله شدید ویران شده <sup>(۱۰)</sup> و مردمان که با رسوم این محل را اقامتگاه خود قرار داده و باز عمرانات در آن شروع نموده اند، کسانی بودند که برای مدت زیاد در آنجا باقی نمانده و یک زندگی بسیار ساده داشتند، زیرا بعضی تغییرات که در این محل آورده اند، به اندازه یی سطحی و فوری بوده که گفته میتوانیم جای بود و باش چوپانها یا کوچیان قرار گرفته بوده باشد. گرچه آثار یادشده از این محل نا مکمل و در اثر حملات یفتلی ها کاملاً شکسته و ویران شده، مگر باز هم از نقطه نظر باستان شناسی اهمیت

بسزای دارد. به طور مثال از جمله آثار یافت شده بازوی چوکی سنگی است که به شکل شیر کار شده است. این شیر که در عقب آن تخته سنگی گذاشته میشد و انتهای دیگر آن در پشت شیر دیگری حیثیت تخت یا چوکی را به خود می گرفت.

آرتیست چنان زحمت کشیده تا حیوان مذکور را با هیبت تر مجسم سازد، زبان شیر بیرون و چشمان آن از حلقه خارج و در حالت حمله و خشم دیده میشود. چیزی که زیادتیر مهارت آرتیست را نشان میدهید یال های حیوان مذکور که به مهارت عجیب با یک ظرافتی که حقیقتاً در سنگ ترسیم نمودن آن مشکل است به کار برده است. ناگفته نباید گذاشت که در آن ایام حتی در سال ۱۳۴۰ خورشیدی اشکال شیر ها و حیوانات که کار آنها ناتمام و در گرد و نواحی افتاده بودند به دست آمد.

از موجودیت این اشکال شیر ها چنین برمی آید که مردمان این منطقه در اثر کدام حملات و یا حوادث غیر مترقبه دیگر موقع آنرا نیافتند تا به آرامی محل را ترک گویند و در این جا آرتیست کار خود را نیمکاره گذاشته باشد و همچنان پیدا شدن این اشیا نیم کاره ثابت میسازد که در همین حصه جای هیکل سازی و مجسمه تراشی بوده و از جای دیگر آورده نشده است. هم چنان در حوالی خم زرگر و اشترگرام استوپه های خورد و بزرگ دیگر موجود است که بزرگترین آن بالای تپه به نام رامو قرار دارد. استوپه رامو در این منطقه از دوره های مختلف شهرت به سزایی کسب کرده و فعلاً در نزدیکی بقایای آن زیارت «بی بی سبز» قرار دارد.

برعلاوه مجسمه دیگری که «۸۰» سانتی متر ارتفاع دارد قابل یادآوری است. این مجسمه که بودا را استوار ترسیم نموده بدبختانه سر آن کمبود است و باوجوداین هم دارای اهمیت است، که بالای یک تخت چهارزانو نشسته و چنین بر می آید که تخت مذکور توسط تکه ها پوش داده شده است، سینه و شکم آن برهنه و با گردن بند و زیورات تزئین یافته، یک شال از بازو ها و دست های آن گذشته و دست های بسته اش بالای دامن لباس قرار گرفته است، بازو هایش توسط بازو بند بروی شکم افتاده که در حصه انتهای آن شکل بعضی از حیوانات را هم دارد.

در عین زمان از مجسمه دیگری نیز باید یادآور شد که از نقطه نظر ساختمان و مهارت که

آرتیست در آن بکار برده قابل اهمیت است. این مجسمه که بودا را در حالت صلح نشان میدهد و مجسمه مذکور یک متر و ده سانتی بلندی دارد طوری معلوم میشود که از میان آتش بیرون برآمده و آتش از سر شانه هایش زبانه کشیده و در عین حال از کف پا های او آب جاری است.<sup>(۱۱)</sup> روی این مجسمه مانند دیگر آثار خم زرگر کاملاً تراشیده شده، مگر بصورت عموم بدن آن کاملاً سالم مانده، چین های لباس آن نرمی و لطافت تکه را چنین ظاهر میسازد که در سنگ بوجود آوردن آن کار هر صنعت گر نیست. از این نوع مجسمه قبل براین در سال ۱۹۲۶ میلادی یک نمونه زیبا از دهکده «پایتاوه» در نزدیکی سرای خواجه «میرچه کوت» مکتوف شده بود و آن را به صفت «بودا خارقه بزرگ» یاد میکنند.<sup>(۱۲)</sup>

یکی دیگری از مجسمه های مکتوفه این محل پارچه سنگ شییست میباشد که صحنه یی از زندگی بودا را طوری تمثیل نمود که در آن بودا بالای تخته چهارپایه نشسته و سه راهب به دوطرف بودا با شاخه هایی که بالای شانه های شان دیده میشود، قرار دارد. این راهبین با تحفه دهنده گان از نگاه فزیولوژی تناسب با هم ندارند. راهبین موجود در لوحه یاد شده با یک دست تکه یی را با دست دیگر شاخه هایی را که بالای شانه شان قرار دارد محکم گرفته اند، دوتن از راهبین طرف راست از قشر اناث بوده لباس شان همگون و مربوط دوره کوشانی میباشد و بودا در وسط به حالت تدریس به ملاحظه میرسد، طفل تحفه دهنده تحفه دست داشته را به پیشوای خود تقدیم میدارد که متأسفانه دست و تحفه طفل به خوبی دیده نمیشود، بطرف راست بودا موقعیت دارد که در عقب سر بودا بعضی ترنینات قابل رویت میباشد. محترم محقق نظر محمد عزیزی پیرامون شیر های دست یافت شده خم زرگر چنین نوشته است:

شیر های خم زرگر کاپیسا که از جمله آرت گریکوبودیک و یا اگر بهتر بگوییم آرت بودایی باختر است و در زمان کوشانی ها به اوج خود رسیده و مقام بزرگی را از نگاه آرت برای افغانستان احراز نمود... پس ذوق سرشار هنری آرتیست های افغانی از یک طرف و شیوع یک آرتی زنده یونانی «هلنستیک» و انتشار بودیزم از طرف دیگر چنین شد تا قریحه و ذوق سرشار آرتیست های باختری با بودیزم مخلوط شده آرت را به میان آورند که در زمان کوشانی ها تا حوزه های دور دست افغانستان وسعت یافت.<sup>(۱۳)</sup>

گر چه یکی از باستان شناسان ایرانی نوشته که شیرهای کاپیسا متأثر از هنر هخامنشی میباشد. اما آقای عزیزی در ادامه مقاله خود مینوسد که : اشکال شیرها با دهن باز و چشمان از حدقه برآمده در نزد اقوام مختلف جز عقاید مذهبی شان بوده که هیتی ها ، هندی های اولیه ، ساکها ، آثورها ، هخامنشی ها و غیره در آثار هنری خویش هیکل شیر را حک مینمودند اما هخامنشی ها بیشتر به نقش و حک نمودن در آثار خود اهمیت بیشتری قایل بوده و آن را تکمیل نمودند .

اشکال شیر ها در آثار بودایی زیاد بوده که ترسیم شیرها جز عقاید مذهبی دین بودایی به شمار میرفت ، آثار خم زرگر مربوط قرن دوم و یا اوایل قرن سوم بعد از میلاد بوده در حالیکه بوجود آمدن دولت هخامنشی توسط سیوروس دوم در سال « ۵۵۹ ق م » تعیین شده است . روی هم رفته آثار مکشوفه خم زرگر کوهستان با این که در اثر حملات و تهاجمات بسیار ویران و شکسته شده ، مگر از نقطه نظر صنعت دوره گریکو بودیک قابل ارزش میباشد .

گرچه بعد از ایجاد دولت موقت و انتقالی هیات باستان شناسی بخاطر بازید از وضع و چگونگی ساحات تاریخی به خصوص خم زرگر عازم ولایت کاپیسا گردیده که طی دو دهه خسارات وارده از ناحیه جنگ های بی مفهوم و نسبت عدم موجودیت حکومت مرکزی قوی همان طوری که صدمات جبران ناپذیری در همه عرضه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی مملکت وارد گردیده و دست دلالان بین المللی به همکاری و تبانی یک تعداد منفعت جویان داخلی این ساحه مهم و باارزش تاریخی نیز از گزند حوادث در امان نمانده و تخریبات بیشتری در پیکره این منطقه باستانی وارد گردیده است.

#### دوم صدق آباد :

صدق آباد یکی از مناطق حاصل خیز و دارای مناظر زیبای طبیعی و مرکز ولایت کاپیسا میباشد در سال ۱۹۴۲ میلادی مطابق ۱۳۲۱ خورشیدی چند عدد سکه از این محل بدست آمد که آگاهی آنرا به قول آقای معاون سرمحقق میر عبدالروف ذاکر ، استاد خلیل الله خلیلی به موزیم کابل داد بعداً هیات به شمول مسیو گریشمن و روان شاد استاد احمد علی خان کهزاد در این محل تحقیقاتی را انجام دادند .

در نتیجه کاوش های به وقوع پیوسته قبرستانی مربوط به دوره یفتلی ها کشف گردید که



تدفین میت ها در آن به شکل امروزی نبوده و استخوان های سرخ مایل به نضواری رنگ شده با چهار استخوان مجمه و دیگر استخوان ها به دست آمد. (۱۴)

یک تعداد ظروف سفالی نیز از این قبرستان بدست آمده که شبیه آن صرف در ساحات دیگر افغانستان به مشاهده رسیده و در دیگر قسمت های جهان به دست نیامده است. در میان ظروف متذکره گیلای که سر قوچ بروی آن از روی ظروف کاپی و حک گردیده دارای اهمیت زیاد میباشد.

علاوتاً شش عدد ظروف مفرغی نیز به شکل جام از این محل بدست آمده که از جمله دو عدد آن سالم میباشد.

مسکوکات که از این ناحیه بدست آمده سه عدد میباشد که یکی آنها نقره یی، دیگر گلینی و سومی مسی بوده که دو عدد اخیر الذکر آن مربوط شاهان یفتلی که در حوالی قرن پنج - شش میلادی در آنجا سلطنت داشتند.

سکه اولی مقعر و محدب بوده در یک روی آن نوشته برسم الخط پهلوی بملاحظه میرسد که شاید از روی سکه های طلایی کوشانی کاپی شده باشد.

طوری که معلوم است یفتلی ها با ساسانی ها و گوپتاها دست و پنجه نرم نموده و فتوحات زیادی را نصیب گردیدند. ایشان تا ظهور دین مقدس اسلام در نقاط مختلف افغانستان حکمروایی نمودند. گرشن در مورد اهمیت صدق آباد چنین مینوسد: «این نخستین و اولین بار است که یکی از اقامتگاههای دوره یفتلی طرف دقت و دلچسپی قرار گرفته است.» (۱۵)

علاوه از دو منطقه متذکره در بعضی حصص دیگر کاپیسا نیز آثاری در اثر کارو یا طور تصادف توسط اهالی محل کشف و بدست آمده است. مثلاً چند نمونه مجسمه سنگی از ولسوالی تگاب بدست آمده که مشابه به حجاری های بگرام میباشد. سرمجسمه بودای روزه دار که یکی از آثار زیبای هیکل تراشی گندهارا محسوب میشود از جمله آثار باز یافت شده از این محل میباشد.

در سال ۱۹۶۰ میلادی مطابق ۱۳۴۰ خورشیدی حین کندن کاری در ساحه نساجی گلپهار چندین پیکره سنگی بدست آمد. علاوتاً از ولسوالی نجراب کاپیسا نیز نقش بودای روزه دار حک شده در سنگ شایست کشف گردیده است. (۱۶) در این نمایش گوشت ساکیامونی در اثر

روزه گیری پیهم و طولانی از بین رفته و به استثنای استخوان و پوست چیزی باقی نمانده است.

بعد از سقوط دولت طالبان و ایجاد دولت مؤقت تعدادی از باستانشناسان افغانی برای بازدید از ساحات تاریخی خم زرگر کاپیسا عازم آن والا شدند. هیت موظف ابتدا در ساحه موری خم زرگر رفته ساحات کاوش شده را که قبلاً از طرف باستان شناسان اطلاعات و کلتور صورت گرفته بود مشاهده نمودند.

در ساحات مذکور اشخاص و افراد خودسر، استفاده جو و فرصت طلب منازل رهایشی اعمار نموده اند. در قلعه یی که در دامن موری موجود است در آنجا هیت پارچه های سنگ شیت نیمکاره که آرتیست میخواست از آن اثر به وجود بیاورد اما نسبت مشکلات محیطی و یا کدام علل دیگر نتوانسته آن را به پایه اکمال برساند دیده شد که کدام ارزش جدی تاریخی ندارد. از این قبیل سنگ ها در پته زینه های اهالی، روی تراس و حتی در آخور «آخور» حیوانات آنها به وفرت به ملاحظه میرسد.

در قسمت جنوب شرق استوپه کوه موری شواهد ساختمان دیده شد که توسط اهالی این ساحه طور غیر مسؤولانه حفاری گردیده اما فعلاً بقایای اندکی از دیوار ساختمان به چشم میخورد بقیه بکلی تخریب و از بین رفته است. در سطح پایین استوپه بزرگ تپه های خورد و کوچکی جلب نظر میکنند که محتملاً متعلق به ساحه باستانی متذکره بالای آنها منازل رهایشی از جانب اشخاص و افراد اعمار گردیده است.

همچنین هیت از منزل مسکونی محمد یاسین بررسی بعمل آورد که در بین آن قسمتی کمی از دیوار های سنگی که ممکن بقایای استوپه بوده باشد، دیده شد که البته ده الی پانزده سال قبل حفاری گردیده بود. همچنین یک تعداد حویلی های دیگر دیده شد که در آنها کدام علایمی دال بر موجودیت ساحه باستانی باشد دیده نشد. به هر صورت اگر بقایا و اثری از عمرانات باستانی در آن موجود بوده در اثر خاکبرداری و هموار کاری صحن حویلی قبلاً از بین رفته است.

در قریه ده خم زرگر در دامنه کوه عقب منازل رهایشی که آنهم متصل و پیوست با ساحه باستانی موری بوده و بدون شبه به آن مرتبط میباشد در بالای تپه قبرستان اهالی بوده و در

قسمت تحتانی آن حفاری خودسرانه صورت گرفته که بقایای دیوار های ساختمانها به وضاحت به ملاحظه میرسد و برای بیننده چنین وانمود میگردد که گویا مالکین در منازل شخصی خویش کار میکنند .

همچنان کاوش های غیر مسؤولانه و خودسرانه در بعضی حصص و نواحی کوه موری وده خم زرگر که به امتداد همدیگر قرار دارند نیز صورت گرفته که نماینده گی از دست بازی های اشخاص مغرض و استفاده جو که دشمنان تاریخ و فرهنگ این خطه باستانی میباشد ، بنابر آن ایجاب مینماید تا جلو آن طور عاجل گرفته شود . (۱۷)

قابل یاد آوری است که در قسمت جنوب غرب استوپه کوه موری در جوار یکتعداد منازل که بعد از حفاریات قانونی ساختمان هایی به مشاهده میرسد و احتمال قوی آن میرود که بعضی این ساختمان ها بخاطر حفاری و کند و کاو های باستانی بنا یافته باشد ، بنا این ساحه در قسمت تحتانی استوپه بهمن و یا تخت توپ موقعیت دارند پیشنهاد میگردد که :

۱ - چون منطقه خم زرگر بخصوص دامنه کوه موری از جمله ساحات تثبیت شده باستانی بشمار میرود بنا توقع میرود تا از اعمار قلعه ها و عمرانات دیگر در دامنه کوه موری الی پوزه دارازی خم زرگر جلوگیری به عمل آید .

۲ - برای اینکه صدمات جبران ناپذیری به مواریث ملی نیاید ایجاب مینماید تا جلو کاوش های خودسرانه در این محل گرفته شود .

۳- از این که ساحه باستانی کاپیسا یکی از پایتخت های تابستانی کوشانی ها بوده و هم مدتی « ۶۲۵ سال به حیث مراکز پایتخت محسوب میشد و هر گوشه و کنار آن ساحات باستانی موجود میباشد بنا از ارگان های امنیتی و منسوبین آن والا تقاضا به عمل می آید از حفاری و کاوش های خودسرانه در تمام نقاط آن والا جلوگیری به عمل آورند و نیز از صدور و قاچاق آثار تاریخی و فرهنگی ما که توسط نوکران و اجیران اجناب صورت میگیرد ممانعت صورت گیرد .

۴- از مقامات ذیصلاح تقاضا به عمل می آید تا زمینه افراز پوسته ها و مسایل ترانسپورتی بخاطر نظارت از ساحات و آبادات باستانی به وجود آورند .

۵- در اخیر پیشنهاد میگردد تا وزارت محترم اطلاعات فرهنگ و توریزم سهولت های را به

اعضای محترم ریاست باستان شناسی به عمل آورند تا ساحات مذکور را تحت نظارت مستقیم خود قرار دهند .

### سرچشمه ها :

- ۱- میر عبدالروف ذاکر . نتایج تحقیقات باستان شناسی در بگرام . شماره اول ، سال ششم ، سنبله ۱۳۶۳ خورشیدی:ص ۱۹ .
- ۲- عبدالرسول رهین « پوهاند » . خاوران . سال چهارم ، شماره پنجم و ششم سال ۱۳۸۳ ص: ۱.
- ۳- غلام جیلانی عارض « پوهاند » . جغرافیای ولایات افغانستان . پشاور ، نشر اریک ، سال ۱۳۷۹ ص: ۱۴.
- ۴- میر عبدالروف ذاکر « معاون محقق » . کشفیات باستانشناسی در ولایات پروان و کاپیسا . سال ۱۳۶۶ ص: ۱.
- ۵- همان اثر ص: ۲
- ۶- احمد علی کهزاد . افغانستان در پرتو تاریخ . کابل ، مطبعه دولتی ، سال ۱۳۴۶ ص: ۱۷۵
- ۷- محمد حکیم ناهض . قاموس جغرافیای افغانستان . جلد سوم . مطبعه دولتی ، ۱۳۳۸ ، ص: ۳۹۱
- ۸- شاهی بای مستندی « دوکتور » . کاوشهای باستانشناسی افغانستان در کاپیسا . آریانا ، شماره اول . انجمن تاریخ ، کابل ، مطبعه دولتی ، سال ۱۳۴۶ ص: ۳۱
- ۹- همان اثر ص: ۳۲
- ۱۰- میر عبدالروف ذاکر « معاون سرمحقق » . مقاله تحت عنوان خم زرگر . سیمناز کوشانی ، تدویر اکادمی علوم ، سال ۱۳۸۳
- ۱۱- محمد اسحق ابراهیمی . مراکز مهم آیین بودایی در افغانستان . کابل ، مطبعه دولتی ، سال ۱۳۶۳ ص: ۶۶
- ۱۲- افغانستان در پرتو تاریخ .. ص ۱۷۲ - ۱۷۳.
- ۱۳- نظر محمد عزیزی . آیا در مجسمه شیران کاپیسا اثر هخامنشی موجود است . آریانا ، شماره اول ، سال ۱۳۴۸ ص: ۲۱
- ۱۴- کشفیات باستانشناسی در ولایات پروان و کاپیسا . ص: ۵۲.
- ۱۵- و - گریشمن . صدق آباد ریزه کوهستان . ترجمه کهزاد ، مجله آریانا ، سال ۱۳۲۴ شماره ۱۰ ص: ۲۷.
- ۱۶- کشفیات باستانشناسی در ولایات پروان و کاپیسا . ص: ۵۴.
- ۱۷- گزارش مختصر هیات باستانشناسی افغانستان . آرشیف باستانشناسی ، سال ۱۳۸۱

پوهندوی عصمت الله "عثمانی"

## ساحات عمده باستانی دوران بودایی شهر کابل

### مقدمه:

کابل شهر قدیمیست که دوره های مختلف اجتماعی، هنری، فرهنگی، آیین و مذاهب مختلف را در خود جذب و پرورانیده و از همه آنها خاطرات مستندی بشکل کتیبه ها، مسکوکات، مجسمه ها و غیره را در خود حفظ داشته است که بعضی از آنها در اثر کاوشهای باستانشناسان داخلی و خارجی بدست آمده و یا شاید هنوز در زیر توده های خاک که بشکل تپه های کوچک معلوم میشوند، روزگارانی بشکل استوپه ها، دیرها و معابد های کوچک و بزرگ آباد بودند. برخی آثار دیگری از این قبیل موجود است که ممکن در اثر کاوشها و تحقیقات علمی باستانشناسی در آینده کشف گردد.

از جمله سایر آثار تاریخی کابل یکی آن مراکز مهم آئین بودایی بوده که در عصر کوشانی های بزرگ سراسر کابل را فرا گرفته بود. آبادات آن عصر در جا های مختلف روی پوزه ها و تپه های چون چکری، شیوکی، دامنه شاخ کوه برنتی، پنجه شاه، خضر، شهدای صالحین، خواجه صفا، تپه مرنجان، تپه خزانه، تپه سلام، گردنه علی آباد، و جا های دیگری قرار داشت.

مینار چکری در طول اعصار و قرن ها به حیث یکی از آثار بودایی دوره کوشانیها موجود بوده اما متأسفانه در دوران طالبان از بین رفت. در عقب مینار چکری دره دیگری نیز بنام سنجد دره وجود دارد که در اطراف هر کدام این دره ها بقایای ستوپه های کوچک موجود است (۱: ۳۷).

کمری نیز دارای ستوپه های می باشد که بقایای آن هنوز هم به نظر میرسد و طول یکی از آنها تقریباً ۴۵ متر بوده، در اطراف دامنه، ستوپه دیگری بنام توپان نیز وجود دارد. معابد و آثار بودائی کابل مناطق چکری، کمری و بگرامی بوده و از نگاه مذهبی کابل آن عصر از قرن ۱-۳ میلادی بیشتر به همین نقاط وابسته شده است.

یک چپاولگر انگلیسی بنام چارلز مسن در حوالی تقریباً ۱۵۰ سال قبل خرابه های کابل را دیده و حتی در بزرگترین استوپه چکری شگاف بزرگی زده و برخی ظروف گلی و جعبه سنگی و مسکوکات را از آن جا برده است (۸:۸۹).

در قرن های ایکه ذکر شد کابل از نظر عمرانی و آبادی و تعداد نفوس اهمیت زیادی نداشته ولی از نظر مرکزیت دینی و آئین بودیزم خالی از اهمیت نبوده است.

### معابد و دوره های بودایی

کابل بین دو مرکز مهم آیین بودایی کاپیسا و نگارهارا، قرار داشته زیرا دین و پیروان بودایی را همیشه به خود جلب نموده و توقف گاه آنها پنداشته می شد. از دیر های آبادی که حیثیت مرکز مذهبی وقت قرار داشته میتوان ستوپه های شیوکی رانام برد که دیر و معبدی دیگری بنام ستوپه یخدره نیز در نزدیکی سرخ مینار موقعیت داشت. (۱:۴۹).

معبد یا دیر بودایی در تپه مرنجان در حوالی ۲۷۹-۳۱۰ در اواخر عصر کوشانی ها آمده است.

معابد گلدره در حوالی کابل و دیگری در دامنه شاخ کوه برنتی در مسیر لوگر میتوان نام برد (۶:۲۱۷). همچنان ویهارا های دیگر که در جوار کابل وجود داشته یکی هم معبد بودایی تگا و (تگاب) بود که در اثر حوادث زمان بکلی از بین رفته و آثاری از آن بجز سر بودا باقی نمانده است.

**منارچکری:** منار چکری در جنوب شرق کابل بالای کوه موقعیت داشت، که این منار به شکل استوانه یی ساخته شده که از پائین به طرف بالا باریک شده میرود، قرار گرفته

موسیوفوشه فرانسوی بالای منار چرخ سمبولیک ساخته شده بود که علامه قانون و ائین بودایی میباید. چنانچه به پیروی همین مفکوره در هند نزدیک بنارس مناری از عهد آشوکا امپراتور موریای هند موجود است که بالای آن چکره، یا عراده علامه آیین بودایی دیده میشود. (۱۳:۹).

منار چکری و ستوپه های مربوط آن که در یخ دره، سنجدره و سه تویان قریه بین حصار واقع گردیده به نظر موسیوفوشه مربوط قرن ۲ میلادی بوده و این نظریه را که منار چکری مربوط قرن ۳ ق م است رد مینماید. منار چکری آبدیه مذهبی بودایی میباید که روی تیغه بلند کوه به خاطر بودایی نشان دادن شهر کابل بنا نهاده شده بود. این آبدیه در اعصار قدیم طوری ساخته شده بود که بالای آن چرخه ای قرار داشت و به سمت سرخ مینار ممتد بوده، از آن سبب سرخ مینار مینامد که از سنگ سرخ ساخته شده بود و در یک فاصله بیشتر از دو کیلو متر به سمت غرب از مینار چکری در نزدیکی ستوپه یخ دره موقعیت داشت. (۲۳:۲-۲۷)

از دیدگاه دانشمندان هدف از چرخه همان عراده است که بالای مینار نصب شده تا مردم از آیین و قوانین مذهبی بودائی بهتر پیروی نمایند زیرا چرخه علامه قانون بودایی دانسته شده است. منار چکری بر علاوه اینکه از آثار مهم دوره بودائی بوده موقعیت آن بالای کوه جهت رهنمایی راهبان نیز اهمیت بزرگ داشته است.

هونینگ برگر و مسن سکه های طلائی کوشانی و رومی را از برخی نیایش گاه های بودائی در نزدیک کمری، شیوکی و وادی گلدره دریافت کردند آنها اسناد و مدارک مفید را در مورد تاریخ این ساختمان ها همراه با آن پیرامون منار ها تهیه کردند.

نام کنونی منار چکری بیشتر (برج گردنده) تعبیر گردیده که از کلمه (ککره) سانسیریت به معنی چرخ گرفته شده و بودا آنرا در اندرز های خود بنام (دهر ما) به گردش در آورده بود با آمدن دین اسلام در افغانستان تبلیغات بودیزم در افغانستان به پایان رسید، پس از آن نام های کهن سانسیریت نیز از خاطره ها فراموش گردیدند، امروز در افغانستان ساختمان های میهنام یاد میشود که بیان گر موقعیت جغرافیایی و چگونگی آن است.

دانشمند آلمانی دورنیک تحقیقاتی را پیرامون منار چکری نموده چنین ابراز نظر مینماید:

مردم منار چکری را با پا فشاری تمام (ستون اسکندر) مینامند این نکته عمر این منار را نظر به قدامت تاریخی اش چهار قرن دیگر نیز به عقب میبرد ولی میتوان یکی از دلایل غلط در این رابطه را موجودیت اسکندر در افغانستان دانست. و از طرف دیگر آن عصر با دوران ساختمان منار مطابقت ندارد.

زمانیکه یک تعداد از نظامیان برتانیای زندانی گردیده بودند در این وقت بود که منار چکری تا چند سده را ه کوتا پیوند کابل (بگرامی کنونی) بسمت خورد کابل و ننگرهار برای رهروان و کاروان بوده است.

سروی دقیقی که در مورد بلندی منار چکری در سال ۱۹۶۵م صورت گرفت، ۲۷ متر نشان داده است ولی محققین انستیتوت باستانشناسی افغانستان و برتانیای در سال ۱۹۷۵م بلندی منار چکری را ۲۶٫۶ متر تثبیت نمود اند (۲:۳۸-۴۰)

در سال ۱۹۲۳ میلادی اولین تلاش برای ترمیم منار چکری توسط مؤسسان افغانی و برتانیایی صورت گرفت که در اثر تلاش زیاد یک ستون سنگی و کانکریتی مخروطی و یک تیر حلقوی تقویتی پوشیده بالای آن ساخته شد که در نتیجه نمای بیرونی منار را بسیار تغیر داد اما دشوار بود که منار فوق به آن فن معماری مغلق بودایی سابقه آن ترمیم گردد (۶:۱۸) منار چکری یادگار معماری بوده، سبک پوشه یی ساختمان نیایشگاه در پایان و پوشه بیرونی بیان می کند که در هر دو ساختمان در زمان کوشانی ها ساخته شده است، از لحاظ تاریخی این منار پیامد آمیزش معماری فارس و یونان است و گمان برده میشود منار چکری یادگاری از کدام شخصیت مهم یا رخداد مهم تاریخی یا افسانوی بوده باشد این راز تا هنوز فاش نشده است ولی اگر منار چکری تنها ساختمان یادگاری می بود، نمایانگر رویداد تاریخی بود مگر از ویرانه های اطراف آن بر می آید که این ستون بخشی از نیایشگاه بودایی بوده است. و افتخاری این بزرگداشت به مردی از سرزمین هند بنام سید ارتاگوتا ما مؤسس دین بودایی میرسد. از طرف دیگر در سال ۱۳۳۱ هـ ش در اثر کشفیات آثار که از منار چکری بدست آمده، عبارت از سه عدد ظرف چای خوری، یک عدد کوزه آب و یک عدد سنگ صیقل شده که بودایی بودن این منطقه را نیز ثابت میسازد. (۲:۵۴)



### ساحه باستانی تپه نارنج:

این ساحه در جوار زیارت پنجه شاه یعنی بین بالاحصار و قلعه حشمت خان قرار داشته و نزد اهالی بنام تپه نارنج مشهور است. که این ساحه توسط تیم مستقل انستیتوت باستانشناسی به سرپرستی ظفر الله "پیمان" در خزان سال ۱۳۸۴ مورد حفاری و کاوش قرار داده شد که ساحه متذکره سه دوره حفاری گردیده که نتایج حاصله آن در مجله باستانشناسی به چاپ رسیده است. (۹:۳)\*

### ساحه باستانی خواجه صفا:

ساحه باستانی خواجه صفا در دامنه کوه شیر دروازه به ارتفاع تقریباً ۲۰۰ متر از سطح زمین در جناح غربی بالاحصار کابل موقعیت داشته است که این ساحه توسط باستانشناسان انستیتوت باستانشناسی وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم در سال ۱۳۸۳ شروع و تقریباً مدت ۷ هفته دوام کرد که در اثر کشفیات یک استوپه که بنام کبوتر خانه معروف بوده بدست آمد، همچنان پارچه های لباس تخریب شده با رنگ سرخ، مجسمه افتاده نسبتاً سالم، زانوی یک مجسمه، بودایی نشسته و چندین سر مجسمه های گلی و پارچه های ظروف سفالی و یک سکه مسی کوشانی از این محل کشف و بدست آمده است. که کار حفاریات نسبت موجودیت چند قبر توقف داده شده است و آثار متذکره بعد از تحقیق و بررسی همه جانبه به موزیم ملی تسلیم شده است. (۸۴-۷۹:۴)

### تپه مرنجان کابل:

ساحه باستانی تپه مرنجان در منطقه سیاه سنگ و در جوار مقبره محمد نادر شاه و سلطان محمد طلالی احراز موقعیت نموده که برای اولین بار در اثر ساختن پل های کوچک از این محل یک دیگ مملو از مسکوکات نقره یی در غرب این تپه بدست آمده که توسط دانشمندان فرانسوی مثل شلومبرژه و موشیو کوریل مورد تحقیق و ارزیابی قرار گرفت که بنام خزینه چمن حضوری مشهور است.

در سال ۱۹۳۳ میلادی بالای تپه مرنجان تحقیقات صورت گرفت که یک معبد بودایی مربوط به قرن (۲-۳ م) بدست آمده است که تحقیقات نشان داد که این معبد در قرن ۴-۵ م

\* رجوع شود به شماره اول، دوره سوم مجله باستانشناسی افغانستان

مرمت کاری گردیده است (۵: ۲۵۰)

همچنان تپه مرنجان برای نو دوره توسط باستانشناسان انستیتوت باستانشناسی اکادمی علوم افغانستان مورد کاوش قرار گرفت که آثاری مثل مجسمه های گلی، سنگی، ستوکی، ظروف سفالی، سکه های مسی و نقره مربوط به دوره های کوشانی، کوشانو یفتلی، ساسانی بدست آمده است و بعد از تشریح به موزیم کابل تسلیم داده شده است که اکثر آثار گلی، ستوکی و سنگی در زمان طالبان شکستانده شده است که بعد از بوجود آمدن یک صلح و ثبات در کشور توسط مرمت کاران موزیم ملی دوباره ترمیم گردیده است.

### نتیجه گیری:

در نهایت میتوان گفت که در سرزمین پهناور آریانا موجودیت استوپه ها و معابد زیاد نه تنها برای نیایش شده بوده بلکه به حیث کانون علمی تلقی میگردید بیشتر از آن سبب اهمیت داشت که مرکزیت تجارتي و فرهنگی عصر خود بشمار میرفت، معابد و مراکز آئین بودایی افغانستان در ساحات مختلف وجود داشته که کابل قدیم نیز از جمله آن دارای اهمیت ویژه می باشد.

تشکل کابل از روی سکه های که در تپه مرنجان بدست آمده در قرن پنج قبل از میلاد بوده که مراحل مختلف تکاملی را در هر دوره پیموده که مشخصات خاصی را در هر دوره داراست.

کابل به اصطلاح طبقات الارضی (تکابه) یعنی که در آن آب های ارتفاعات نقاط مجاور جمع شده، شواهدی چمن خواجه رواش، بینی نیزار و چمن قلعه حشمت خان که آب ها از کوه ها پایان آمده مجرا نداشته و به شکل کاسه ها جمع میشد بناً هویدا است که رود خانه در ادوار قدیم معبر طبیعی رفت و آمد مهاجران و دهکده ها و شهر ها در کنار رود خانه ها ایجاد میگردید که کابل قدیم چنین موقعیت داشته که بلاخره از همان پیدایش اولی تا امروز شهر با امنیتی در ابعاد و جهات مختلف تلقی گردیده است.

آخرین تلفظ نام کابل (کاول و کابل) ذکر شده ، کاولستان ، کاول و زاول اهمیت خاصی ، ستراتیژیک ، مذهبی ، تجارتی داشته است. دوطرف کابل ، یکطرف دریای کابل طرف دیگر دریای لوگر و نقطه بارز و مرکز آن دیوار های شیر دروازه و کوهی آسمایی است که دفاع شهر از این ناحیه صورت میگرفت که تا امروز کابل در جمله شهر های قدیم افغانستان اهمیت خاصی را دارا است.

#### فهرست ————— رست مأخذ:

۱. ابراهیمی ، محمد اسحق ، آین بودائی . کابل : مطبعه دولتی ، ۱۳۶۳.
۲. دورنیک ، کرس . منارچکری. ترجمه امان الله صمیم . پاکستان : انجمن حفظ میراث های فرهنگی ، ۱۳۷۸
۳. ظفر الله پیمان، تپه نارنج ، گزارش علمی، مجله علمی باستانشناسی افغانستان ، شماره اول، دور سوم ، سال ۱۳۸۴.
۴. محمد نادر " رسولی" ، خواجه صفا ، گزارش علمی ، مجله علمی باستانشناسی افغانستان ، شماره اول، دور سوم ، سال ۱۳۸۴.
۵. احمد علی کهزاد ، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل : مطبعه دولتی ، ۱۳۴۶.
۶. روز نفلید ، جان . هنر دوره کوشانی . ترجمه سرور همایون ، ۱۳۵۸.
۷. واک، احمد غلی ، رسول باوری . باستانشناسی افغانستان . کابل : پوهنتون کابل.
۸. انجمن حفظ میراث های فرهنگی افغانستان . (منار چکری). کتیبه.

محقق کتاب خان فیضی

### منشاء اتنیکی کوشانی ها و نظریات دانشمندان

در مورد ملیت، وریشه تاریخی کوشانی ها دانشمندان مقالاتی را تحریر داشته اند که در خور توجه و از اهمیت زیادی بر خوردار میباشد. محققین و دانشمندان در مورد چهره، لباس، طرز صحبت، طرز خوردن غذا، رسوم و عینعات، نامها القاب و چهره هایی که در مسکوکات که تقلیدی از منابع مختلف چون: یونانی، هندی و چینایی استفاده کرده اند.

ف-و-توماس (F-W-Thomas) می گوید که کوشانی ها نه ترک و نه منگول، اند بلکه آریایی و یکی از شاخه سیتها (Scythians) یا ساکا (Sakas) میباشد.

اما دانشمند دیگری بنام هولتزج (Hultzssh) در مورد کوشانی ها خلاف نظریه دانشمند اولی را ابراز نموده و علاوه نموده است که کلمه کجولا ترکی بوده و لقب یا ووگا (Yavuga) یاووس (Yqoos) و در منابع چینایی کلمه هی هو (Hi-Hou) با نام کجولا کد فیزس یکبار آمده است.<sup>(۱)</sup>

دانشمند شهیر کشور استاد احمد علی کهزاد در اثرش تحت عنوان افغانستان در پرتو تاریخ مینویسد: کوشانیها یکی از جمله اقوام سیتی بوده و در قسمت های آسیای مرکزی زندگی داشتند که تا بالاخره بتشکیل یک دولت پرداختند و تمام نقاط افغانستان را به شمول نیم قاره هند فتح کردند که امپراتوری آنها از نیمه اول قبل از میلاد آغاز و تقریباً مدت چهار قرن یعنی الی قرن پنجم میلادی در مناطق یاد شده ادامه داشته است.<sup>(۲)</sup>

<sup>۱</sup> ب-ن-پوری، هند تحت تسلط کوشانیان، مترجم، ضمیر صافی، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۷، ص: ۹-۱۱.

<sup>۲</sup> احمد علی، کهزاد، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۴۶، ص: ۱۱۲.

هرت (Hirth) نظریه هولتزج را تائید می‌کند و می‌افزاید که کلمه کجولا، گجلو (Gujlu) کلمه ترکی بوده و بمعنی ورزیده، نیرومند و خوب صورت میباشد، طرفداران ملیت ترکی، کوشانیها را به راجا ترا نگینی استناد نموده و نامی از آن‌عده سلاطین گندهارا میبرد که خود را از نسل کنشکا و سایر اعضای دودمان آنها توروشکا (Turushka) یعنی (ترکان) می‌پندارند و بخاطر اثبات این مسأله کوشانیها غالباً به چهره‌هایی اعتبار میدهند که بروی مسکوکات آنها نقش بسته و شبیه به چهره‌های ترکان امروزی میباشد.

کیندی به این باور است که کوشانی‌ها به فامیل بزرگ ترکها تعلق داشته و نظر به مطالعات مسکوکات آن‌زمان چهره کنشکا به ترکان مشابه بوده است

چهره کنشکا که بروی سکه‌ها با جمجمه بلند و بینی بزرگ با بوت‌های کلان و چین و چکمن در تن داشته که این لباس مخصوص تمام مردمان ترکستان بشمار میرود و در اثر کشفیات باستانشناسی و مطالعات سکه‌شناسی چنین طرز لباس و چهره در روی سکه‌ها دیده شده که مربوط به دوره کوشانیها بوده نه به نژاد ترکی.<sup>(۱)</sup>

مگر دانشمند مشهور افغان مرحوم استاد میر غلام محمد غبار در صفحه «۴۹» کتابش تحت عنوان افغانستان در مسیر تاریخ چنین تحریر داشته: کوشانی‌ها یکی از قبایل سیتی اصلاً در کاشغرستان ساکن و با چین همسایه بودند و همچنان در حوزه سیحون شمال بحیره خزر و شمال بحیره سیاه زیست میکردند که بالاخره در اثر زرد و خورد با هوانگ‌نو‌ها از مسکن خود جدا شدند و به اینطرف آمو رسیدند که بالاخره تا نیمه قاره هند رسیدند که در تاریخ افغانستان از اهمیت زیادی برخوردار میباشند.<sup>(۲)</sup>

دانشمند موصوف طی یک مقاله در اثر دیگری بنام جغرافیای تاریخی افغانستان مینویسد:

کوشانی که بصورت‌های مختلف چون، کوشانا، کهوشانا، کیوشانا و کیورشانا نماینده تلفظ آریایی و کورسفو، کورونو، کورانو، کورسانو، خورانو، که نماینده تلفظ یونانیست (در کتاب مسالک‌الممالک اسلامی بصورت کوشان آمده است). به گمان غالب از قوم تخار بوده که از قرن اول میلادی تا سده‌های چهارم و پنجم میلادی بحیث دولت بزرگ به سرزمین‌های پهناور سند تا ماورالنهر و هندوستان غربی حکمرانی داشتند.

<sup>۱</sup> انظر محمد عزیز، لکچر نوت درسی پوهنچی علوم اجتماعی، پوهنتون کابل: ۱۳۸۳.

<sup>۲</sup> میر غلام غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ دوم، کابل: ۱۳۷۰، ص: ۴۹.

همچنان در باره نژاد کوشانیان نظریه های گوناگون وجود دارد که بعضی از دانشمندان آنها را آریایی گفته اند و معتقد اند که آنها از سر زمین های اولیه آریایی به مناطق ماورای شرقی و آسیای مرکزی مستقر شده اند، از حدود رود ایل و تارم به منطقه سیر دریا و از آنجا به ناحیه اکسوس (oxos) آمدند.

بعضی از مؤرخین دیگر نام کوشانو را با کلمه چینی پویه چی که قوم وحشی در آسیای مرکزی بوده و عقیده دارند که آنها در شمال آمو زیسته و بنام یوچی یاد میشدند بعداً از آنسوی دریا به اینسوی دریا عبور کرده و با (تاهیا) ساکنان شمال افغانستان یکجا شدند. به گفته نویسنده جغرافیای تاریخی قبایل نخستین کوشانی بنام تاپو یه چه (Tqyquch-chih) و یا پویه چه های بزرگ یاد شدند و کشور شان را بنام کشور کیوشانگ وانگ (chang wang kuci) یعنی سر زمین پاد شاهی کوشانیان نامیده اند.<sup>(۱)</sup>

نظر به نوشته پروفیسور بن-پوری کوشانیها دارای بینی کلان و سایر خصوصیات چهره ها از خواص نژاد هومو الپیانو الپیا نوس (Homo-alpiunus) بشمار میرود که اکثر مردم ترکستان چینی از همین نژاد محسوب میگردند. قراریکه دانشمندان در مورد تحقیقات و مطالعاتی را انجام دادند نژاد مردمان ترکی نسبت به کوشانیها بعد تر بوده و ستین کنواز جیس (Joyce) نقل قول میکند که کوشانیها در مردم واخی (واخان) اکثریت زیادی را دریافته که با گلچه (Gulcha) (گلگت) روابط نژادی دارند که بطور بنیادی متعلق اند به نژاد آریایی و از اقوام ترکی که کوشانیها در آن محل زندگی داشتند. هیچ اثری در مورد وجود نداشته یا صحهء تأییدی بر گفتار دانشمندان فوق را نماید. همچنان ستین گنو علاوه میکند که نام والقاب مانند (باوگا) و (کجولا) مربوط به زبان ترکی نبوده و نظر به اصل و ماهیت آن کاملاً آریایی میباشد.

کوشانیها تمام کلمات را از ساکها گرفته اند و غالباً معادل یا کلمه زاوا (Zauva) که از طرف سا کاپتیکا (Saka-patika) بکار برده شده و تا جاییکه به کلمه (کجولا) ارتباط میگرد راجع به اهمیت آن چیزی گفته نمیتوانیم که اکثر دانشمندان نژاد ترکی آنها را رد مینماید.

<sup>۱</sup> میر غلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ دوم، پشاور: ۱۳۸۴، ص: ۱۶۹ الی ۱۷۰

بعضی از دانشمندان در مورد کوشانیها گفته اند که آنها از نژاد منگولیایی بوده و اضافه نموده اند که کوشانی یوچی بوده و بطرف غرب به مهاجرت پرداختند و بلاخره به سر زمین (Ta-hia) را که قبلاً در دست ساکا ها بود اشغال کردند و نیز در باره تقسیم قوم بزرگ یوچی معلومات داده<sup>۱</sup> است که تحت ریاستی بنام کویشوانگ (kuei-shuang) زنده گی می کردند.

قرار نوشته پان - کو (pan-kow) یوچی ها بعد از آنکه در تا هیا متوطن گردیدند به پنج ریاست جدا گانه تقسیم شدند که در آن وقت مردم کوچی و بدوی نبودند بلکه بشکل یک قوم متحد شناخته شده اند.

تا - یو - چی - (Ta-Yu eh-chi) یا کوشانیان بزرگ شهرهای کین چی (kien-chi) یا لان - چو (Lan-chuw) و در جنوب آن کی - پن (Ki-pin) بوده و از جمله آن پنج ریاستی که در تاریخچه پان کو ذکر شده اند پایتخت کوی شوانگ (که کوشا نا هم نامیده شده) شهر هو تساو (Hou-tsao) بوده که قرار گفته بعضی از دانشمندان سرحدات آن تا هنوز تعیین نگردیده است.

منبع دیگری بنام هو - هان - شو (Hou-Hon-shu) بوده که توسط (Fan-Ye) فان یی در سال ۱۹۴۴م نوشته و تمام واقعات کوشانی ها را از ۲۵-۱۲۵م ثبت نموده است، در مورد کوی شوانگ و یوچی ها نوشته شده و متفاوت میباشد که پایتخت یوچی ها را شهر لان شی (Lan-shi) خوانده این شهر در بدخشان فعلی مرکز تا هیای قدیم بود که بنا براین دلیل یوچی ها از تمام امپراطوری تا هیای نمانده گی می کرد گفتار فوق در منابع دیگر از هم متفاوت میباشد.

هم چنان دانشمندان دیگری بنام پان کو (Pan kou) که قبلاً از آن نام برده شده گفته است که یوچی ها به پنج قبیله منقسم شده و قرار ذیل میباشد.

۱- هو - می (Hui-mi) پایتخت آن هو - مو (Ho-me)

۲- شوانگ - می (Shuang-mi) پایتخت آن شوانگ - می

۳- کوی - شوانگ (Kuei-shuang) پایتخت آن هو - تساو (Hu-tsao)

۴- هی - تون (Hi-tun) پایتخت آن پو - ماو (Po-mao) است.

۵- کاو -فو (Kao-Fo) پایتخت آن کاو - فو بوده است .

همچنان ریاست دیگری بنام شهزاده (ریس) کوی شوانگ بنام کیو تو (Kieou-tsieou-kio) بوده که تمام ریاست ها را زیر غلبه خویش گرفته و خود را پادشاه کوی شوانگ اعلان نمود. منچن هلفن (maenchen-Helfan) یو چی را ها از قبیله بنام ساکه کو شانا (Saka kushna) ذکر می کند .

لیومن (Leuman) کوشانی ها را از نظر زبانشناسی آریایی شمالی دانسته و بعضی خصوصیات آنها را بیان میدارد . پلیوت (Pelliot) آنها را آریایی شرقی می گویند و لو در (Luder) زبان کوشانی ها را سا که میداند .

کرتس (kirtis) زبان کوشانی ها را ختنی دانسته که این مربوط زبان ساکه ها بوده و نام ساکی در سکه و کتیبه های کوشانی دیده شده که از طرف ستین کنو مطالعه و بررسی گردیده که نام سردار آنها قرار ذیل میباشند.

۱- یاووگا (yavoga)

۲- کجولا (kajula)

۳- ارتونا (Erthuna)

۴- مورودا (Muroda)

۵- مجهاکا (Majhaka)

که این نام ها در کتیبه (Zeda) و در سکه های کنشکا و جانشینان وی بزبان خالص ختنی ساکی و برسم الخط یونانی نوشته شده مانند (شاونانوشاوکوشانو) که شاو معنی پادشاه که بشکل ششا و (Sh shau) میباشد. همچنان اصطلاح ساکه ها که از طرف حکمرایان کوشانی استعمال شده است. کاربرد ساکه ها در عصر هخامنشی هابصورت ضمنی نیز استعمال گردیده که کتیبه نقش رستم از قبایل ساکه ذکر میکند مثلاً: ساکه های تیگرا خود (یعنی کسانیکه کلاه یا خود های نوک تیز بسردارند) و هومارکا (Haumarka) و تارادرایا (Taradraya) یعنی آنطرف دریا غالباً تخاریان که در قدیم در هند بنام توخارا (Tukharas) شناخته شده اند که از شاخه اقوام ساکه بوده اند و گمان میرود که (تیگرا خودا) بوده است و سکه های دوره کوشانی درین موضوع صحه می گزارد.



کشفیات تازه<sup>۱</sup> باستانشناسی که از روی کتیبه ها و *مکتوبات* بدست آمده، کوشانی اصلاً آریائی بوده و مربوط نژاد آریائی میباشد و کتیبه سرخ کوتل ادعای مارا تأیید می کند.<sup>(۱)</sup>

هم چنان مجسمه های تاج دار که از مناطق دلبرجین تپه بدست آمده، دارای تاج نوک تیز و مطولی بوده که در آن قطاری از احجار قیمتی نمایان گردیده است. قرار تحقیقات دانشمندان تاج های نوک تیز میان حاکمان کوشانی و خدایان هندی مخصوصاً در هند، دوره زعامت گوپتاها به وضوح به مشاهده رسیده است. این نوع کلاه خود های شاهی را که به شکل مخروطی و نوک تیز اند و آنرا (*Mokoto-kritya*) خوانده اند در تصاویر (*Nava yana*) و در میان انسان ها با چکراوارتین (*chakravartin* و *Adhiraja*) شباهت های زیادی دارد.

هم چنان مجسمه هایی که از دلبرجین تپه بدست آمده مشابه به آثار هند بوده یگانه دلیل این است که آثار مذکور تأثیر پذیری بالای یکدیگر داشته و ممکن از سرزمینی برخاسته که ویژه گی های خاص بادیه نشین و قبیلوی کوشانی ها بوده باشد امابه نظر بعضی از محققان تاج های مربوط دلبرجین تپه مشابهت با تاج های (*Nimrud-dag* و *Koyunruguk*) کلاه های کیت داشته که شاهان پارتی از آن استفاده می نمودند.<sup>(۲)</sup>

قرار مطالعات و پژوهش بنده که در آثار تپه نارنج کابل نموده ام چنین دریافتم که تاج های شکسته مشابه به گفتار قبلی بوده و ممکن تأثیرات دوره کوشانی بالای تپه نارنج بوده باشد و به گفته ظفر پیمان این نوع تاج ها در قرون پنجم و ششم میلادی رایج بوده که این مسئله قابل دقت میباشد و ایجاب تحقیقات بیشتری را در زمینه می نماید که آیا این تاج های مکشوفه تپه نارنج مربوط دوره کوشانی است یا یفتلی .....؟<sup>(۳)</sup>\*

اگر کاملاً دقت نمائیم در می یابیم که البته کلاه خودهای کوشانی در وجود جنگجویان آسوری و هخامنشی ها نیز دیده شده که این ویژه گی های یک بخش جداگانه را ایجاب می نماید. همچنان اگر تاج های مربوط به دوره هوشکار را مطالعه نمائیم می بینیم که در تاج های آن از دانه های قیمتی استفاده گردیده و سلاح در سکه های کنشکا و هوشکار نیز ملا حظه می گردد.

۱- ن. پوری، هند در تحت تسلط کوشانیان، ترجمه ضمیر صافی، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۷، ص: ۱۲-۲۲.  
 ۲- عصمت الله عثمانی (نشانه های از هنر کوشانی در تاج ها و تپلور آن در آثار اتنوگرافیک) کوشانیان، مجموعه مقالات هشتمین سمینار بین المللی مطالعات کوشانی، پشاور: ۱۳۸۲، ص: ۲۸-۳۳.  
 ۳- ظفر پیمان، گزارش علمی چاپ نشده دوره دوم تپه نارنج، سال ۱۳۸۴.

\* به نظر نگارنده تاج های بدست آمده از تپه نارنج مشابه به تاج های دوره کوشانی میباشد.

باید خاطر نشان ساخت که پوشیدن شلوار چین خورده و پاپوش های که مردمان باختر بویژه تخاری ها و قسمت های بدخشان، فاریاب آنرا چموس میگویند. چین چین خورده نیز در بین آنها که ممکن داخل آن پشم حیوانات مثل گوسفند جاداده شده و لباس دیگر آنها احتمالاً با تزئینات جوهری و دست دوز که زائیده آن نقش برگها و شاخه ها با مهره دوزی هم اکنون در باختر زمین که معمول و مروج بوده که درین نوع البسه تزئینات بومی بمشاهده میرسد که مجسمه نیم تنه مکشوفه سرخ کوتل که فعلاً در موزیم کابل موجود است مهر تأییدی به ادعای ما می نماید<sup>(۱)</sup>

فلذا میتوان گفت که کوشانیها وز عامت آنها از البسه استفاده نموده اند که این البسه مردمان تخاری و باختری که از زمره مردمان بادیه نشین شمال کشور بوده از ینرو به یقین گفته ما میتوانیم که کوشانی از مردمان اصیل آریائی اند نه مهاجمین . دانشمند شهیر کشور نظر محمد عزیزی درین مورد مینویسد :

زمانیکه یونانیها به سر زمین تخار حمله ور شدند و تأثیرات فرهنگی خود را بالای مردمان آن محل گذاشتند که تا همین اکنون نیز بعضی از رسوم آنها باقیمانده است . او علاوه نمود که زبان و عرف این مردم به خصوص نظر به مطالعه سکه های کچولو این مردم بومی تر بوده از نظر لسان، نژاد، متعلق به یک فرهنگ خاص متصل بودند که در سکه های کچولودفیزس مشاهده میشود ، همانا دیادم و یالان یونانی بوده ولی مفاهیم سکه هم هندی و هم باختری است افاده مینماید.<sup>(۲)</sup>

پس گفته میتوانیم که سیستم و طرز پوشیدن البسه ها و تاجها از دوره کوشانی شروع والی قرن پنجم و ششم میلادی با انقراض کوشانی باقیمانده و در دوره کیدارویفتلی نیز قابل استفاده بوده و با آمدن ساسانی اکثریت این تاجها تغییر خورده است و البسه هایکه در دوره کوشانیها که قبلاً در مورد آنها ذکر بعمل آمده و مبانی آن کوشانیها بوده و تقریباً مدت هفت قرن این رسم باقیمانده بود که پوشیدن شلوار هم اکنون در بعضی از مناطق جنوب و جنوب شرق افغانستان قابل استفاده میباشد .

و نظر به ملاحظه بعضی متون تاریخی و باستانشناسی نتیجه گیری مینمایم که مردمان

<sup>۱</sup> - ب-ن-پوری، هند در تحت تسلط کوشانیان، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۷، ص: ۱۲-۲۲.

<sup>۲</sup> - نظر محمد عزیزی، لکچر نوت درسی پوهنهی علوم اجتماعی، پوهنتون کابل: ۱۳۸۳.

کوشانی یکی از مردمان اصیل آریانا بشمار رفته و زبان آنها کاملاً باختری بوده که فعلاً این زبان بنام زبان دری یا آریایی باستان (بعضاً میانه) یاد میشود برای اثبات این ادعای ما کتیه هایی سرخ کوتل و رباتک جوابگو خواهد بود «رجوع شود به کتاب تحقیقات باستانشناسی در شمال شرق افغانستان»

### فهرست منابع و مآخذ:

- پوری، ب، ن، هند تحت تسلط کوشانیان، ترجمه ضمیر صافی، کابل: ۱۳۵۷.
- پیمان، ظفر، گزارش چاپ نشده، ۱۳۸۴.
- عثمانی، عصمت الله (نشانه های از هنر کوشانی در تاج ها و تبلور آن در آثار اتنوگرافیک)، کوشانیان، پشاور: ۱۳۸۲.
- عزیزی، نظر محمد، لکچر نوت درسی پوهنتون کابل: ۱۳۸۳.
- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ دوم، کابل: ۱۳۷۰.
- غبار، میر غلام محمد، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ دوم، پشاور: ۱۳۸۴.
- کهزاد، احمد علی، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۴۶.

خیر محمد " خیر زاده "

### تاریخ ، آیین و زبان اوستایی در عهد زردشت

قبل از آنکه پیرامون آیین و زبان اوستایی مطالبی را به تو ضیح گیریم ضرورت محسوس است تا مبنای این زبان را در پویه از برگهای تاریخ خط و زبان به پژوهش و پژوه جستجو نمود تا بتوانیم در مقیاس یعنی از درخشش و شناخت این زبان که در آسین نخستین خط زیر عنوان (اوستایی) به انگار دانشمندان و پژوهشگران آشنایی کامل است جستجهای را در این خامه رقم زنیم.

پنجهزارسال ید طولای تاریخ در شمارش زمان را مأورای اکسوس و باختر زمین به خویشتن اختصاص داده است فرا تر از ما ورا لنهر که عمده ترین شهر پر بار و پر فیض آنرا سیحون یا ترانسو اوکسیاتا *Transoxyana* (سیر دریا) و اکسوس یا باختر را در مسیر منطقه نگاری متجملی ساخته است منوط به آیین نشین های اند که در پروسه و امتداد سر زمین های تاریخی و پر حوادث طایفه زیر نام اقوام هند و اروپایی به سر می برند که از غرب کوه های اورال به این ساحات مستقر شدند و خویشتن را آریایی مسمی نموده بودند.

به همین گونه در اوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح آریایی ها نه تنها در حوزه های متعدد باختر بلکه کمی فراتر در سرزمین آریانه *Aryana* و مرو *Meru* دولت های یا حاکمیت های را متوجه گردیدند که در پهنای اسطوره پیشدادیان و کیانیان در شهنامه

فردوسی بجای مانده است.<sup>۱</sup> ( )

بنا نخستین جوانه های آری باستان از بین سر زمین ها خیزش گرفت و در ا لتفاق با زبا نه های قبل از آن در آمیخت و یا گاهی به گونه مستقل زیر عنوان زبان اوستا که در کنار زبان آری میانه به حیت یک زبان ویژه آریایی کهن مورد تلفظ و از نظر تصور در پهنای خط ( دین دبیره ) در آمد به ندرت نشانه های آن مشهود بوده و دانشمندان زبانشناسی کهن آنرا به سکا ی مادی و اوستای طبقه بندی نموده اند که یکی از سه آن در زیادت فارسی باستان یا ( فرس قدیم ) بوده می تواند .

بهر صورت بحث ما در زمینه زبان اوستای باستان است که به قول غفیری از علما و صا حب نظران اوستا یکی از زبانهای نواحی شرقی ایران یعنی آریانای کبیر بوده که اوستا در آنجا به حیت زبان و کتاب آن به حیت دین زرتشتیان پذیرفته شده بود .  
پیدایش این زبان و دین اوستایی را از سده های قرن هشتم و ششم پیش از میلاد دانسته اند . البته اوستای جدید یکه به قول از دانشمندان تدوین مجدد و انتظام بعدی آن در عصر ساسانی ها صورت گرفت همان اوستای یک سوم است که همانا بیست و یک ( نسک ) میباشد .

بدین ملحوظ اگر اندکی ژرفتر بنگریم ما به این سوال بر میخوریم که وقتی از اوستا و مقررات ، فروعات ، اجزاء و شکل صور آن اسم میبریم ، در میابیم که اوستا خود از کدام واژه اشتقاق یافته و مبداء این واژه در کدام یک از برهه زمانی التفاق زبانها جداگانه متمایز گردید .

از آنجاییکه میدانیم واژه اوستا با وجود ژرفهای متون و محتویات کتب و رسالات متعدد تا هنوز هم به تو حید معانی و مفاهیم نرسیده و لا ینحل با قیمانده زیرا نه در خود از پاره های اوستا و نه در زبان و گویش اوستایی مفاهیم واحد التفاقی مفهوم و معنی مطلق داشته بلکه مجازی بوده و مفاهیم کل آن در ا عماق اجزاء و فروعات اوستات مفهوم است . بناء از ریشه ها و کلمات مشابه و اشتقاق کلمات محتویات اوستا را زبان گویش داده اند .

دستور نامه دالا ( Dhala ) ریشه اوستا را از ( وید ) سانسکریت میداند و به معنی

<sup>۱</sup> داکتور محسن ابوالقاسمی ، رهنمای زبان های باستانی ایران ، جلد اول، تهران ، ۱۳۸۱ صفحه ۳-۴

دانش و آگاهی آمده است.

در کتاب دینکرد (*Dinkard*) واژه اپستاک (*Apastak*) را به اسم تهداب، پایه، بنیاد و بالآخره متن اولی به ذکر رسیده و آنرا مرکب از اوپاستاه (*upasta*) و ایستادن معنی میدهد.

بارتولمی *Bartholomae* و ویکاندر *Wiknder* کلمه مذکور را به گونه اوپاستاواک (*upastavak*) از ریشه ستاو *stav* که مفهوم (ستایش) را میدهد میداند.<sup>(۱)</sup> و این واژه را با واژه هندی باستان اوپاستان *upasthana* که (درود و دعا و نیایش) مفهوم است معادلت میداند که ریشه های آنرا در ساختار کلمات و واژه های اوستا جستجو نمود و به دنبال نظریه ج. ک. تاوادی *J.C. Tavadia* واژه مرکب فوق الزکر را اعاده معنی سازمان آموزشی مذهبی یاد آور شده است.<sup>(۲)</sup>

دانشمند دیگری به اسم اوپیرت (*oppert*) کلمه اپستام *apastam* را که در کتیبه های فرس باستان تذکر رفته با واژه اوستا یکی میداند. بناء زبان که اوستا بدان نوشته شده باشد با شاخه از زبانهای هند و اروپایی تعلق میگیرد و در واقع زبان سنگ نوشته ها و یا زبان کهن آریایی را میساخته و زبان اوستایی قرابت فراوانی با سانسکریت داشته و این دو در واقع زبان هند و آریایی را شامل می باشد و از نظر قوانین صوتی هر کلمه از سانسکریت را به گونه صوت اوستایی در آورد.

در اوستا دو فونیم و دو لهجه با هم متفاوت و قابل تشخیص میباشند. یکی از آن لهجه گاتایی یا زبان که گاتاها یا اشعار زرتشت بدان سروده شده است و دیگری زبان اوستایی متأخر است بناء زبان اوستایی، مفاهیم، مفردات و اجزاء او از نظر دستوری بسیار قدیم است در همان معیاری قرار دارد که زبان سانسکریت ودایی بوده است. به هر صورت اوستا در فراز و نشیب طو لای تاریخ و زندهگی انسانی مورد تابع و دستبرد ها قرار گرفته در میان جنگهای سکندر مقدونی، تورانی، ایرانی، تازی و ترک ها دستخوش دگر گونی ها قرار داشته ولی برای درک و فهم این ودیعه زرتشت که در ۱۵۰۰ - ۸۰۰ قبل از میلاد یکی از بهترین ادیان آریایی در باختر و آسیای مرکزی از شرق ماء

<sup>۱</sup> هاشم رضی، زرتشت پیا میر ایران باستان، تهران، ۱۳۸۰ صفحه ۱۷۵

<sup>۲</sup> هاشم رضی، همان اثر، صفحه ۷۷ الی ۷۶.

ورا لنهر فلات وسطی ایران و از سیحون تا پهنای جنوب پا را پا میزاد جایگاه خاصی را احراز نموده ضرورت است تا در محتوای از جزئیات و اجزاء این زبان و دین شرحی را لازم دانیم.<sup>(۱)</sup>

تنها از زبان اوستایی آنچه در دست است، اثری دینی و ا لطافاتی زردشتیان میباشد. زبان اوستایی به دو نوع مورد استفاده قرار میگرفت.

۱- زبانیکه از مبداء تا تکامل قدیمتر بنظر میرسد.

۲- زبان نگارش که جدید گفته می شود.

زبان و گفتار قدیم وابسته به زنده گی خود زردشت بوده و آنرا مر بوط به اوایل قرن هفتم و او اخر قرن ششم قبل از میلاد پندا شته اند.<sup>(۲)</sup>

اوستا و زبانیکه در آن بکار رفته زبان و گویش قدیم یا زبان ( گاهانی ) میباشد که قبل از قرن ششم قبل از میلاد تالیف و مدون گردیده است. ولی اوستایی کنونی که در دست تحقیق و باز شناختی برای نبشت و گویش قرار دارد. سومین قسمت اوستا است که سا سا نیان آنرا تدوین نموده بودند.

اوستا یکه در دوره سا سا نیان مدون شده ۲۱ نسک یا صحیفه دارد. بدین منظور دانشمندان زبان شناسی نسک ها را بشکل ذیل تقسیم بندی نموده اند:

۱- یسنها \* *ys-sna* (*ysdns*) که به مفهوم ( ستایش ) آمده و از ریشه یاز، یز (*yaz*) اشتقاق یافته است. یسنها یا یسنا در واقعیت بصورت *yasn* تلفظ میشود و در دری موجود به شادی و خوشحالی ( جشن و شادی ) مروج است.

۲- الفاظ و سخنان مقدس یا گاهان \* که تعداد آن پنج است و سخنان خود زردشت بوره و ۱۷ هات از ۷۲ هات \* متن یسنا است.

صحبت قدیم یا ( گاه ) اول هاتهای ۲۸ و ۳۴، ( گاه ) دوم، هاتهای ۴۳ الی ۴۶ و ( گاه ) سوم، هاتها ۴۷ - ۵۰ و ( گاه ) چهارم، هات ۵۱ و ( گاه ) پنجم، هات ۵۳ بدین اساس یعنی هفت ها ( هاتهای ) ۳۵ تا ۴۱ یسنها را در بر داشته که این قسمت از نظر مطالعه و تدقیق فونیم (*phoname*) هاتها به پرا کريت اوستایی به زبان شخصی زردشت متعلق بوده

<sup>۱</sup> اوستا کهن ترین مکتوب ایران باستان جلد VIII، تهران، سال ۱۳۷۹، صفحه ۴۰۹ - ۱۵۰.

<sup>۲</sup> دکتر محسن ابو القاسمی، رهنمای زبان های باستانی ایران، جلد اول، تهران، ۱۳۸۱، صفحه ۵.

میتواند. (۱)

۳- ویسپرد \*: این از دو واژه یا د و کلمه تر کیب یا فته (ویسپ) که مفهوم کلی راداراست و (رد)، ویسپ + رد = ویسپرد بمعنی پیشوا، رهبر، مرشد، مفهوم بوده و در جهان مینو یا مینوی مر بوط به هورا مزدا (*Huara mazda*) خدای واحد کل و در جهت مادی آن زردشت (رد) \* است. از (ردها) گاه که دارای مو سیاه ولی زانو زرد داشته (رد) گاوان یا نگهبان و حامی و مواشی (گاوان) است. گندم (رد) غلات، بازو بند (رد) زرهباست. بناء این بخش همه از ستایش و خود اوستایی است که ویسپرد نامیده شده است.

بناء ویسپرد در مراسم ویژه که از نظر مذهبی، معتقدات دینی قابل اهمیت باشد یا یسناها وندیداد و در مراسم شش گاهنبار به صورت جداگانه به خوانش گرفته میشود که به ۲۴ فصل تقسیم و تنظیم گردیده است.

۳- وندیدار: وندیداد در عمق و محتوای قواعد و قانون (عدل و داد) که ضد وی (دیو) بوده ۲۲ فصل دارد. فرگرد \* اول در آفرینش و فرگرد دوم در مورات (اطلاعات) (جم) بوده سایر فرگردد ها مر بوط به احکام و مقررات دینی زردشتیانی میباشد.

۴- یشتها \*: یشتها از ۲۱ یشت تشکیل یافته و هر یشت در مورد آن عده کسانی میباشد که یشت در مورد او سروده شده باشد که اینها عبارتند از، امشاه سپندان و خدایان دینی زر دشتی به شمار میروند، که عبارتند از:

هرمزد یشت	<i>Harmozd - yast</i>	امشاه سپندان یشت	<i>Amsa spandan - yast</i>
ارد بیهشت یشت	<i>Urdibhist - yast</i>	خرداد یشت	<i>Chordat - yast</i>
آبان یشت	<i>Aban - yast</i>	خورشید یشت	<i>Chorsed - yast</i>
ماه یشت	<i>Maa - yast</i>	فرور دین یشت	<i>Far woedin - yast</i>
بهرام یشت	<i>Bahram - yast</i>	رام یشت	<i>Ram - yast</i>

خرده اوستا: خرده اوستا مر بوط به دوره ساسانیان بوده و تا جایکه تحقیق به عمل آمده

<sup>۱</sup> هاشم (رضی)، زرتشت، پیامبر ایران باستان، تهران ف ۱۳۸۰ صفحه ۵۷ و ۵۴.

\* یسن - ستایش

\* گاه یا گاهان - سخنان زردشت.

\* هات - فصل



است در عهد شا هپور دوم سا سا نی در ۳۷۹ - ۳۰۹ میلادی تدوین و به حیث قانون و کتاب زردشتیان در عهد ساسانی ها مورد تعمیل قرار گرفت ، یناء اوستا بیکه در عهد شا هپور دوم سا سا نی مدوان گردید به سه بخش عمده تقسیم میگردد.

۱- بخش اول بنام گاهانیک (Gahanic)

۲- بخش دوم را بنام ها تگ ما نسریک (Hatag mansaric)

۳- بخش سوم را بنام دادیگ (Dadig)

گفته اند . ( ادامه دارد )

#### ماخذ و مدارک:

۱- دوکتور محسن ابو القاسمی - رهنمای زبانهای باستانی ایران ، ج اول ، تهران ۱۳۸۱ .

۲ - مری ولیس ، تاریخ کیش زرتشت ، ج اول ، ترجمه سنتی زاده ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۷۶ .

۳- هاشم (رضی) ، زرتشت ، پیامبر ایران باستان ، تهران ۱۳۸۰ .

4- H . Lommel , die Gathas deszara thustra , Basel – 1971 .

5- H. Humbade, Die Gathas dasza thustra , Leiden , 1971 .

ظفر "پيمان"

رياست باستانشناسی.

## گزارش دور اول حفريات در قريه کنجکی اوريا خيل پغمان ( بهار ۱۳۸۴ )

ساحه: معبد بودایی (قرن پنجم و ششم میلادی)

تحت کنترول وزارت اطلاعات ، فرهنگ و توريزم.

### اشتراک کنندگان:

مسوول ساحه: ظفر پيمان.

اعضای علمی: محقق کتاب خان "فیضی" ، معاون محقق نجیب احمد "صدیقی" ، معاون محقق شاغاسی و محمد شریف.

مهندس: معاون محقق محمد انور فايژ.

عکاسی: ظفر پيمان.

کمک مالی در پیشبرد این دور حفريات: (نشنل جيوگرافي) *National Geography*.

### معبد بودایی ساحه کنجکی اوريا خيل پغمان

قريه کوچک کنجکی، يا ( محمد رحيم بابا، نامیکه در نزد اهالی زياد معروف نميباشد)، در بيست و پنج کيلو متری غرب کابل؛ يا به زبان ساده تر تقريباً در ده کيلو متر جنوب شرقی مرکز ولسوالی پغمان، در محل (اوريا خيل) موقعيت دارد.

ساحه ايکه تحت نام کنجکی معروف ميباشد، در جنوب توسط تپه به ارتفاع تقريباً ۱۵۰ متر و در غرب توسط کوهی به ارتفاع در حدود ۳۰۰ متر از سطح زمين های زراعتی محدود

گرددیده است، همچنان ارتباط جغرافیای کنجکی را در غرب با سلسله کوه های پغمان که بین ۳۰۰۰ الی ۳۵۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد نمیتوان نادیده گرفت.

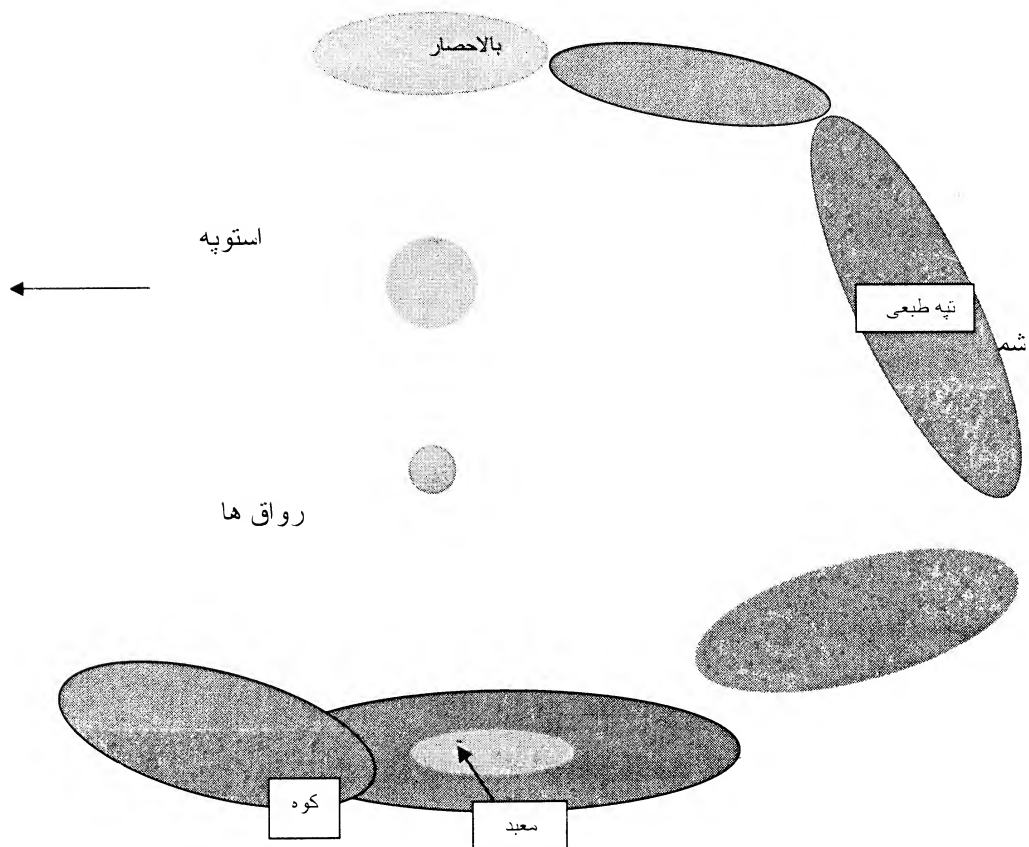
ساحه و یا معبد کنجکی از سه قسمت و یک بالاحصار متشکل گردیده است، روی این اساس مجموع ساحه را که شرقاً غرباً افتاده است به چهار گروپ باید تقسیم بندی نمود (تصویر ۱).

الف: بالاحصار

ب: استوپه مرکزی

ج: رواق ها

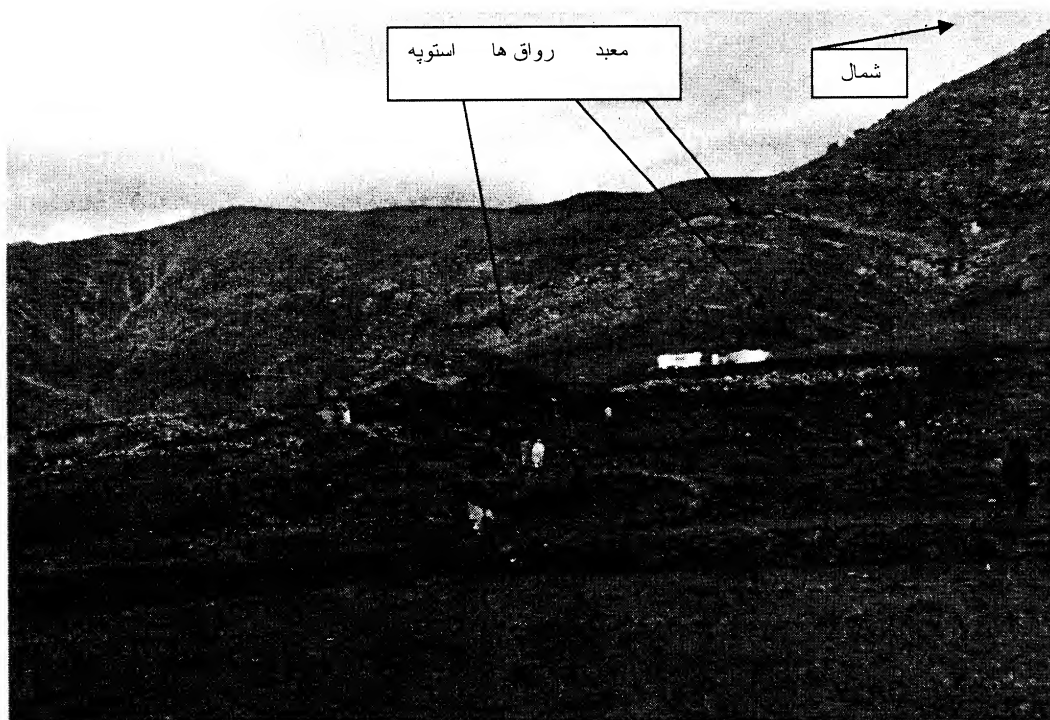
د: معبد، که در بالای کوهی به ارتفاع در حدود صد متر از محل رواق ها فاصله دارد



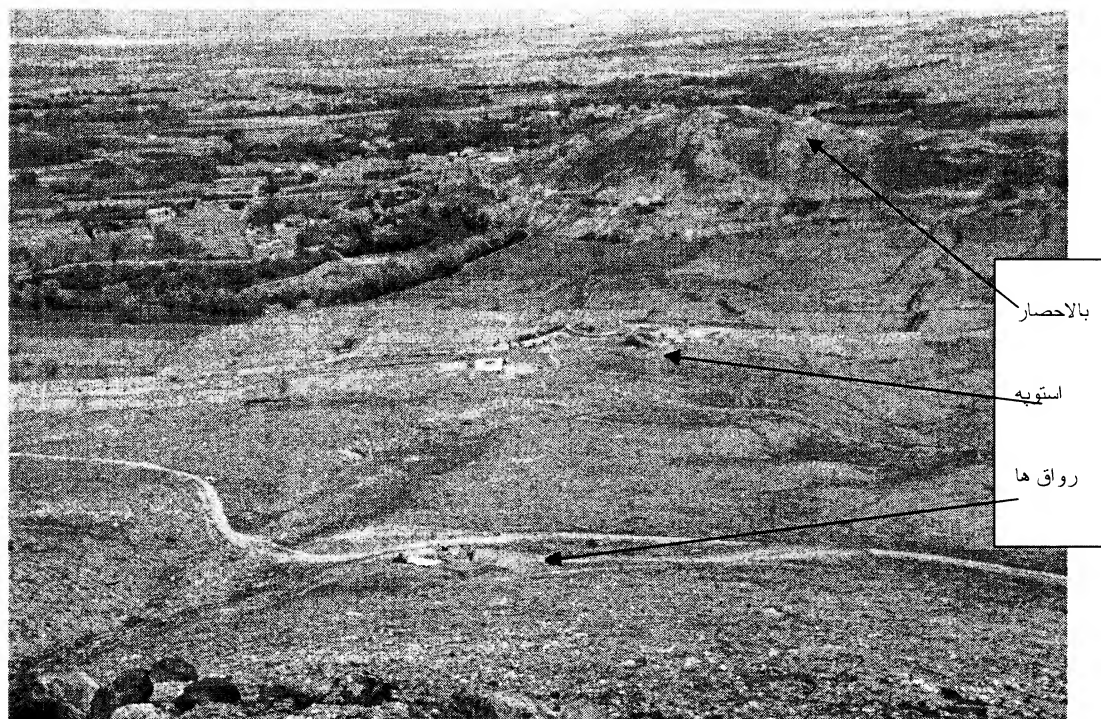
### موقعیت ساحات

ساحه کنجکی از شمال شرق بر حوزه کابل و از جانب شمال بر دره پغمان حاکم میباشد. این

محل از نگاه توليدات زراعتی چون (گندم، جو، کچالو، بانجان رومی و ..... ) و میوجات چون (سیب، آلبالو، گیلان، زردالو، شفتالو، انگور و ..... ) غنی بوده، آب آشامیدنی و زراعت از دو چشمه و آب شدن برف کوه های (پغمان و اونی)، که سه دریا (پغمان، بیکتوت یا خواجه لکن و چمچه مست) را تشکیل میدهد بدست میآید، باید علاوه نمود که این دو کوه شاخه های سلسله کوه های هندوکش بوده شمالاً و جنوباً افتاده، که در حقیقت دیواری را بین دره کابل، پغمان و بامیان تشکیل داده اند.



تصویر ۱، ساحه کنجکي از شرق به غرب (عکاسی ظفر پیمان)



تصویر ۲، ساحه کنجکي از غرب به شرق (عکاسی ظفر پیمان)

باید گفت که؛ معبد کنجکي در هیچ یک از نوشته های راهبین چینایی، اسناد تاریخی چون عرب، فارسی زبان و یاد داشت های سیاحین قرن هژدهم و نوزدهم ذکر آن نرفته است، همچنان ساحه متذکره که از اهمیت مهم تاریخی، کلتوری و عقیدتی برای حوزه کابل وقت بر خوردار میباشد، نیز نزد باستانشناسان تا به امروز نا شناخته باقی مانده بود. نظر به موقعیت جغرافیای آن، گفته میتوانیم که احتمالاً بالای یکی از راه های مهم تجارتي و ارتباطی، بین کاپیسا در شمال و غزنی در جنوب غرب حوزه کابل قرار داشته است، به ارتباط گفتار خویش میخواهم علاوه نمایم، برای آنکه کاروان های تجارتي بتوانند مستقیماً زابلستان را از طریق وردک و ارغندی، به کاپیسا دیروز از طریق دره های کوه پغمان و گلدره شمالی، به حوزه شمال هندوکش چون باختر و تخارستان و یا بر عکس آن، طی طریق نموده باشند، یگانه خط السیر که؛ به نظر ما میتوانست ایالت نامبرده را مستقیماً با هم ارتباط دهد، احتمالاً گذر از حوزه اوریاخیل و پغمان امروزی بوده باشد. این مطلب را به شکل دیگر آن نیز میتوان تحلیل نمود،

يعنی، ما به اين عقیده ايم احتمالاً يگانه محل و يا حوزه ايکه ميتوانست قلمرو جنوب غرب (زابلستان و اراکوزی) و شمال هندوکش (باختر، تخارستان و شمال آمو دريا) را، بدون گذر از حوزه کابل با هم ارتباط دهد، که امروز تحت نام اورياخيل معروف گرديده؛ بايد بوده باشد، حتی می بينيم که امروز نيز، کوچی هاييکه بين مناطق سيستان، بلوچستان افغانی و شمال هندوکش در ايام بهار و زمستان در جستجوی چراگاه در رفت و آمد اند، اين حوزه را منحيث گذر گاه انتخاب مينمايند.

برای پايان دادن به اين چند سطر کوتاه بالای موقعيت جغرافيايی (کنجکي) ما به اين نظريه که، اين گذر گاه کارواني نبايد يکی از راه های مهم رفت و آمد تجارتي بين هند و آسيای مرکزی وقت بوده باشد، اما ميتوان آنرا در ردیف يکی راه مهم قرار داد؛ که باعث گرديده است که، معابد بودای در کنار آن آباد و هم اينکه اين گذر گاه توانسته است تا راهبين و تحفه دهندگان را به سوی معابد بکشانند.

لازم می افتد تا موجوديت دو قبرستان را نيز در اینجا درج نمايم، يک در شمال ساحه به فاصلهً تقريباً شش صد متر و دومی در شمال غربی به فاصلهً در حدود دو کيلو متری، نظر به شواهد بدست آمده (ظروف سفالی) احتمالاً ميتوان اين دو محل را هم عصر ساختمان های کنجکي شمرد، همچنان سه ساحه ديگری را در شمال و جنوب معبد مورد بحث (کنجکي) نيز بايد ضميمهً جدول ساحات نمود که، دو در شمال (غندی بلوچ) به فاصلهً ۵۰۰ متر و سومی به فاصلهً دو کيلو متر، در جنوب در دشت قرغوچی که ساحه نيز به همين نام ياد ميشود. در بارهً مجموع ساختمان های مذهبی کنجکي (استوپه، رواق ها و معبد که در بالای کوه غندی زيارت) قرار دارد که، از دو طريق ميتوان بر ساحه راه يافت (رجوع شود به پلان صفحه بعدی).

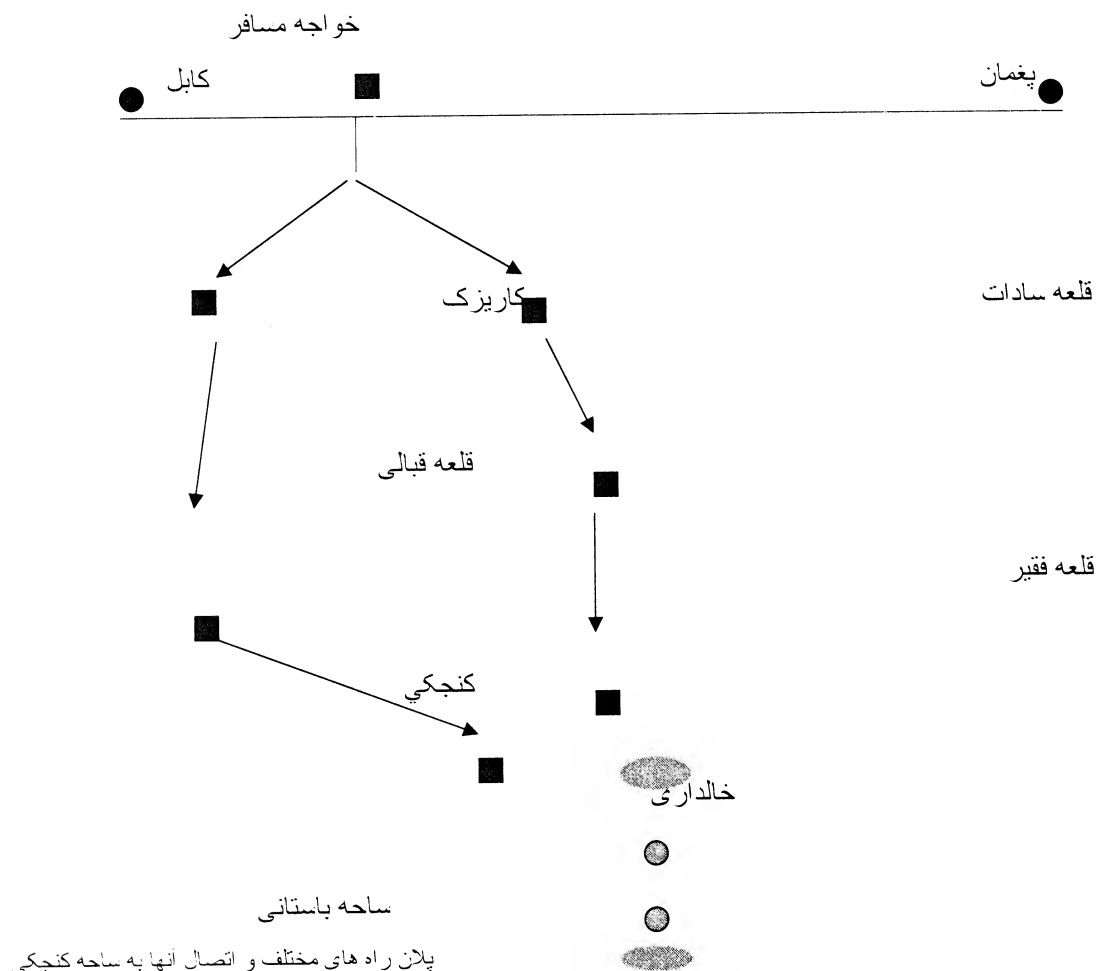
الف: از طريق، کاریزک، قلعه قبالی، خدای داد خيل و کنجکي مربوط حوزه (اورياخيل).

ب: قلعه سادات، قلعه فقير و خالداري مربوط حوزه (خالداري).

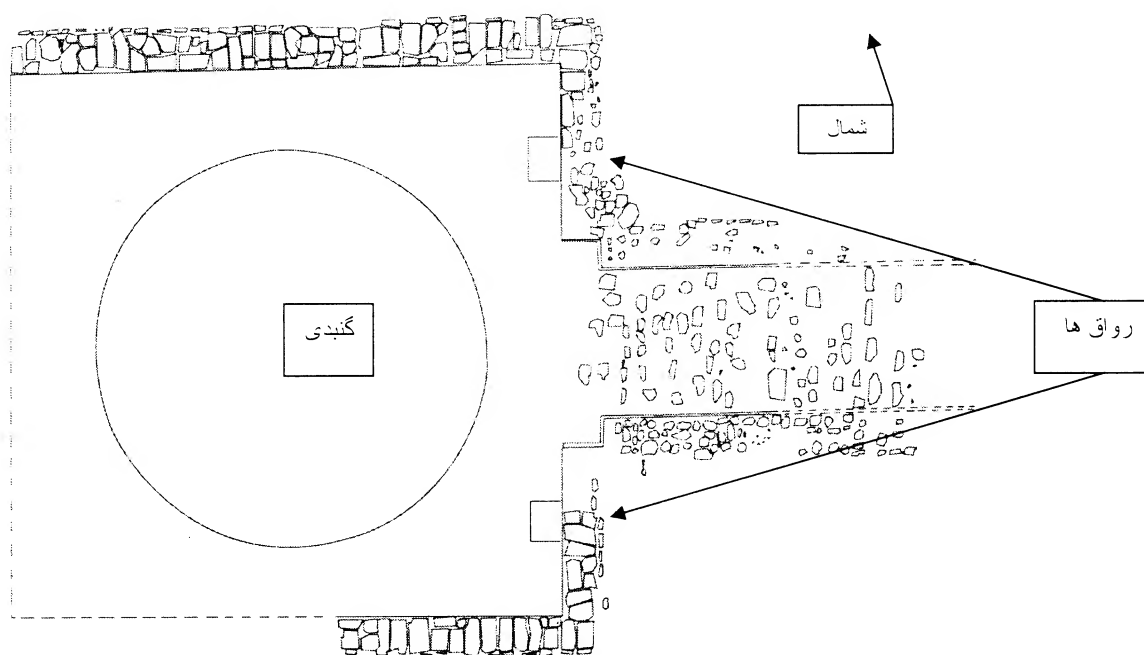
در پايان بايد علاوه نمود، همچون بسياری از ساحات باستانی افغانستان که مورد چپاولگری های قاچاقبران قرار گرفته، راپور تخريبات ساحه کنجکي توسط مالک زمين بنام محمد انور به رياست باستانشناسی داده شد، به تعقيب اين راپور محمد نادر رسولی رئيس رياست

باستانشناسی و وزیر اطلاعات و فرهنگ و توریسم، از ساحه متذکره دیدن نمود، در نتیجه تصمیم بر آن شد تا کاوش های علمی در محل، که تا به آنروز تحقیقات باستانشناسی در ساحه صورت نگرفته بود براه انداخته شود.

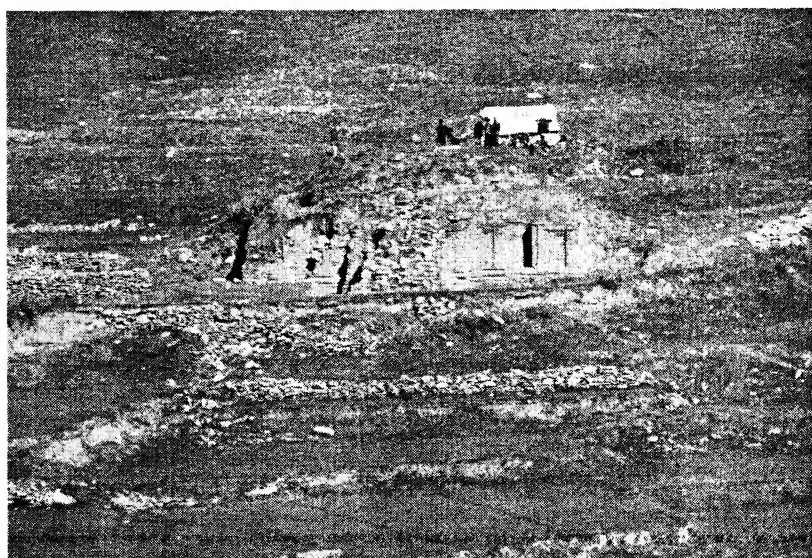
بعد از یک بررسی عمومی بالای ساحه تصمیم بر آن گرفته شد تا، اولین کاوش علمی باستانشناسی بالای استوپه که نام گرفته است (استوپه مرکزی) عملی گردد، این آبدۀ در بین زمین های زراعتی و در وسط بالاحصار و محل رواق ها قرار گرفته و شمال غرباً و جنوب شرقاً افتاده است. پیش از آنکه داخل جزئیات حفريات گردیم، لازم است تا به یک نکته اشاره نمایم و آن اینکه، بالای ساحات یاد شده در چند سال اخیر توسط قوماندان های محلی و اعضای مرکز مین پاکی (هلو ترست *halo trust*) حفريات غیر قانونی صورت گرفته است، در نتیجه میتوان گفت که تخریبات قابل ملاحظه بر این ساحات وارد آمده است.



## استوپه (پلان و تصوير ۳).



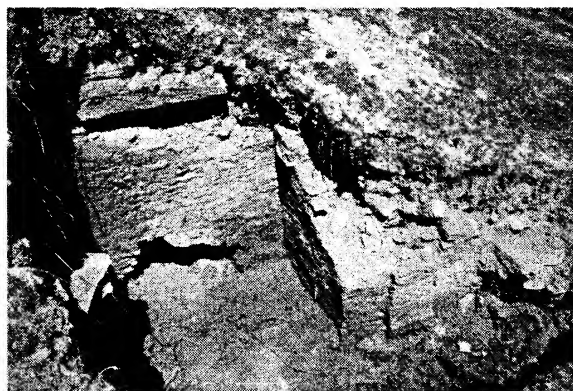
پلان افتاده استوپه، رسامي معاون محقق محمد انور فايز، عضو علمي رياست باستانشناسي، کاپي: ظفر پيمان  
توسط (کميپوتر)



تصوير ۳، استوپه مرکزي بعد از پاککاري (عکاسي ظفر پيمان)



اولين مربع در جناح شرقي استوپه درست در كنار تخریبات (چپاولگران)، در تاريخ ۱۳۸۴/۲/۲۸ باز گرديد، در اين قسمت يك (نقب) از همواری سطح فرش اطراف استوپه، به عرض تقريباً ۸۵ سانتی متر و بلندی ۱.۲۰ متر به طرف داخل كند کاری شده، كه اين كند کاری در داخل استوپه وسيعتر میگردد، (نقب) متذکره در قسمت بالایی یا دومین (سکو) كه بلندی آن به ۴.۵۰ متر میرسد باز گردیده، درین باره باید علاوه نمود كه؛ در داخل استوپه قسمیكه به آن اشاره نمودیم كندنكاری صورت گرفته و چنین حدس زده میشود كه جبۀ تبرك آن نباید مورد تاراج قرار گرفته باشد، به دلیل اینکه تنها يك قسمت كمی از جناح شرقي داخل آیده تخریب گردیده است، روی این ملحوظ شروع حفاری مان در جوار (نقب) نامبرده یا (نقب چپاولگران) آغاز گردید (تصویر ۴). در شروع كار صرف برای براه انداختن كاوش ها و معلومات بیشتر؛ مربع ۵×۵ متر باز و پاككاری كامل آن تا روی فرش یعنی الی عمق ۴ متر خاکبرداری صورت گرفت، در نتیجه قسمتی از دیوار شرقي تصمیم بر آن گرفته شد؛



تصویر ۴، دور نما از شروع حفاری در جناح شرقي (عكاسی ظفر پیمان)

تا خاکبرداری بقیه دیوار های این آبدۀ کاملاً تکمیل گردد، به این ترتیب بعد از نمایان ساختن کامل بخش شمالی زینه (۱)، به رواق (رواق نمره ۱» با عمق ۸۰ سانتی متر و عرض ۱،۲۶ متر) بر خوردیم، که زیر ضربات بیل و کلند (دشمنان) هنر و کلتور تمامی محتویات داخل آن کاملاً از بین رفته است.

خاکبرداری و پاککاری کامل جناح شرقی استوپه (دو طرفه زینه)، کشف رواق دیگری در بخش جنوبی (رواق نمره ۲» با عمق ۹۲ سانتی متر و عرض ۱،۲۶ متر) و زینه به عرض ۴/۶۰ متر در قسمت وسط دیوار شرقی، که قسمت تحتانی استوپه را به طبقه دومی ارتباط میدهد، چنین به نظر میرسد که قسمت فوقانی دو رواق (۱ و ۲) همچون رواق های استوپه گلدره لوگر باید دارای کمائی بوده باشند (تصاویر ۷ و ۷/۲).

بعد از خاکبرداری کامل جناح شرقی استوپه، پاککاری دو رواق و یک زینه لازم می افتد تا دو فرضیه را ارائه نمایم.

۱- در قسمت دو رواق (۱ و ۲) ما به این نظریه که، تمامی محتویات داخل آن البته با در نظر داشت بلندی رواق ها، چون (یک مجسمه ایستاده بودا احتمالاً در حالت حمایه، راهب و الهه های) در جریان حملات نظامی متعصبین مذهبی بین اواخر قرن نهم و اوایل قرن یازدهم میلادی کامل تخریب و از بین برده شده باشند، قبولاندن اسلام بر افغانستان بخصوص در صفحات جنوبی کوه پایه های هندوکش، بعد از اواخر قرن نهم میلادی با روی کار آمدن سلسله حکمروایان صفاری و بعداً غزنویان تکمیل گردید.

اگر به خطا نرفته باشیم؛ تخریبات و آتش سوزی های معابد (بودایی و هندوایزم) در حوزه کابل و یا کابلستان آن عصر، تحت ضربات متعصبین چون یعقوب لیث صفار و محمود غزنوی انجام میپذیرد، که در لست این تخریبات معبد کنجکی را نیز باید شامل نمود.

۲- در باره زینه مورد بحث که شرقاً و غرباً افتاده نظر مان چنین است که، دو جناح شمالی و جنوبی آن احتمالاً به دیوار هایکه، در عین زمان به نظر ما تنها باید جنبه تزئیناتی داشته بوده باشد، پیوسته بوده است، زیرا آنچه که از آن باقی مانده، سیستم ساختمانی و نوعیت سنکاری آن با بقیه دیوار های استوپه متفاوت نمیشد و زینه متذکره با این دو دیوار تزئیناتی به ۴،۶۰ متر رسیده، که بنظر ما در حال حاضر بین استوپه های حفاری و مکشوفه شده در حوزه کابل،

میتوان آنرا در زمرهٔ عریض ترین زینه های حفاری مکشوفه شمرد. یک تعداد زیاد از پله هایکه پاککاری گردیده، در اثر جریانات جوی و احتمال هم (دستان مخرب انسانی) تخریب گردیده باشد، مواد به کار رفته در تعمیر زینهٔ متذکره کاملاً از سنگ و یا تخته سنگ های، به طول و عرض مختلف بین ۱ متر در ۶۰ سانتی متر و ۹۰ در ۴۰ سانتی متر میباشد که از کوه های اطراف ساحه بدست آمده است. همچنان که موجودیت یک جوی آب در جناح شرقی زینه، که احتمال دوام زینه بوده در این جهت جستجو نمود که یک سلسله مشکلات تحنیکي را در قسمت پیشبرد کاوش ایجاد نموده است.



تصویر ۵، جناح شرقی استویه بعد از پاککاری (عکاسی ظفر بیمان)

۱- برای سهولت مطالعات خویش جناح شرق را با در نظر داشت موجودیت زینه که بعداً صحبت های خوایم داشت، به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم نموده ایم.

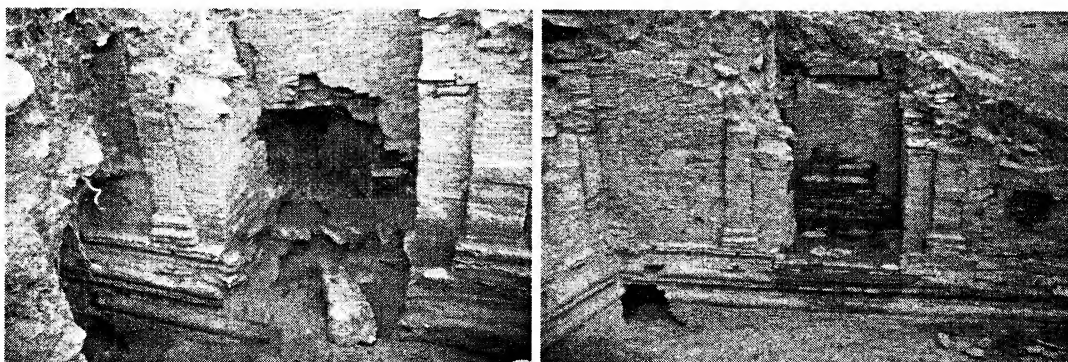


تصویر ۶ (عکاسی ظفر پیمان)



تصویر ۶/۲، دور نما از زینه قبل و بعد از خاکبرداری (عکاسی ظفر پیمان)

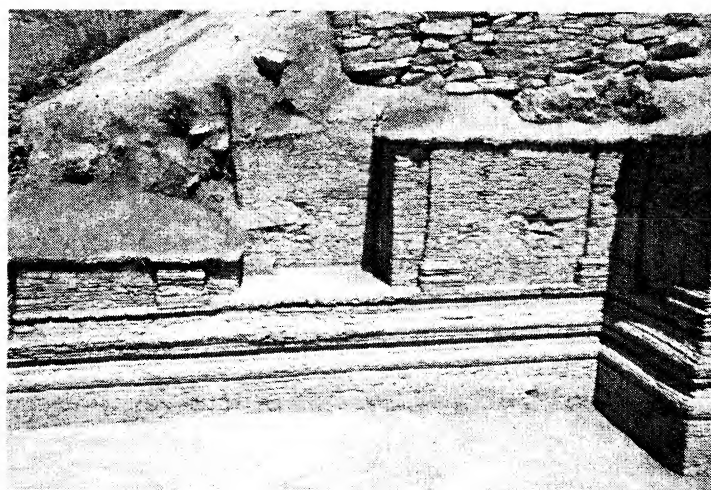
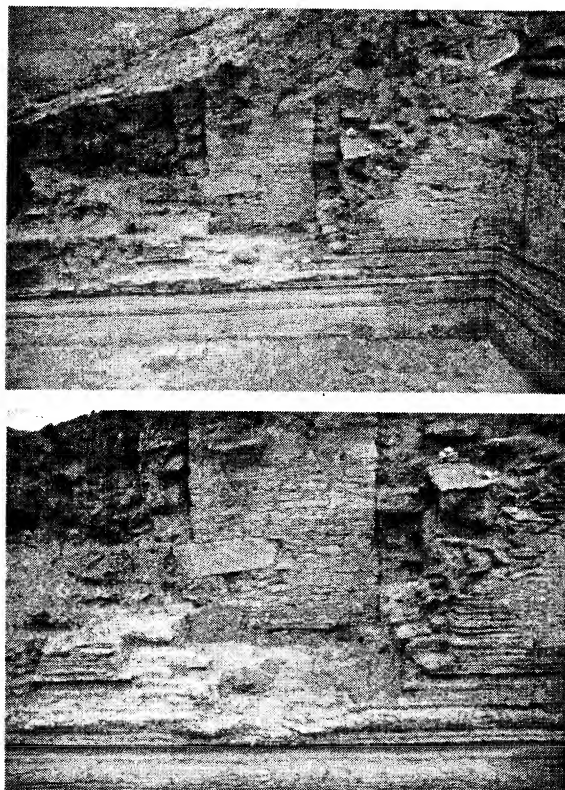




تصوير ۷، نماي از رواق اقبل و بعد از ترميم (عكاسي ظفر پيمان)



تصوير ۷/۲، مقايسه دو رواق استويه كنجكي با يكي از رواق هاي ساحه گلدره (عكاسي ظفر پيمان)



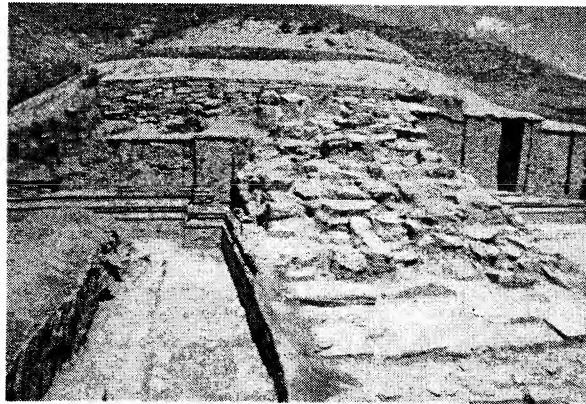
تصویر ۸، نمای از رواق ۲ قبل و بعد از ترمیم (عکاسی ظفر بیمان)

در بالا اشاره نمودیم که؛ (نقب) که در داخل استوپه زده شده بود، بعد از مشوره و مطالعه تصمیم بر آن شد تا خلاء موجوده دو باره توسط مواد دست داشته (خاک و سنگ) پرانه و

همچنان دو (غار) که باعث یک سلسله تخریبات در دیوار شرقی و قسمت فوقانی استوپه گردیده بود نیز مسدود گردد، منظور از این عمل جلوگیری از تخریبات احتمالی بیشتر در داخل و بیرون ساختمان (نفوذ نمودن برف و آب باران های موسمی) میباشد.

در قسمت زینه ما به این نظریه که؛ آنرا میتوان با زینه معبد گلدره لوگر به استثنای عرض آن که با اضافه دیوار های دو کنار زینه به ۴,۱۲ میرسد مقایسه نمایم و هم اینکه اگر استوپه های مکشوفه حوزه کابل را چون (کنجکی، گلدره لوگر و تپه مرنجان) از نظر گذارانیم، چنین می یابیم که به استثنای جهات سرایشی آنها که، اولی بطرف شرق، دومی بطرف غرب و سومی بطرف جنوب باز گردیده اند، زینه های متذکره از نگاهی مواد، سیستم و طرز ساختمانی میتواند با همدیگر قابل مقایسه باشند. در قسمت زینه معبد تپه مرنجان نکته را قابل تذکر میدانم، آن اینکه؛ متأسفانه بر نظر ما حفريات این ساحه مهم باستانی داخل کابل نه تنها نامکمل مانده، بلکه در قسمت راپور آن نیز توجه خاصی به آن نشان داده نشده است، روی این اساس باید قبول نمود که تحقیقات بالای نه دوره حفريات توسط هیات افغانی نادیده گرفته شده، که این خود نیز مقایسه و مطالعه این ساحه را با دیگر معابد حوزه کابل مشکل ساخته است، بناً چنین بنظر میرسد که؛ احتمالاً یک قسمت از پته های زینه معبد تپه مرنجان هنوز هم در زیر خاک مدفون باشد.

اگر به خطا نرفته باشیم، از مقایسه زینه استوپه کنجکی با استوپه گلدره لوگر به این نتیجه میرسیم که، زینه کنجکی بطرف شرق در داخل (گرد) های زراعتی که در حدود ده متر پایانتر افتاده است باید ادامه یابد، به این معنی که؛ چند پته دیگر از زینه اصلی، یک زینه دومی که احتمالاً این دو توسط (صفه) از همدیگر مجزا گردیده اند، بر علاوه دیوار هاییکه باید با دروازه دخولی استوپه ارتباط داشته باشد و بالاخره صفه دومی پیش از رسیدن به زینه دومی و داخل شدن در صحن عمومی، یا صفه اولی اطراف استوپه (تصویر ۹).



۲



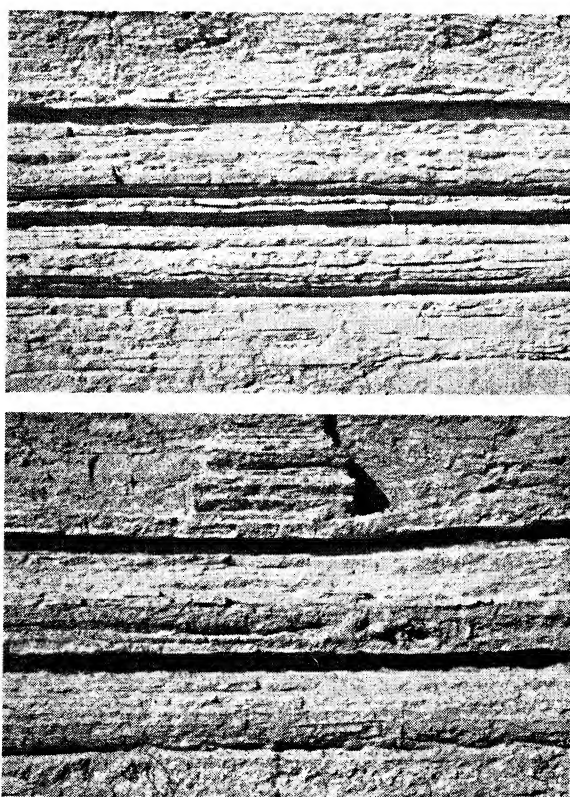
۳

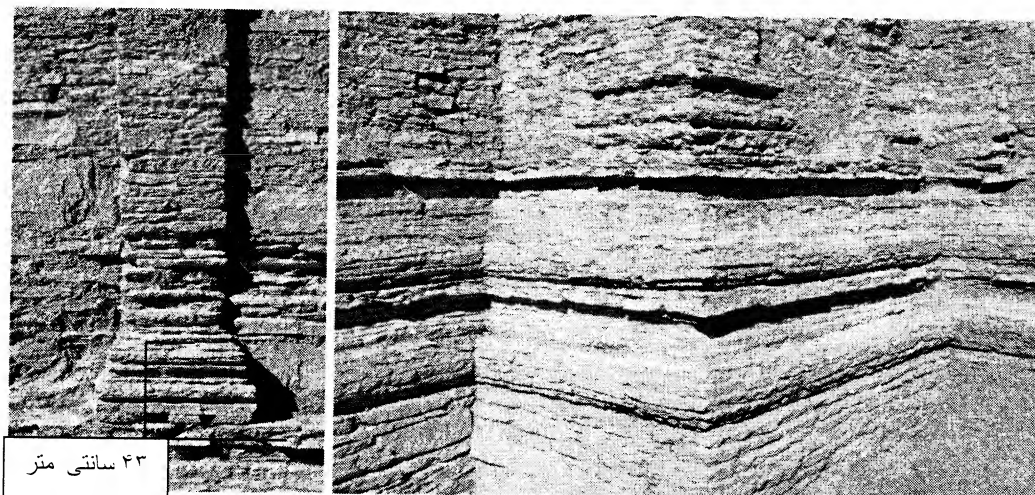
(تصویر ۹). ستويه های (۱ گلدردلوگر، ۲ كنجكي و ۳ تيه مرنجان (عكاسي ظفر بيمان)



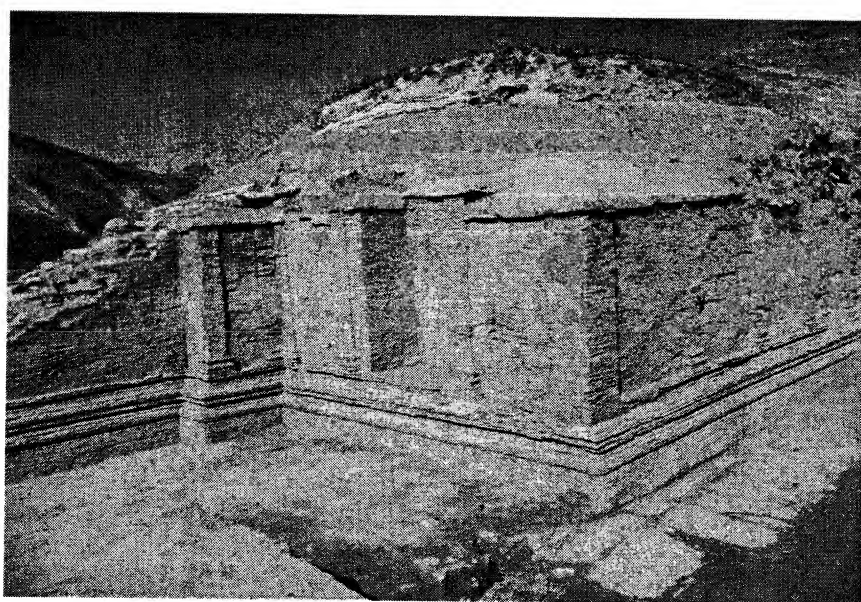
تزئینات استوپه منحصر شده است؛ بر ستون پایه های در اطراف دیوار های آبد، که قسمت فوقانی (یا سر ستونی) آنها از بین رفته (۱) (تصاویر ۷-۷/۲ و ۸). آبد در ابتدا ساختمان با قشر از پلستر گچی که با رنگ (گل سرشوی) باید تزئین گردیده بوده باشد، از این تزئینات به استثنای چند پارچه کوچک در کنار ستون پایه های دیوار شمالی و شرقی کشف بقیه همه از بین رفته است.

بر علاوه تزئینات نامبرده، قسمت تحتانی دیوار ها اطراف استوپه توسط برجستگی و فرو رفتگی ها مزین گردیده است (تصویر ۱۰). پایه های تزئیناتی دیوار شرقی و زینه دارای عرض ۲۷ سانتی متر، بر خلاف در دیوار های شمالی و جنوبی عرض این پایه ها به ۲۹ سانتی متر میرسد، ستون پایه های متذکره همه بالای زیر ستونی های با بلندی و عرض ۴۳ سانتی متر استوار میباشند، فاصله بین هر پایه در دیوار شمالی و جنوبی ۱،۴۸ متر، بر خلاف در دیوار شرقی این اندازه ها از ۱،۱۶ متر اضافتر نمباشند (تصویر ۱۱).





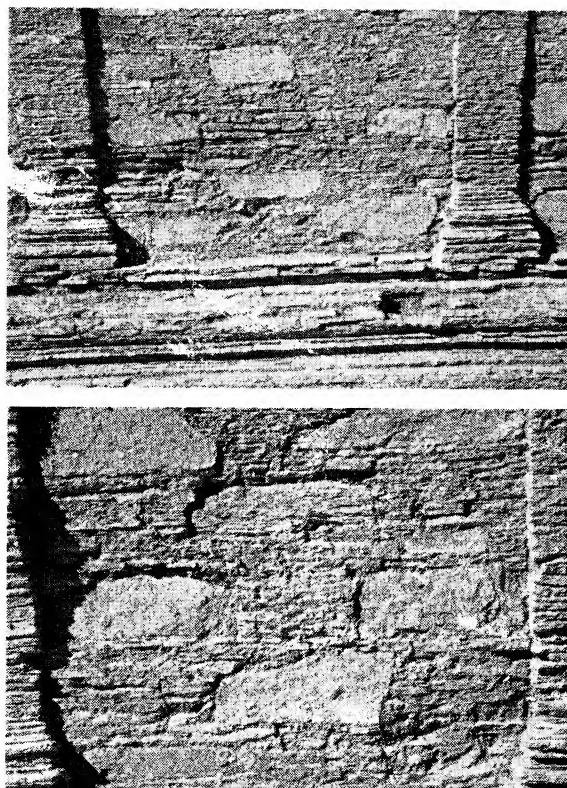
تصویر ۱۰، تزئینات پایه و دیوار ها (عکاسی ظفر پیمان)



تصویر ۱۱، تزئینات دیوار شرقی (عکاسی ظفر پیمان)

- ۱- منظور از دیوار های میباشد که در دوره اول حفريات پاککاری گردیده اند؛ چون جناح شمالی، شرقی و یک قسمت از جناح جنوبی) و دو رواق که در بالا به آنها اشاره نمودیم

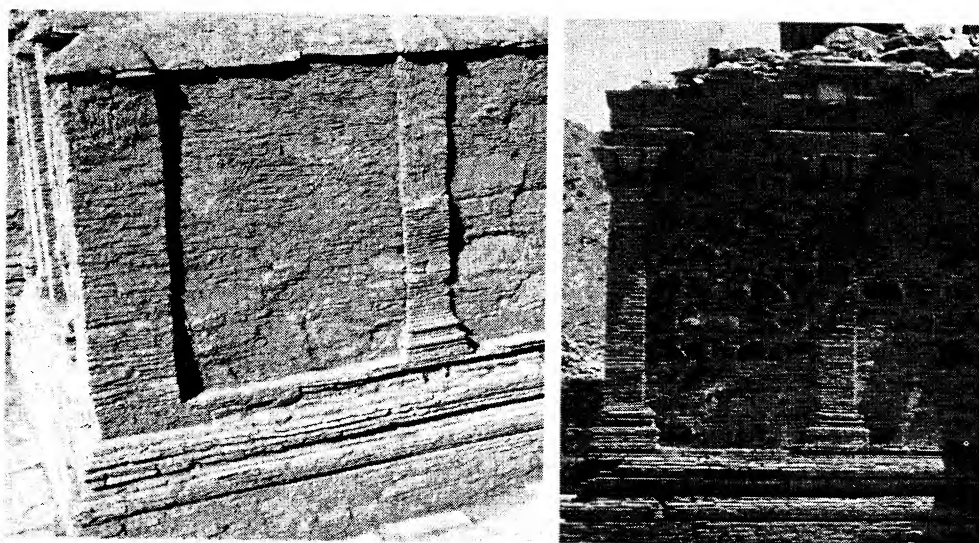
مواد بكار رفته در ساختمان ديوار هاى آبدۀ (استوپه)، بايد گفت كه اين مواد عبارت اند از؛ پارچه سنگ هاى به ضخامت بين يك الى دو سانتى متر كه، اين پارچه سنگ ها با قشر نازك گل بهم ديگر محكم گرديده اند و سنگ هاى به ضخامت (۲۰ الى ۴۰ و طول ۴۰ الى ۵۵ سانتى متر) ، بر اى مستحكم نمودن ديوار كه به احتمال زياد از كوه هاى اطراف ساحه بدست آمده است ، ميباشد، بايد علاوه نمود كه؛ اين نوع مواد تعميراتى خاص دورۀ مشخص نبود و به صورت عموم در معابد بين قرن اول الى قرن نهم ميلادى بكار رفته است، (تصوير ۱۲).



تصوير ۱۲، مواد بكار رفته در ساختمان استوپه (عكاسى ظفر پيمان)

سر ستونى هاى پايه ها كه همچنان جز تزئينات آبدۀ بشمار ميرفت، متاسفانه امروز اثرى از آنها باقى نمانده است، در قسمت اين سر ستونى ها ما به اين نظريم كه به احتمال زياد داراى

شبا هت های با سر ستون های ستوپه گلدره داشته است، زیرا قسمیکه در بالا هم اشاره نمودیم؛ به یقین بعد از تخریبات اواخر قرن نهم میلادی، انقراض بودیزم در منطقه، از بین رفتن پوشش و دیوار های محافظتی در جناح غربی آبد، برف و باران های موسومی در از بین رفتن قسمت فوقانی دیوار ها و طبقات مدور استوپه باید نقش مهم را داشته باشد (تصویر ۱۳).



تصویر ۱۳، ستون پایه های کنجکی دست چپ و گلدره لوگر دست راست (عکاسی ظفر پیمان)

به ارتباط تخریبات این آبد یک نکته را باید اضافه نمود که در قسمت سالم ماندن نسبی استوپه گلدره که در اینجا مورد مقایسه ما قرار گرفته، با استوپه کنجکی که در حدود پنجاه فیصد آن تخریب گردیده، دلایل چندی را در زمینه میتوان ارائه داشت.

۱- استوپه اولی یا گلدره، در ارتفاعات دور از سرازیر شدن سیلاب ها و باران های موسومی قرار گرفته، همچنان میتوان اضافه نمود که؛ عدم زمین های زاعتی در اطراف این آبد دلیل دیگر بر سالم ماندن آن شده میتواند.

۲- برخلاف، استوپه کنجکی در میدان هموار قرار گرفته و اطراف آنرا زمین های زاعتی احاطه نموده است، همچنان آبد متذکره در ایام بهار و تابستان همیشه توسط رمله های بز و گوسفند پامال میگردد، بر علاوه موجودیت قریه و بود و باش مردم در نزدیکی ساحه، گشت و

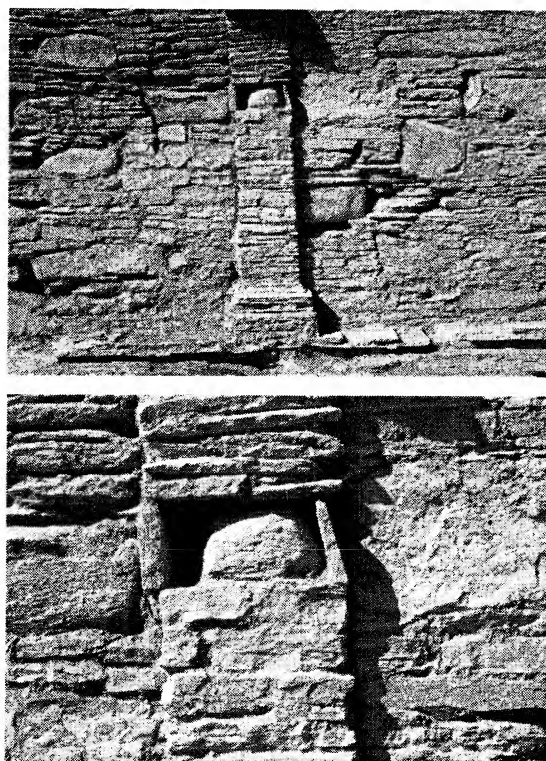
گذار اهالی در محل نیز بر تخریبات آبدۀ افزوده است.

۳- حملات و تخریبات یعقوب لیث صفار و محمود غزنوی بالای معابد منطقه، که به یقین گلدره از این تخریبکاری ها بدور مانده است.

در یکی از ستون پایه های دیوار شمالی؛ تزئین نیمه برجسته نمایان میباشد، به شکل رواقی در داخل پایه کُنده و در بین آن سنگ دریایی عمودی جا داده شده، دو پارچه سنگ عمودی دو جناح (شرقی و غربی) آنرا مسدود نموده است، دو فرضیه را درین قسمت باید ارائه نمود:

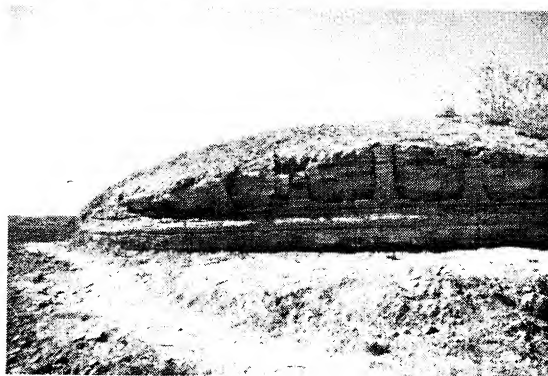
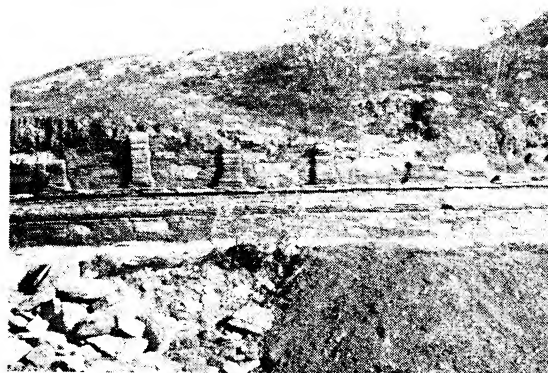
الف: صرف مهندس و یا معمار خواهان دادن تزئین در دیوار شمالی بوده است و یا اینکه از این رواق برای جابجا نمودن (خوازه) استفاده مینموده است؟

ب: یا اینکه رواق و سنگ عمودی باید مفهوم دیگری داشته باشد (سمبول شیوایزم «لینگم»؟) (تصویر ۱۴).

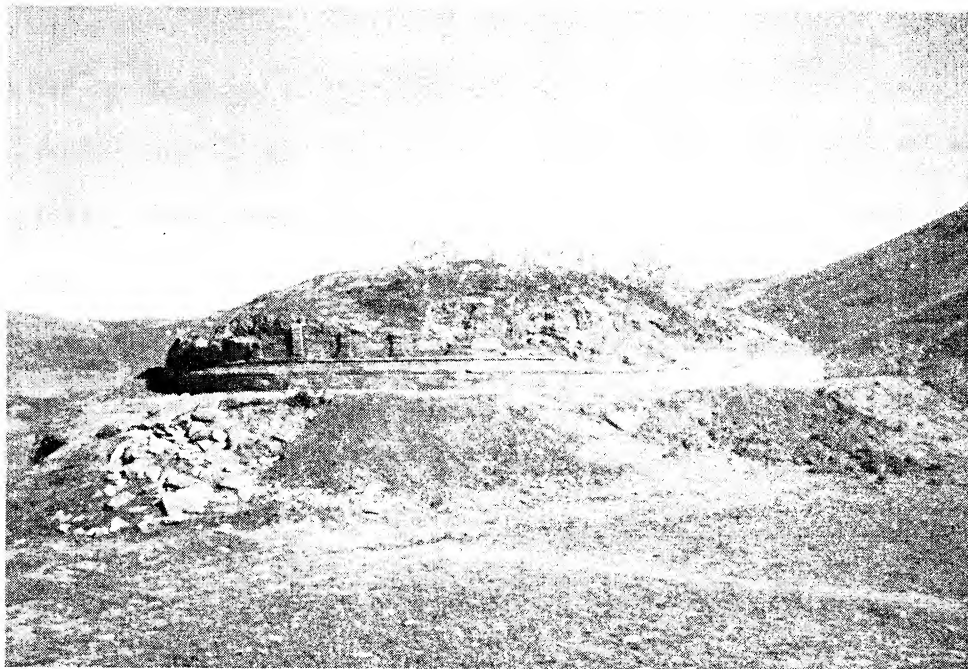


تصویر ۱۴، جای خوازه و یا ....؟ (عکاسی ظفر بیمان)

مجموع تخته سنگ هايكه اطراف صفه دومي را پوشانيده بود براي هميشه از بين رفته اند، بايد خاطر نشان نمود كه؛ در حقيقت صفه دومي را ميتوان محل ارتباطي بين قسمت مدور يا (استوانه) و زينه هاي استوپه شمرد، همچنان صفه متذكره نه تنها از آن براي طواف در اطراف قسمت (استوانه) استفاده ميگرديد، بلكه براي معماران و يا راهبين نيز اجازه آنرا ميداد تا از اين طريق دست به ترميم مجسمه هايكه احتمالاً در اطراف آن جا گرفته بود بزنند؟ آنچه ارتباط ميگيرد به تزئينات قسمت مدور (استوانه) استوپه بايد علاوه نمود كه، به استثنای يك قسمت كمی از ستون پايه ها كه در جناح شمالي و شمال غربي سالم مانده؛ بقيه همه كاملاً از بين رفته اند، قابل تذكر ميباشد كه، ستون پايه هاي متذكره مشابه ستونهاي ديوار هاي قسمت تحتاني استوپه بوده، طبعاً با (اندازه كوچكتر و فاصله هاي نزديكتر) (تصوير ۱۵).







تصویر ۱۵. قسمت مدور استوپه با تزیینات آن (عکاسی ظفر پیمان)

باید خاطر نشان ساخت که، طبقات بالای استوپه به استثنای اولین طبقه مدور، بقیه به شمول گنبدی *Kumbha* که بالا آن باید هفت؛ احتمالاً نه طبقه چتر *Chattrāvali* نصب بوده باشد، حدس میتوان زد که باید تحت ضربات شاهان متعصب بعد از جابجا شدن اسلام در جنوب هندوکش و بالاخره زیر فشار باران های موسومی همه از بین رفته باشند، پروبلم اساسی ای که در پیشبرد حفريات بالای این استوپه با آن بر خوردیم، سنگ هایی بود که در جریان تخریبات آبد به هر طرف پراکنده گردیده بود.

سیستم مهندسی این آبد را طور خلاصه در چند سطر چنین بیان میتوان نمود. مواد بکار رفته در این استوپه عبارت است از، پارچه های نازک سنگ هموار و سنگ های بزرگتر، قسمیکه در بالا اشاره نمودیم، سنگ های ضخیمتر نه تنها به دیوار ها شکل تزیینی میدهد، بلکه در عین زمان معمار خواسته است تا به این وسیله جدار بیرونی دیوار خویش را مستحکمتر ساخته باشد، این نوع معماری در ساختمان معابد تقریباً از قرن اول میلادی در افغانستان امروزی رایج بوده است، باید علاوه نمود که مواد بکار رفته برای مستحکم نمودن سنگ ها

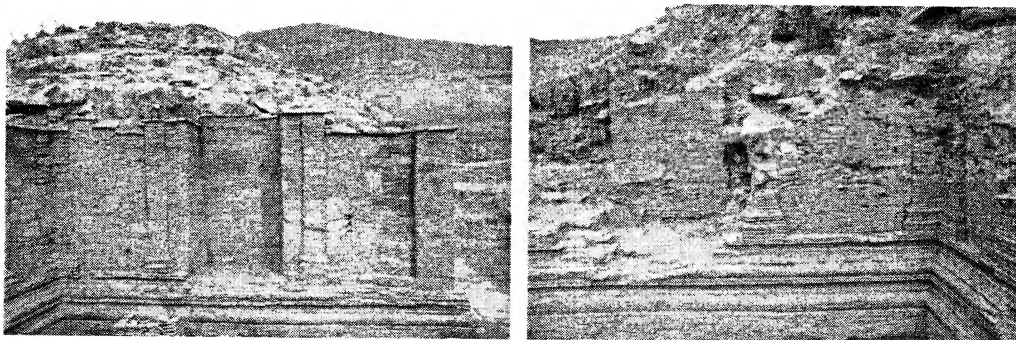
یکی بالای دیگری از گل بوده که تا امروز در سراسر افغانستان معمول میباشد. همچنان باید اضافه نمود که، جدار های استوپه، اولاً با قشری از گلی و مخلوط کاه؛ بعداً بالای آن با یک قشر استوکی مزین گردیده، که موجودیت چند نمونه از پارچه های استوکی با رنگ سرخ نشانه بر آن شده میتواند، که فرضیه خویش را مبنی بر تزئین قشر استوکی دیوار های استوپه با رنگ سرخ (گل سرشوی) بر آن تکیه دهیم. اطراف استوپه برای سهولت (طواف) راهبین و عبادت کنندگان، به عرض اضافتر از یک متر با تخته سنگهای عریض بین ۹۳ الی ۱۰۵ سانتی متر فرش گردیده است، یک کنار این راهروی با دیوار استوپه وصل بوده، بر خلاف کنار دیگر آن با پارچه سنگ های عمودی محدود گردیده است، که این نوع سنکاری در اطراف استوپه های گلدره و تپه مرنجان به استثنای سنگ های عمودی نیز بکار رفته است (تصویر ۱۶).



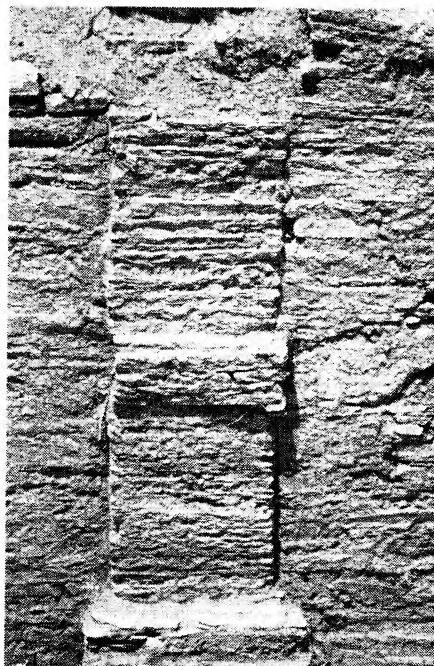
تصویر ۱۶، راهروی اطراف استوپه با سنکاری آن (عکاسی ظفر پیمان)



در قسمت دوره های سیستم ساختمانی استوپه مورد بحث باید گفت که، در حال حاضر تنها یک مرحله معماری را با یک سلسله ترمیمات در اطراف رواق ها، به خصوص در قسمت ستون پایه ها و خاله های بین پایه های اطراف رواق ها و زینه میتوان ملاحظه نمود (تصویر ۱۷ و ۱۸).



تصویر ۱۷، رواق های ۱ و ۲ با ترمیمات اطراف آنها



تصویر ۱۸، ستون پایه جناح شمالی رواق ۱ با ترمیمات احتمالی آن (عکاسی ظفر بیمان)

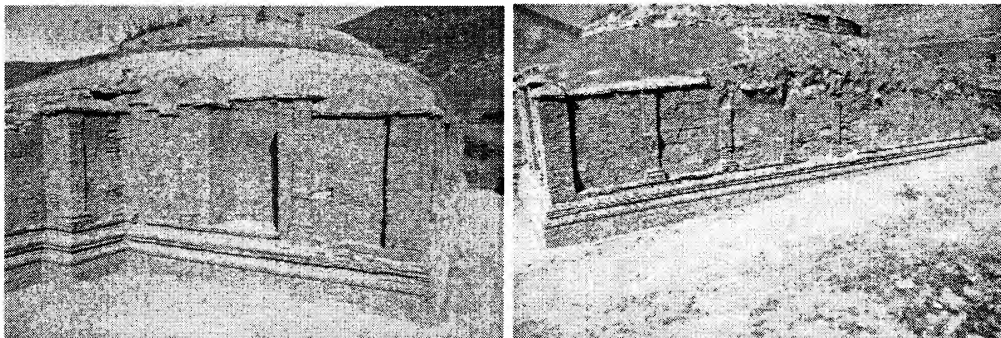
برای آنکه ساحه از تخریبات جوی الی دوره دوم حفريات در امان مانده باشد، دیوار های حفاری شده موقتاً ترمیم و قسمت فوقانی با دو قشر کاه گل مسدود گردید. بعد از شش هفته کاوش در اطراف استوپه موفق گردیدیم تا دو دیوار شمالی و شرقی را کامل و یک قسمت از دیوار جنوبی را، بر علاوه قسمت فوقانی (قسمت مدور) پاککاری و قسماً ترمیم نمایم، دلیلیکه برای توقف فعالیت های خویش آورده میتوانیم، کمبود وقت، پول و حجم زیاد خاک به طول بیست و بلندی اضافتر از شش متر در هر ضلع استوپه میباشد. با وجود آنکه استوپه كنجكي تخریبات زیاد را متقبل گردیده، با آنهم آبدۀ متذکره به طول ۱۶/۸۰ هر ضلع آن و بلندی ۶/۴۰ متر، بعد از استوپۀ تپه مرنجان (۲۳/۴۰ متر) یکی از بزرگترین استوپه های حوزه کابل به شمار میرود. (تصاویر ۱۹-۲۰-۲۱-۲۲/۲-۲۱)



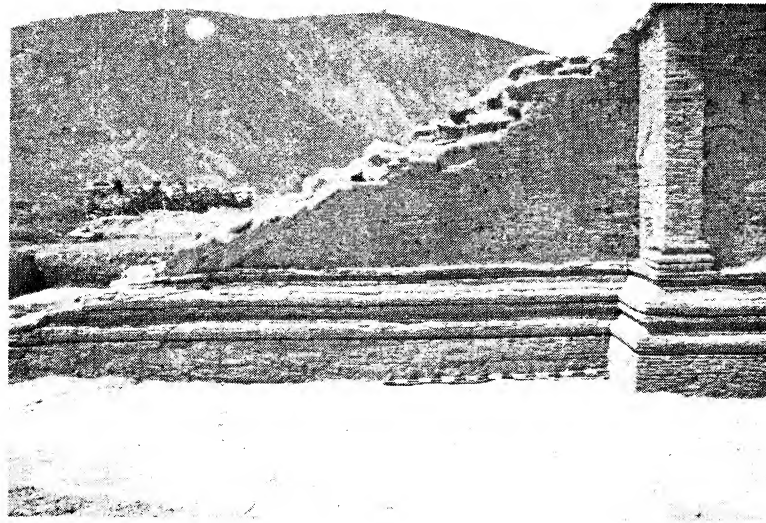
تصویر ۱۹، نمای عمومی جناح شرقی استوپه



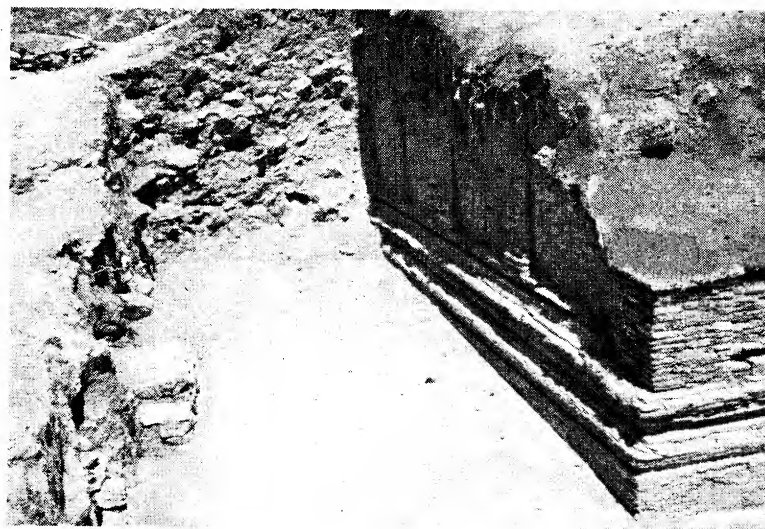
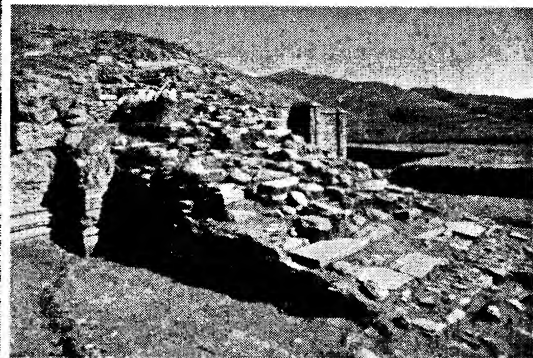
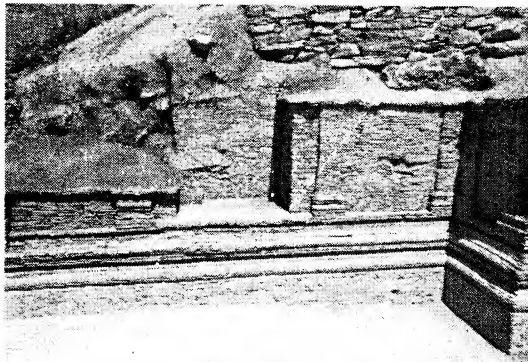
تصویر ۲۰، زینه



تصویر ۲۱، نمای جناح شمالی زینه، رواق نمره (عکاسی ظفر بيمان) ۱

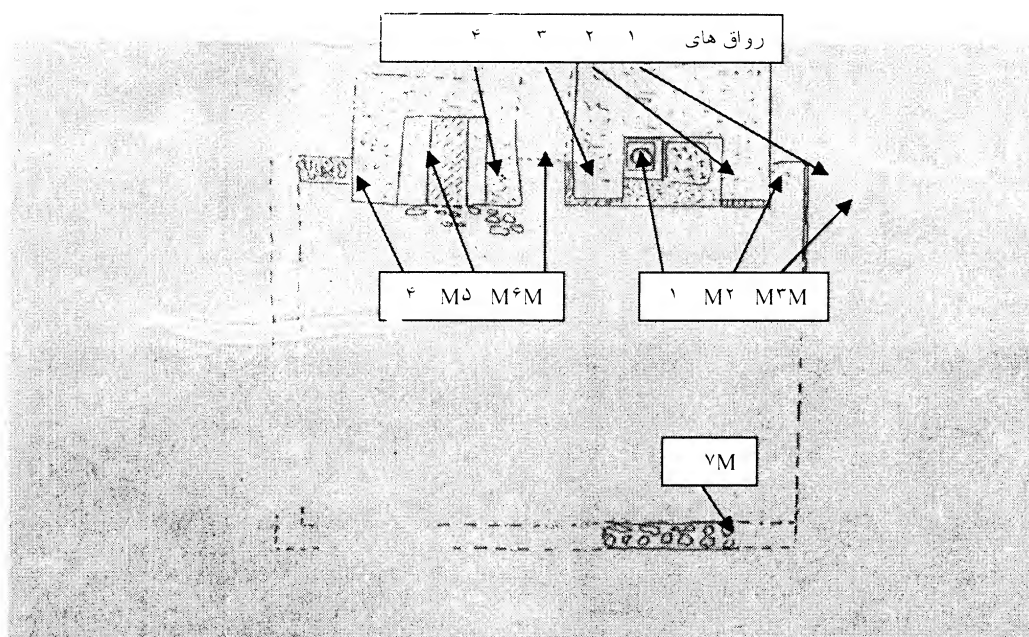


تصویر ۲۱/۲، دیوار شمالی استویه



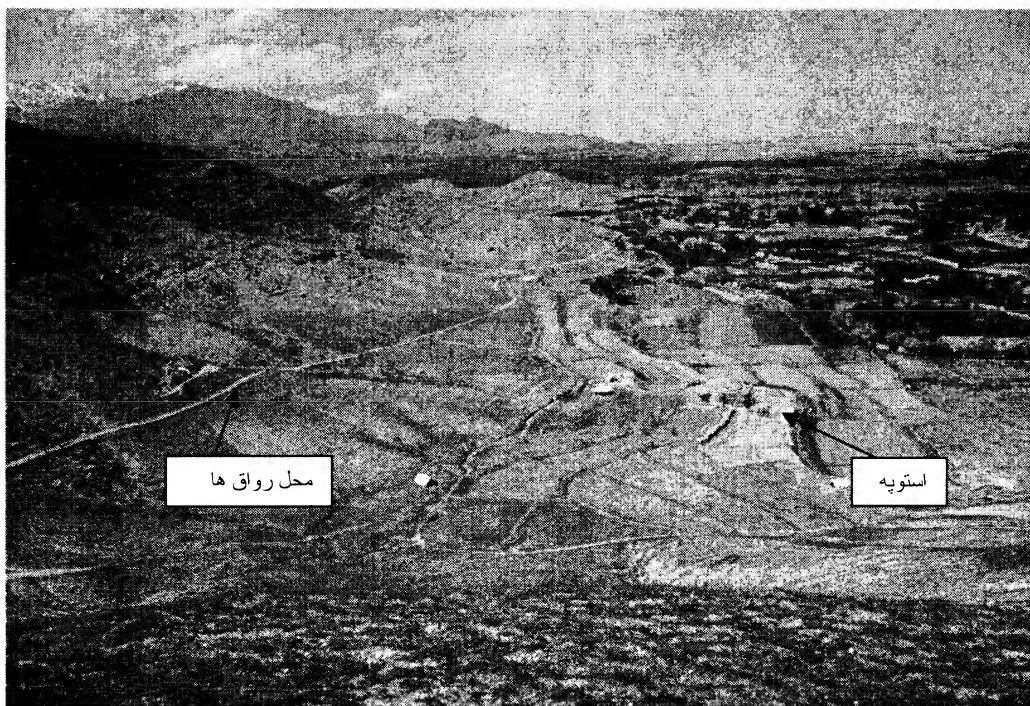
تصویر ۲۲، نمای از جناح جنوبی زینه، رواق نمره ۲ و دیوار جنوبی نیمه کاوش شده (عکاسی ظفر پیمان)

## رواق ها (پلان و تصاویر ۲۳ و ۲۴)

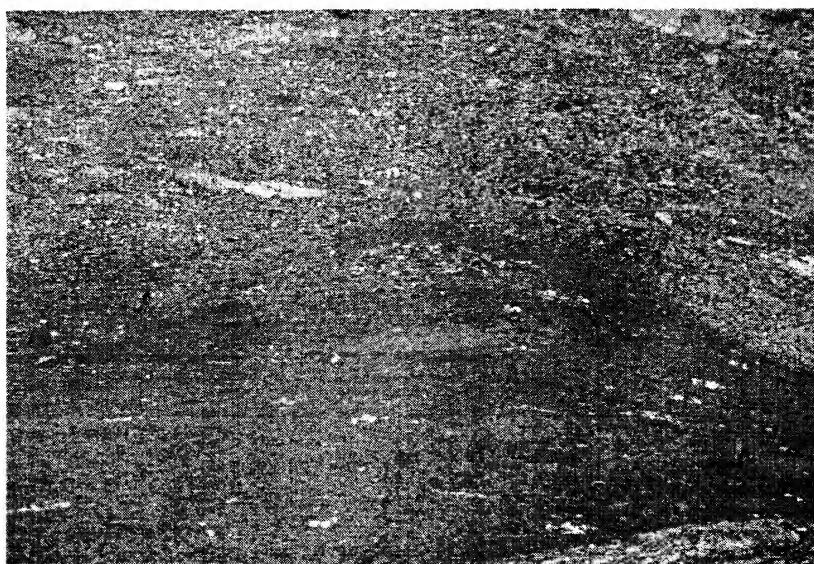


پلان رواق ها، رسامی محمد انور فایز کاپی ظفر پیمان (این پلان مقدماتی کامل نبوده در آن خلایع های وجود دارد) امید که مورد انتقاد خوانندگان واقع نگردیم، طور نمونه رواق ۴ که عمق آن به ۲،۳۰ متر میرسد واضعاً نشان داده نشده است. (اندازه ۱/۵۰)





تصویر ۲۳، محل رواق ها و موقعیت آن نظر به استوپه



تصویر ۲۴، ساحه دومی پیش از بر اه انداختن حفريات (عکاسی ظفر پيمان)

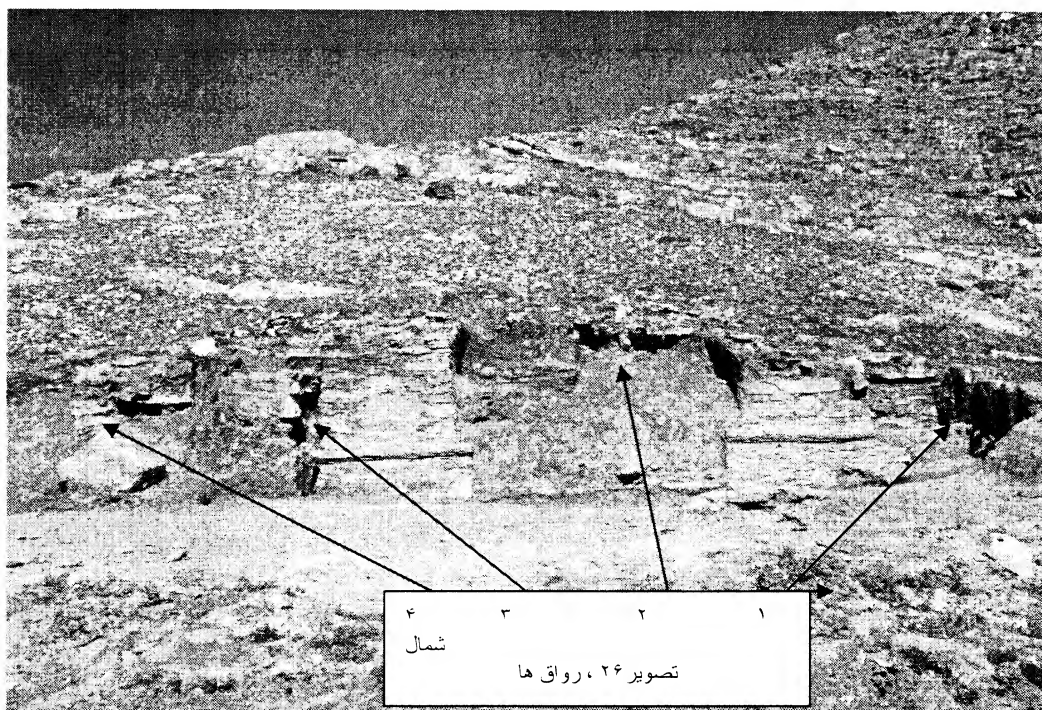
محل رواق ها تقريباً در دو صد متری غرب استوپه و در دامنه کوه (پوستين دوز) موقعيت داشته، يا به معنی ديگر اين آبه در نيمه راه بين استوپه و معبد موقعيت اختيار نموده است. در نزد (اهالی محل) اين تپه کوچک به جز دامنه هموار کوه چيز بيشتر جلوه گرنموده، در حالیکه بر خلاف برای (اهل فن) بر جستگی محل در همان دیدگاهی اول نمایندگی از ساختمان های می نمود. بايد علاوه نمود که؛ در زمرة رواق ها، نظر به عرض داخل دو آن که عبارت اند از (نمره ۲ و ۴) میباشد نام (محراب) به آنها اطلاق گردیده است. موجوديت پارچه های تیکر و تهداب دیواری باعث گردید تا برای بدست آوردن معلومات بيشتر بالای اين ساحه کوچک مربعی باز گردد (تصوير ۲۵).



تصوير ۲۵، محل حجره و رواق ها در ابتدای کاوش (عکاسی ظفر پيمان)

بعد از دو هفته کاوش، موفق گردیدیم تا جناح شرقی و داخل دو رواق و دو حجره (محراب) را که شمالاً و جنوباً افتاده و همه مملو از سنگ های تخریب شده دیوار ها بود پاککاری گردد، لازم به یاد آوری می دانم که، در تخریب اين رواق ها همچون ساير مراکز مذهبی افغانستان، نه تنها متعصبين مذهبی قرون نهم و دهم دست داشته اند، بلکه آنچه ارتباط میگیرد به ساحه

کنجکی تاثیرات جوی را نیز نمیتوان نادیده گرفت، برای سهولت مطالعه؛ رواق ها و از شمال به جنوب نظر به پاککاری اولین آن از (یک الی چهار) نمره گذاری گردیده اند (تصویر ۲۶). این ساختمان ها که در حقیقت نقطه ارتباطی بین استوپه و معبد شده میتواند، همچون استوپه مرکزی بطرف شرق باز؛ جنوب شرقاً و شمال غرباً اعمار گردیده اند.



آنچه که از مواد ساختمانی این حجرات باقی مانده، مانند استوپه همه از سنگ بوده، به استثنای چند خشت  $۸ \times ۳۸ \times ۳۸$  سانتی متر که از داخل حجره ها (محراب) نمره ۳ و ۴ بدست آمده. در قسمت اینکه سایر ساختمان ها و پوشش محل از چه مواد بوده است در حال حاضر نمیتوان حکم قاطع نمود.

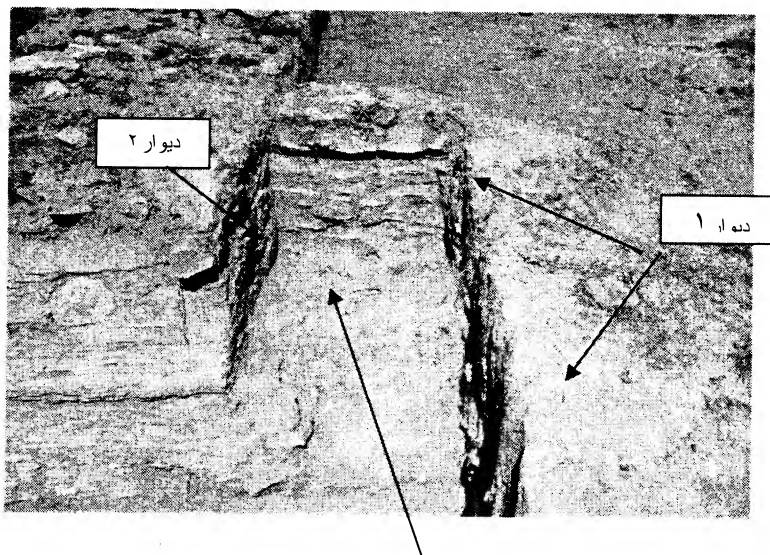
در سیستم ساختمانی حجرات تحولات خاص معماری دیده نمیشود، همه روی یک پلان معمولی مهندسی که در همه معابد رایج میباشد اعمار گردیده اند، با در نظر داشت موقعیت این ساختمان ها بین راه استوپه و معبد در بالای (کوه پوستین دوز)، چنین حکم کرده میتوانیم که؛ احتمالاً در مقابل حجره ها صفه وجود داشته باشد، دلیلیکه برای فرضیه خویش آورده میتوانیم



ادامه دیوار (M1) و دیوار (M7) در مقابل حجره ها و رواق ها به فاصله (۷ متر) بطرف شرق میباشد.

### رواق ۱، تصویر ۲۷:

طوريكه در بالا اشاره نموديم رواق ها و حجرات نظر به عرض و عمق آنها نام گذاری گردیده اند، كه روی این اساس در سلسله ساختمان های این ساحه دو رواق (۱ و ۳) و دو (محراب) (۲ و ۴) را مطالعه خواهیم نمود، همچنان برای اینکه سوء تفاهم پیش نیامده باشد؛ این ساختمان ها را بدون در نظر داشت طول و عرض آنها از ۱ الی ۴ نمره گذاری نموده ایم.



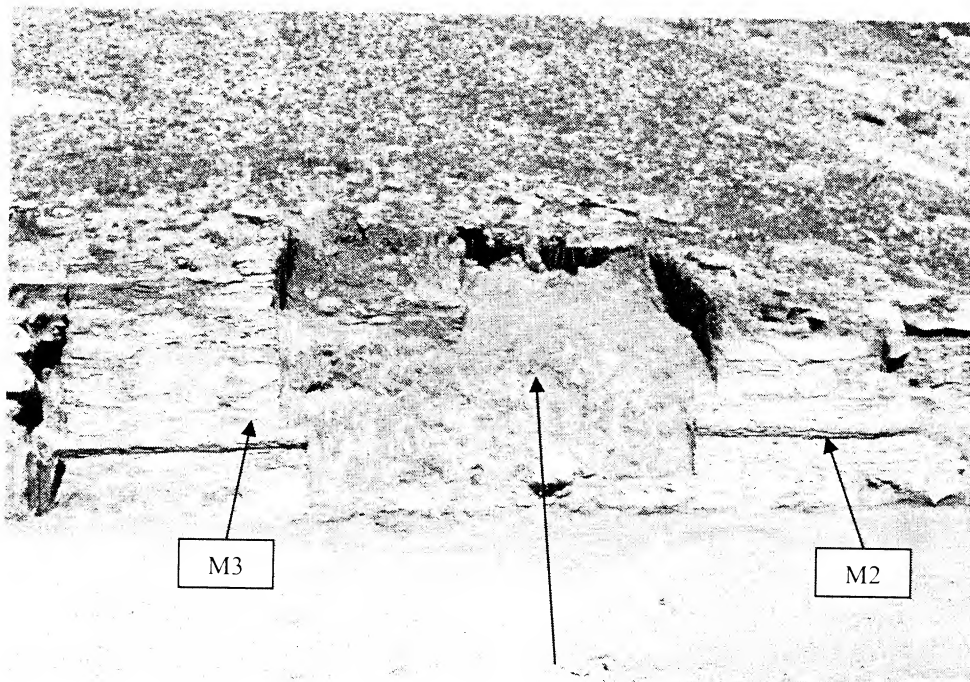
تصویر ۲۷، رواق نمره ۱ (عکاسی ظفر پیمان)

این رواق در جناح شمالی ساختمان ها به عرض ۷۳ و عمق ۸۰ سانتی متر قرار گرفته است، با در نظر داشت عمق و عرض آن چنین نتیجه گیری نموده میتوانیم كه، رواق متذکره تنها باید گنجایش یک مجسمه (بودا و یا بودیستوا) را داشته باشد؛ كه متأسفانه امروز از آن اثری باقی

نمانده است، دیوار شمالی یا دیوار (M1) رواق در اوایل ساختمان بطرف شرق ادامه داشته که امروز صرف ۱/۳۰ متر آن باقی مانده است. همانطوریکه در بالا اشاره نمودیم، ادامه دیوار (M1) در حقیقت باید برای ساختن صفة در مقابل رواق ها اعمار گردیده باشد، که دیوار متذکره در حدود هفت متر پایینتر بطرف جنوب دور خورده که تحت نام (M7) نمره گذاری شده است. جناح غربی رواق با دیوار (M1) محافظت گردیده، در حالیکه جناح جنوبی آن محدود گردیده است؛ توسط (M2) که از نگاه سیستم مهندسی ارتباط میگیرد به حجره ۲ (محراب ۲)، روی این ملحوظ دیوار و رواق را به دوره دوم معماری این ساختمان ها ارتباط میدهم که در باره بعداً صحبت خواهیم نمود.

#### رواق (محراب ۲)، تصویر ۲۸

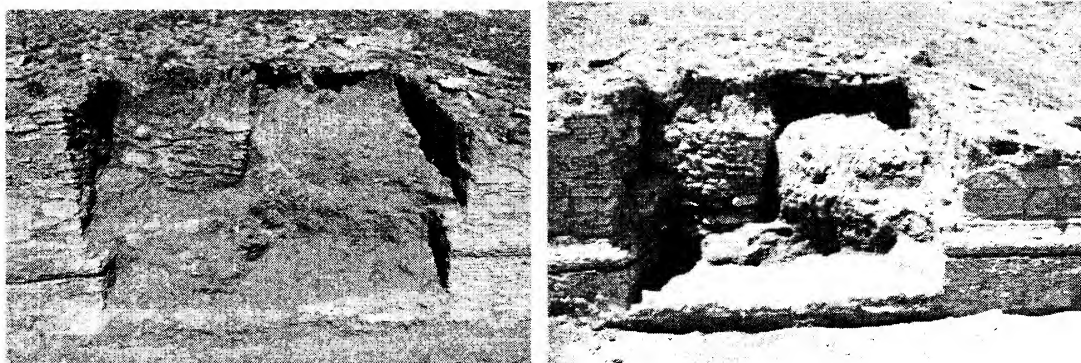
رواق ۱ و حجره ۲ توسط دیوار (M2) به عرض ۱,۱۶ متر از همدیگر مجزا گردیده اند. که در زمره رواق ها، تنها حجره (محراب ۲) به عمق ۱,۵۶ و عرض ۲,۲۶ متر از نگاه سیستم مهندسی و معماری نسبتاً قابل مطالعه میباشد. دیوار های (M3-M2) که حجره ۲ در وسعت هر دو قرار گرفته، سیستم معماری آن نزدیکی زیاد را با استوپه مرکزی دارا میباشد، یعنی اینکه مواد بکار رفته چون، سنگ های پرچال ایکه به ضخامت بین ۱ و ۳ سانتی متر و سنگهای ضخیمتر بین ۴۰ الی ۶۰ سانتی متر؛ برای مستحکم ساختن دیوار بکار رفته است؛ مشابهت های را با سیستم معماری استوپه دارا میباشد همچنان پارچه های کوچک استوکی بالای دیوار کاملاً معادل استوپه بوده، که روی این اساس؛ با در نظر داشت این نوع سیستم مهندسی ما به این نظریه که؛ رواق متذکره باید همزمان با آبدۀ اولی (استوپه) اعمار گردیده باشد.



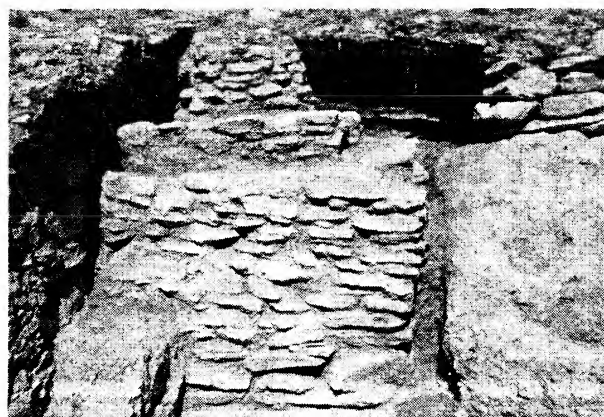
تصویر ۲۸، رواق ۲ با دو دیوار دوره اول ساختمانی (عکاسی ظفر پیمان)

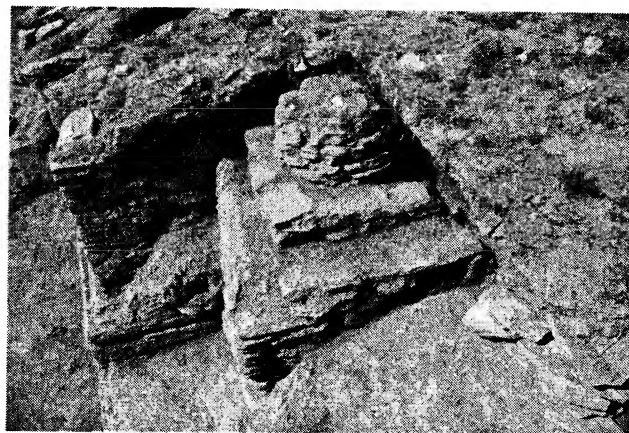
حفاری و پاککاری داخل حجره نسبت تخریبات دیوار ها و سرازیر شدن باران های موسومی که همراه با (ریگ و جغل) بوده، خالی از یک سلسله مشکلات نبوده است، محتویات داخل حجره (مجسمه و یا مجموعی از مجسمه ها) که میتواند با دوره اولی ساختمانی ارتباط گیرد کاملاً از بین رفته است، آنچه که بعد از پاککاری داخل حجره بدست آمده، یک استوپه (نذری) کوچک مربع شکل (۱×۱) متر در جناح جنوبی و پارچه گل ضخیم در کنار شمالی آن میباشد، آنچه که در قسمت پارچه گل متذکره علاوه کرده میتوانیم این است که، در مرحله ساختمانی احتمالاً مجسمه بودای نشسته که معمولاً در وسعت همچون حجره (محراب) قرار میگردد، روی یک سلسله دلایل که در حال حاضر به آن جواب قناعت بخش ارائه کرده نمیتوانیم تخریب و بر خلاف در مرحله دوم ساختمانی راهبین با جا دادن مجسمه نشسته و استوپه (نذری) خواهان نو آوری در داخل رواق گردیده باشند. اگر این دو ساختمان را در اینجا به دوره دوم معمار ارتباط میدهیم دلیل آن این است که، در مرحله دوم ساختمانی در داخل حجره متذکره، همزمان با یک مجسمه نشسته استوپه (نذری) مربع شکل نیز اعمار می گردد، دلیلیکه در قسمت این دوره بندی آورده میتوانیم این خواهد بود که، مواد بکار رفته در اعمار استوپه مرکزی نوعیت

اعمار دو ديوار (M3-M2) با استوپه (نذري) در اينحا متفاوت ميباشد، به اين معني كه در دو ديوار متذكره و استوپه پارچه هاي نازك سنگ بكار رفته، در حاليكه در اعمار اين استوپه (نذري) از همچو سنگ هاي استفاده نگرديده است و هم اينكه در استوپه (نذري) تزئينات استوپه مركزي مراعت نگرديده است (تصاوير ۲۹، ۳۰، ۳۱). اگر به خطا نرفته باشيم براي اولين بار در حوزه كابل؛ به يك همچو ساختمان (استوپه و مجسمه نشسته) در داخل يك حجره بر ميخوريم و اين خود ميرساند كه: قسميكه در مورد دو ساحه تپه نارنج و خواجه صفا اشاره نموديم، حوزه كابل يا كابلستان ديروز؛ بايد مكاتب هنري، هيكل تراشي و معماری خاص به خويش را دارا بوده باشد كه بنظر ما حوزه كنجكي را نيز جز اين مكاتب هنري بايد دانست، (راپور ساحات خواجه صفا و تپه نارنج، مجله باستانشناسي، شماره اول، دوره سوم، جوزا سال ۱۳۸۴).



تصوير ۲۹، رواق (محراب ۲) در جريان پاڪاري

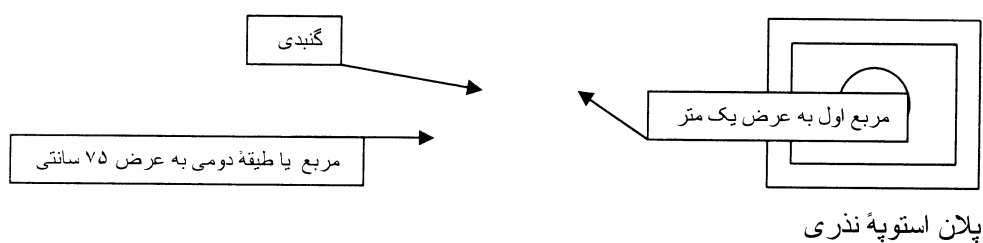




تصویر ۳۰، دو تصویر از استوپه نذری بعد از پاککاری



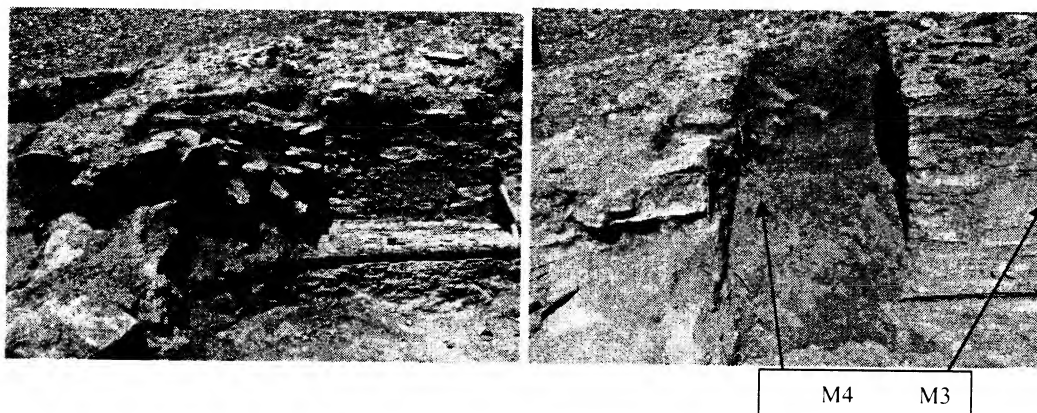
تصویر ۳۱، استوپه و آنچه از مجسمه نشسته باقی مانده است (عکاسی ظفر بيمان)



با در نظر داشت آنچه گفته شد، در مرحله دوم ساختمانی، معبد احتمالاً دستخوش پروبلم های اقتصادی بوده باشد، که دلیل آنرا از دست دادن تسلط بر هنر معماری منطقه میتوان تعبیر نمود، که نوعیت ساختمانی استوپه (نذری) در اینجا مثال خوب شده میتواند. در قسمت پوشش رواق متذکره فرضیه را میتوان ارائه نمود که، نظر به تراکم پارچه سنگ های هموار و خشت های ۳۸/۳۸/۸، احتمال آن میرود که سقف (محراب) متذکره گنبدی بوده باشد. در قسمت مدت و زمان استفاده از این حجره (محراب) را در مرحله اول ساختمانی، متأسفانه به مشکل میتوان فرضیه ارائه نمود، تنها در حال حاضر آنچه مسلم است، صرف گفته میتوانیم که؛ این ساحه از اوایل قرن نهم و احتمالاً اواخر قرن دهم میلادی، با پیشروی ها و تخریبات معابد در عصر یعقوب لیث صفار و محمود غزنوی، بعد از تخلیه شدن معبد از راهبین و پیوستگان فلسفه بودیزم ساحه در دست فراموشی تاریخ سپرده میشود.

### رواق ۳ تصویر ۳۲

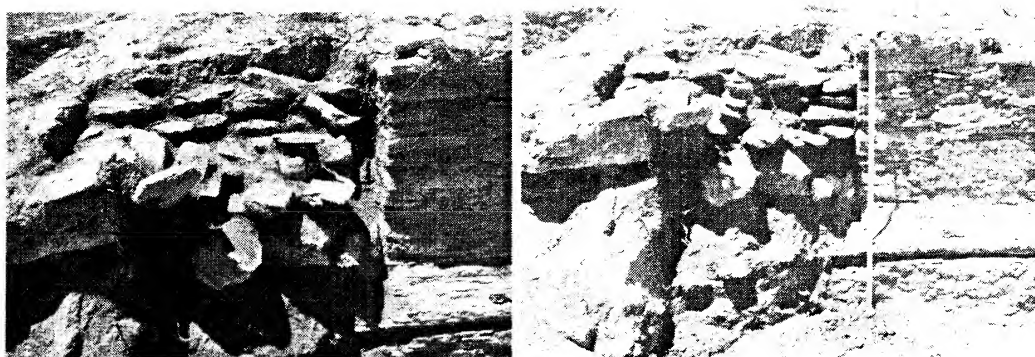
این رواق که عرض آن به ۹۲ سانتی متر میرسد، نسبت به رواق اولی نسبتاً بزرگتر بوده، بر خلاف در سیستم ساختمانی آنها تفاوتی دیده نمیشود. رواق متذکره توسط دو دیوار (M3 و M4) محافظه گردیده است. که دیوار (M3) از نگاه سیستم مهندسی به مرحله اول ساختمانی یا (محراب ۲) ارتباط میگیرد.



تصویر ۳۲، رواق ۳ پیش از پاککاری (دست چپ) و بعد از پاککاری (دست راست) (عکاسی ظفر بیمن)

در جریان خاکبرداری متوجه گردیدیم که، دیوار (M3) به طرف غرب ادامه یافته (دور خورده)، که خلاف انتظار بعد از دو متر دیوار متذکره بدون تهداب میباشد همچنانکه دیوار (M4)؛ به این معنی که سنکاری دیوار اولی بعد از دو متر و دیوار دومی در مجموع، هر دو مستقیماً (بدون تهداب) اعمار گردیده اند. ادامه این دو دیوار و اعمار آنها مستقیماً بالای خاک نرم، به شمول یک سلسله ساختمان های دیگری که بعداً بالای آنها صحبت خواهیم کرد، احتمالاً بتوان آنها را مربوط به مرحله آخری ساختمانی پیش از حملات قوای اسلامی در منطقه دانست.

موجودیت چهار (خمره) مملو از استخوان در مقابل (دروازه) یا جناح شرقی رواق، که اطراف آنها با پارچه های سنگ مسدود گردیده بود؛ بعد از خاکبرداری و پاککاری عمومی، این آثار را منحیث یک کشف مهم و سند خوبی برای سینه گذاری پایان فعالیت های مذهبی و فلسفی در منطقه میتوان شمرد. باید علاوه نمود که مقابل رواق با سنگ ها قسمیکه در تصویر ۳۳ مشاهده میگردد، مسدود گردیده و بعداً (خمره های) متذکره بالای این (دیوار) جابجا گردیده بود، که این ساختمان (دیوار) طوریکه از طرز اعمار آن پیدا است، راهبین بعد از سوختاندن اجساد؛ استخوان ها را باید در حالت نا آرامی احتمالاً وضع نظامی منطقه دفن نموده باشند (تصویر ۳۳).

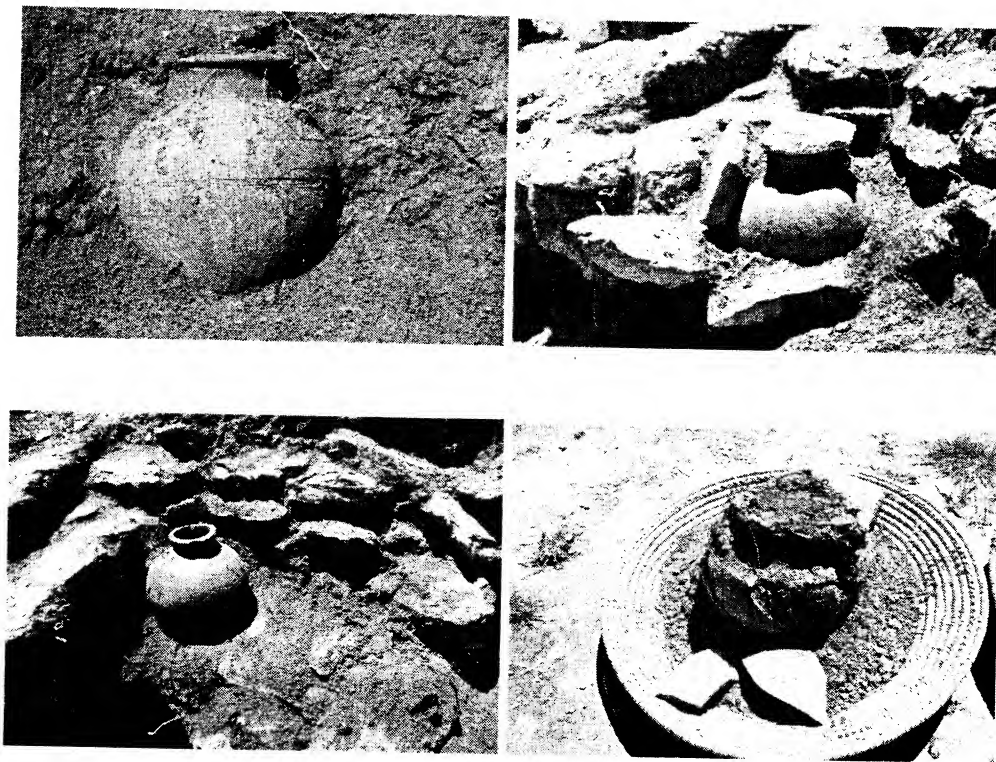


تصویر ۳۳، مقابل رواق ۳ و دیواریکه (خمره ها) بالای آن جابجا گردیده اند (عکاسی ظفر پیمان)

طوریکه در تصویر مشاهده میشود، سنگاری و یا (دیوار) مورد بحث مستقیماً بالای خاک نرم و به شکل نا منظم اعمار گردیده است. در جمله چهار (خمره) تنها یکی آن زیر فشار وزن



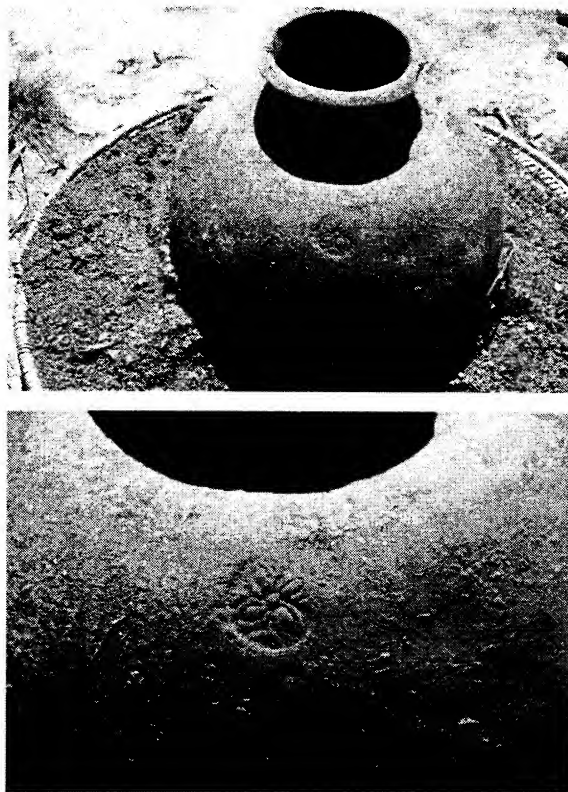
خاک جابجا شکسته، بر خلاف سه دیگر آن سالم بدست آمده که در بالای یکی از آنها مهری (استامپی) ضرب خورده است (تصویر ۳۴ و ۳۵)، برای معلومات بیشتر از مواد داخل این (خمره ها) داخل یکی از آنها پاککاری گردید، که منظور از این عمل کشف احتمالی سکهٔ میرفت، که متأسفانه بجز چند پارچه استخوان مجمله سر و احتمالاً چند پارچه از استخوان پاه، شی دیگری در داخل (خمره) جا داده نشده بود، امید وسیلهٔ بدست آید تا این (خمره) ها روزی مورد مطالعه قرار گیرد.



تصویر ۳۴، چهار (خمره) مکشوفه در مقابل رواق ۳

مقایسه (خمره مهر) شده با ظروف (مهر دار) در حوزه کابل چون خواجه صفا و استویهٔ گلدره لوگر ما را به این نتیجه میرساند که، نمیتوان ظرف متذکره را بالاتر از قرن پنجم و ششم سده گذاری نمود، بر خلاف مواد داخل آن (استخوان ها) را در حال حاضر باید ارتباط داد بین اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم میلادی.





تصویر ۳۵، مهر یا ( استامپی) بالای یکی از (خمره ها) (عکاسی ظفر بیمان)

در قسمت موجودیت (خمره مهر شده) دو فرضیه می‌تواند مورد بحث قرار گیرد:

الف: آیا می‌توان (خمره مهر) شده را سکه گذاری نمود قرن ششم میلادی و استفاده آخری آنرا قرن نهم میلادی؟.

ب: و یا اینکه (خمره ها) با مواد داخل آنها از محل دیگری بعد از تخریب (محل) در مقابل این رواق پنهان گردیده است؟.

اگر سوال اولی را مورد بحث قرار دهیم، به فرضیه دیگری بر میخوریم یعنی اینکه، ظرف متذکره احتمالاً پیش از پایان فعالیت های مذهبی در محل، در داخل معبد قبلاً مورد همچو استفاده قرار گرفته، که راهبین نسبت عدم وقت و یا نبودن (کلال) در منطقه، مواد داخل آنرا تخلیه نموده و ظرف متذکره را دو باره مورد استفاده قرار داده اند، اگر این فرضیه بعد از مطالعه (خمره) و مواد داخل آن مورد تأیید قرار گیرد، به این نتیجه میرسیم که استخوان های داخل این چهار ظرف باید ارتباط گیرد به شخصیت های مهم مذهبی؟

بعد از برداشتن (خمره) ها و پاککاری کامل رواق، نسبت عدم موجودیت دیوار غربی، تصمیم بر آن گرفته شد تا ادامه دو دیوار (M3 و M4) بطرف غرب تعقیب گردد که در نتیجه بر اسکلتی بر خوردیم. اسکلت متذکره شرقاً غرباً افتاده، سر بطرف شرق و پاهای طرف غرب، در اطراف آن مواد و ظرفیکه بتواند ما را در سینه گذاری این (قبر) کمک نماید بدست نیامده است. (تصویر ۳۶).

سوالی را در اینجا باید مورد بحث قرار داد که با در نظر داشت قوانین مذهبی بودیزم، دفن اشخاص (ملکی) و غیر مذهبی در داخل معبد معمول نمیشد، که در این صورت به دو سوالی بر میخوریم:

۱- اگر اسکلت را رجعت دهیم به شخص (ملکی)، در این صورت باید قبول نمود که جسد متذکره را باید وابسته دانست به شخصیت مهم (حکمران محل)، در این صورت چرا جسد با لوازم (چون ظروف و یا...) دفن نگردیده است؟

۲- یا اینکه آنرا وابسته به شخصیت مذهبی دانست که، راهبین وقت تشریفات مذهبی (سوختاندن) را نداشته و آنرا در داخل رواق دفن نموده اند.

به جواب این سوالات، تنها چیزی را که در این قسمت علاوه نموده میتوانیم، جابجا نمودن اسکلت و (خمره ها) به نظر ما در محل در یک حالت نا امنی باید صورت گرفته باشد، به دلیل این که محل (خمره ها) و فرش که اسکلت بالای آن قرار داده شده کاملاً نا منظم بوده، که خود نیز دلیل بر نا آرامی (نظامی) در محل شده میتواند، به هر ترتیب در حال حاضر جواب به این فرضیه ها را میگذاریم به مطالعات و دوام کاوش های بعدی بالای ساحه.

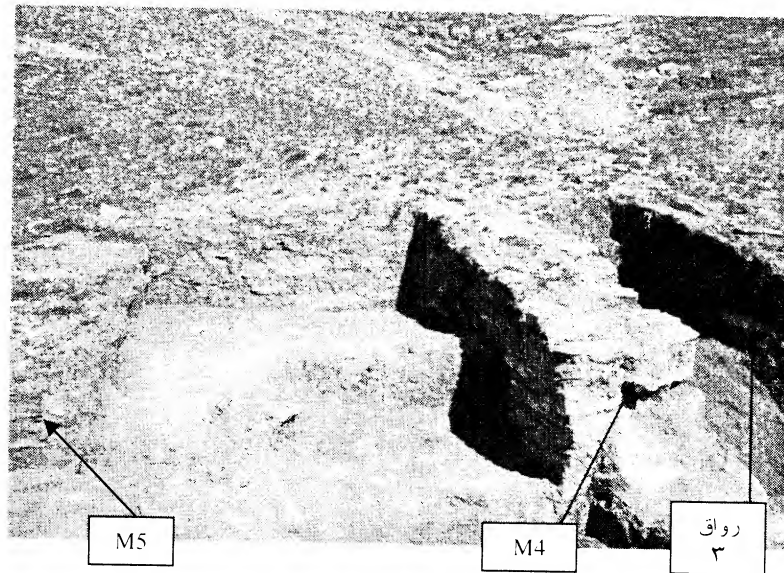




تصویر ۳۶، اسکلت مکشوفه در عقب رواق ۳ (عکاسی ظفر پیمان)

#### رواق (محراب ۴) تصویر ۳۷

حجره (محراب ۴) به عرض ۱,۹۲ و عمق ۲,۳۰ متر در جناح جنوبی این ساختمان ها قرار گرفته، که از نگاه سیستم معماری و مواد بکار رفته در ساختمان دیوار ها با دو رواق ۱ و ۳ قابل مقایسه بوده، که روی این ملحوظ آنرا به دوره دوم ساختمانی و حیات راهبی در محل میتوان ارتباط داد. بر خلاف در داخل این (محراب) متاسفانه به هیچ ساختمان و یا مجسمه برخوردیم.



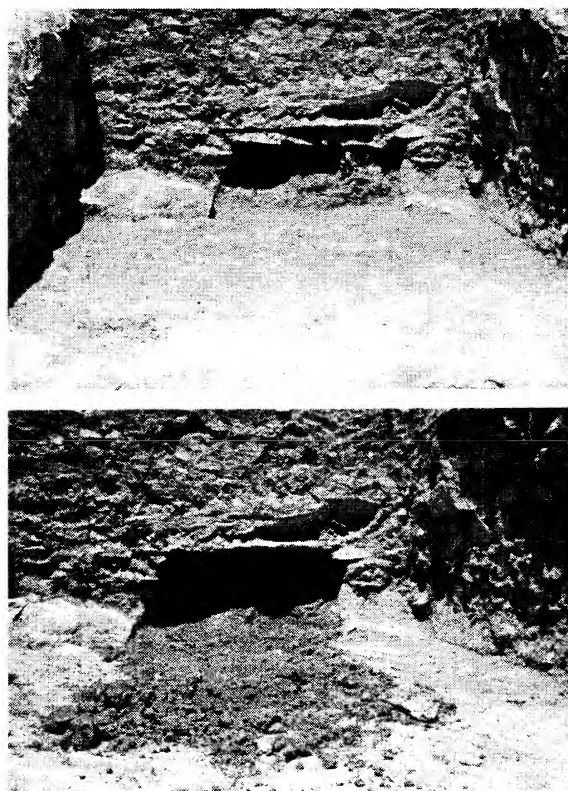
تصویر ۳۷، رواق (محراب ۴) در جریان پاککاری (عکاسی ظفر بیمن)

ملاحظاتى که در جریان حفريات در داخل رواق و بخصوص در روى فرش آن بعمل آمد، چنین نشان میدهد که با در نظر داشت؛ غیر منظم بودن فرش داخل رواق؛ موجودیت پارچه های گل نسبتاً سخت؛ فرضیه احتمالات مجسمه را در قرابت دیوار غربی مورد بحث قرار دهیم، به این معنی که مقایسه این رواق با وسعت داخلی حجره ۲ نشاندهنده آن میباشد که، رواق متذکره باید با مجسمه و یا مجسمه های مزئین بوده باشد.

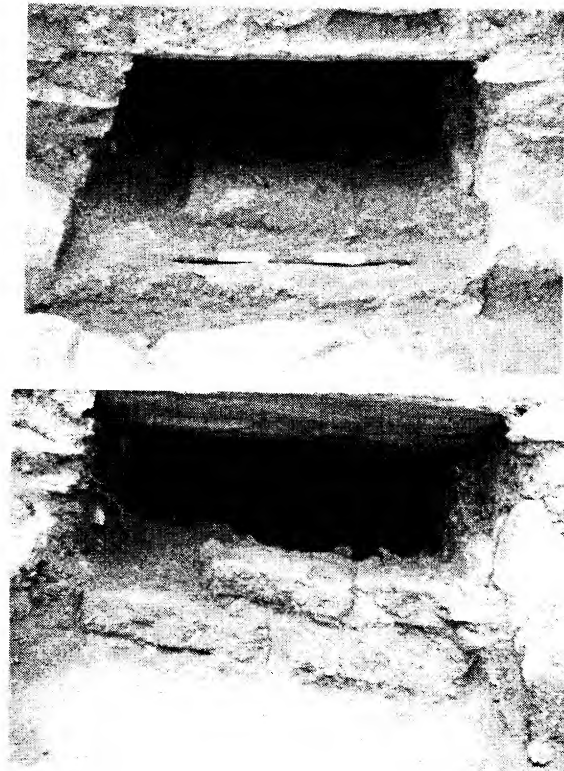
خاکبرداری و پاککاری دیوار های رواق واضحاً نشان میدهد که (مجسمه ها ؟) داخل آن در جریان تخریبات معبد و بعداً تاثیرات جوی در منطقه دست بدست هم داده، آنچه که در اینجا بر ای عبادت جا داده شده بود همه برای همیشه نا بود گردیده اند. خلاف انتظار در دیوار غربی به (دریچه)، نسبتاً بطرف راست یا جناح (شمال) دیوار جا گرفته است (تصویر ۳۸)، که با خشت های ۳۸/۳۸/۸ سانتی متر مسدود گردیده بود (تصویر ۳۹). سقف یا (سر طاق) آن با تخته سنگی به طول اضافتر از یک متر پوشانیده شده است، دلیل باز شدن (دریچه) متذکره نسبتاً بطرف راست دیوار به نظر ما چنین میباشد که، موجودیت تخته سنگ دومى ای که قبلاً در جریان ساختمان این دیوار یقیناً (نا آگاهانه) در این محل جا داده شده بود، در مرحله آخری استفاده از این رواق احتمالاً برای باز نمودن دروازه و یا (دریچه) معمار از این تخته سنگ استفاده

نموده، همچنان برای استحکام هر چه بیشتر آن تخته سنگ دومی را در زیر آن جا داده است (تصویر ۴۰).

قابل تذکر میدانم که؛ پیش از باز نمودن (دریچه) موجودیت دو پارچه سنگ ضخیم (نا تراش) در دو جناح (دریچه) و پارچه سنگ های به عرض بین ۶۰ الی ۹۰ سانتی متر در عقب آن یک سلسله سوالات را ایجاب می نمود، که با بر داشت خشت ها و پارچه سنگ های متذکره روشنایی بر سوالات

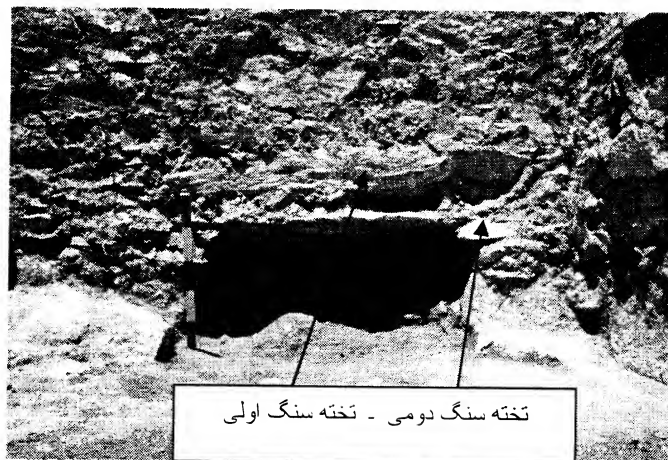


تصویر ۳۸، موجودیت دریچه در دیوار غربی رواق ۴



تصوير ۳۹، استفاده از خشت بر ای مسدود نمودن (دریچه) (عکاسی ظفر پيمان)

ما انداخته شد (تصوير ۴۱ و ۴۲)، بر این معنی که در عقب دیوار غربی رواق (دالانی) اعمار گردیده که منظور از اعمار (دالان) در اینجا در حقیقت ادامه دو دیوار (M4 و M5) بطرف غرب میباشد.

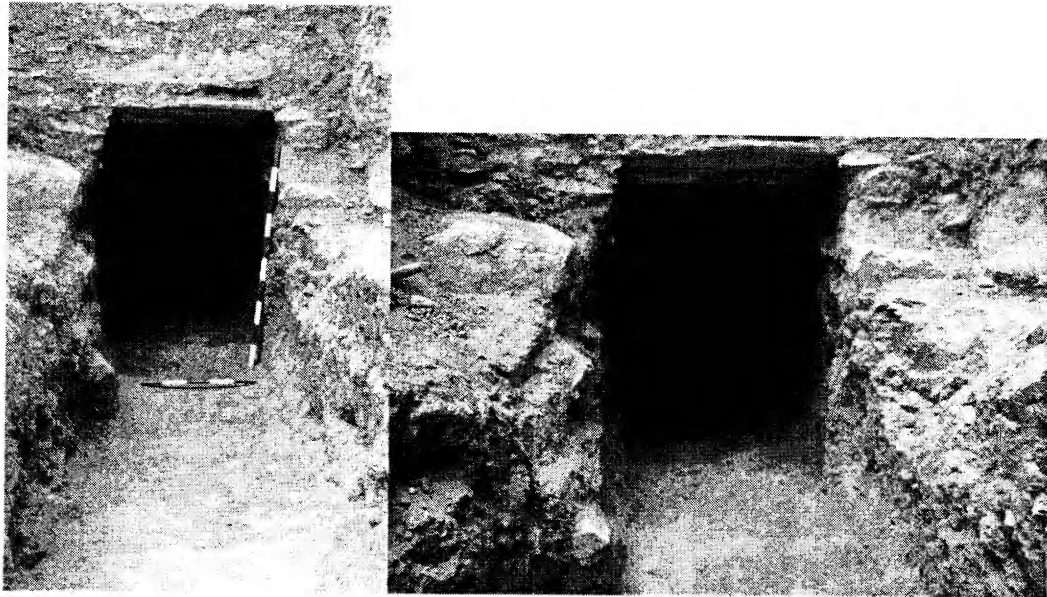


تخته سنگ دومی - تخته سنگ اولی

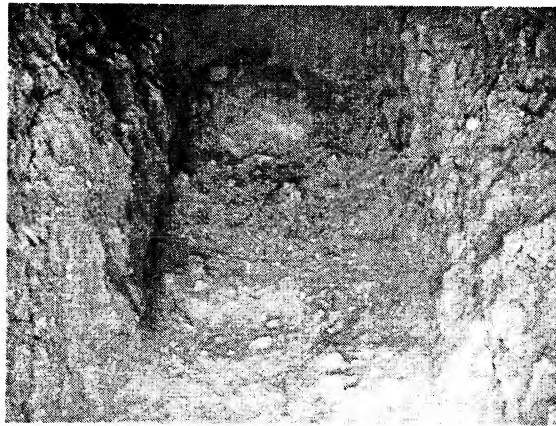
تصوير ۴۰، نمای از تخته سنگ ها در بالای دریچه رواق (عکاسی ظفر پيمان)

اعمار دو ديوار مورد بحث ما ارتباط ميگيرد به دوره آخر معماری يا (دوره سومي)، منظور از ادامه اين ديوار ها در واقعيت امر ساختن قبر در عقب حجره (محراب ۴) بوده است، پيش از آنکه بالای جزئیات قبر صحبت نماييم، يك نکته را بايد در نظر بگيريم كه ساختمان اين دو ديوار عجولانه و بدون در نظر گرفتن سيستم معماری موجوده در ساحه اعمار گرديده است، يعنی اينكه اعمار ته‌داب در اينجا بكار برده نشده است، سنگ های بكار رفته در ساختن دو ديوار متذكر نا منظم بوده و هم اينكه همچون قبر رواق ۳ كه ادامه ديوار جناح شمالی يا (M3) آن نا منظم و مستقيماً بالای خاك اعمار گرديده است، چنين ميرساند كه استفاده از عقب (رواق ۳ و حجره ۴) چون قبر، قسمي كه در بالا اشاره شد زمانی بايد صورت گرفته باشد كه، اوضاع سياسي و نظامی منطقه دستخوش نا آرامی شده و بوديزم در حال از هم پاشيده شدن بوده، كه راهبين و احتمالاً اشخاص غير مذهبی برای حفظ اجساد خویش از دستبرد غير، از بقايای ساختمان های مذهبی استفاده نموده اند؟

پاككاری داخل اين دالان خالی از مشكلات نبوده، نه تنها از يك طرف؛ ديوار های (M4 و M5) نسبت عدم ته‌داب و محكم نبودن زمينيكه اين دو ديوار بالای آن آباد گرديده بود، از طرف ديگر بالا بودن رطوبت در داخل قبر و شكست (درز) كه در تخته سنگ های سقف بوجود آمده است، ما را نسبتاً دچار تشويش ساخته بود. رطوبت زياد در داخل (دالان) باعث از بين رفتن كامل اسكليت و تابوت آن نيز گرديده است. قسمي كه اشاره نموديم دالان متذكره برای جابجا نمودن اسكليت طوری كننده شده است كه، اولاً عقب ديوار غربی رواق كاملاً خالی گرديده، بعداً دو جناح آن با ديوار های بدون ته‌داب كه برای ما ادامه ديوار های (M4 و M5) ميباشد محكم گرديده كه آنهم بدون در نظر داشت سيستم ساختمانی آنعصر ميباشد. (در باره اين قسمت در صفحات بالا تشریحات داده شده است) فرش قبر و يا (دالان) نيز نا منظم و دست نا خورده ميباشد، منظور اين است كه تابوت مستقيماً بالای زمین نا هموار (بدون كاگل و يا استوك) گذاشته شده است.



تصویر ۴۲، داخل رواق که برای رسیدن در داخل (دالان) مجبور به کنده آن شدیم (عکاسی ظفر پیمان)

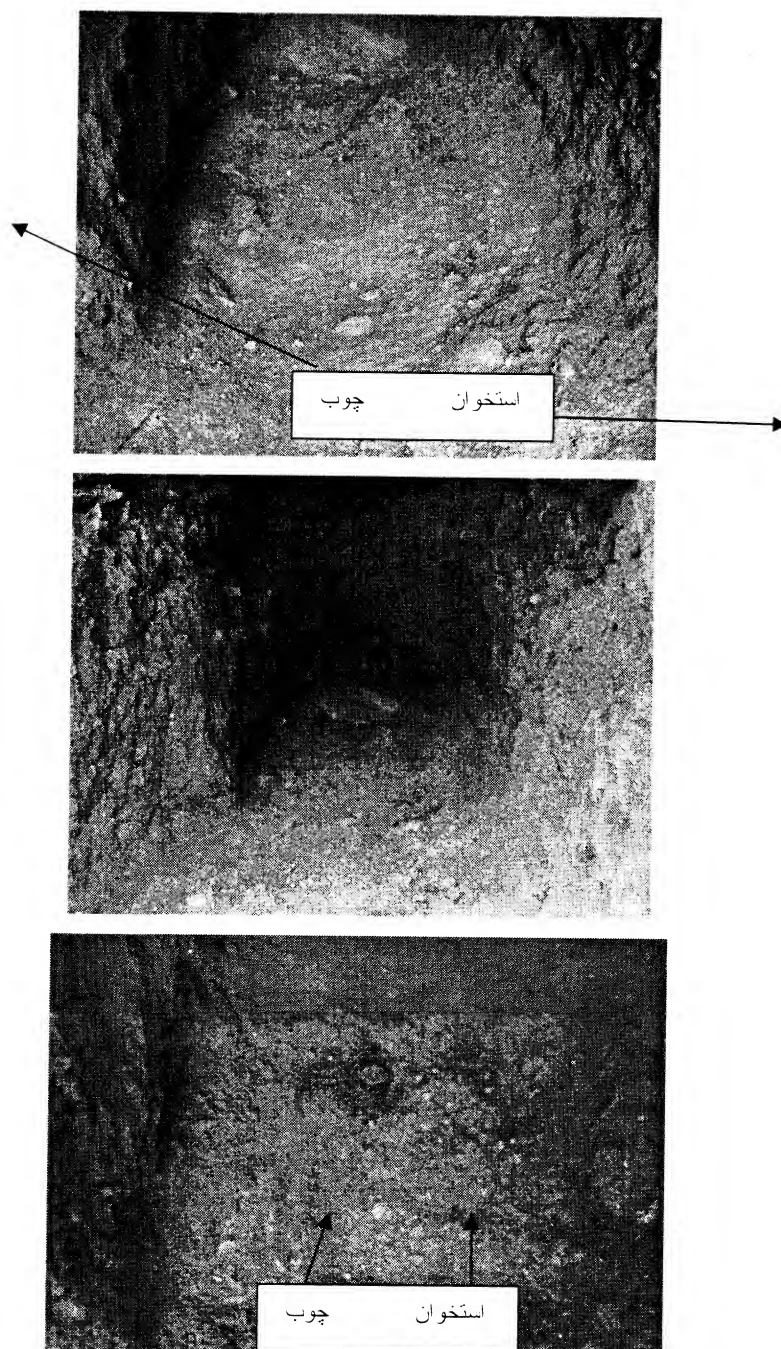


تصویر ۴۱، داخل (دالان) یا قبر بعد از پاککاری، که پستی و بلندی فرش کاملاً نمایان میباشد (عکاسی ظفر پیمان)

با در نظر داشت آنچه گفته شد ما به این نظریه که، تابوت با محتویات داخل آن بدون در نظر داشت حفاظت در برابر رسوبات آب در داخل (دالان) جا گرفته است، دلیل آن عدم (پلستر) در روی دیوار ها شده میتواند، بر خلاف برای حفاظت داخل تابوت از رسوبات (نم) تنها روی فرش را با قشر (چونه ؟) و احتمالاً داخل آن با قشر خاکستر پوشانده شده بود، که در جریان کاوش به قشر نازک این دو (مواد) بر خوردیم. به جز چند پارچه نازک چوب تابوت بقیه همه از بین رفته است، داخل شدن آب در داخل (دالان) نه تنها باعث انهدام کامل تابوت گردیده،



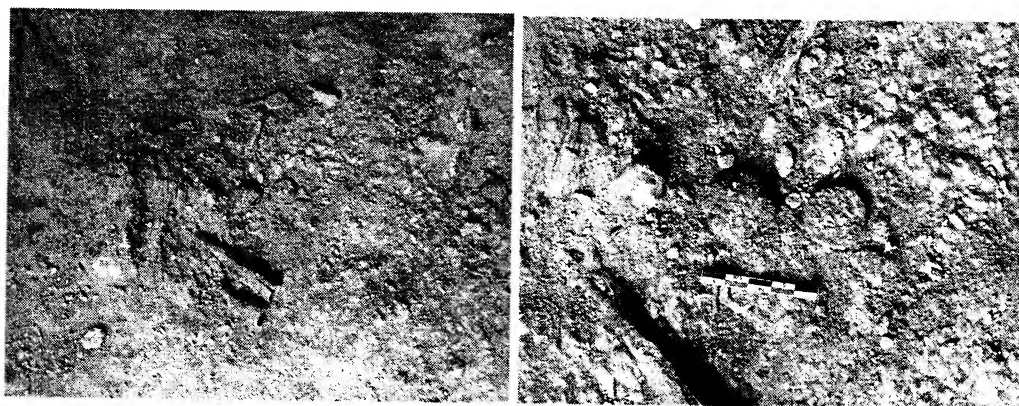
بلکه اسکلیت را نیز کاملاً از بین برده است، تنها موفق گردیدیم تا یک قسمت کمی از (عینک زانو) چپ جسد را بدست آوریم (تصویر ۴۳).

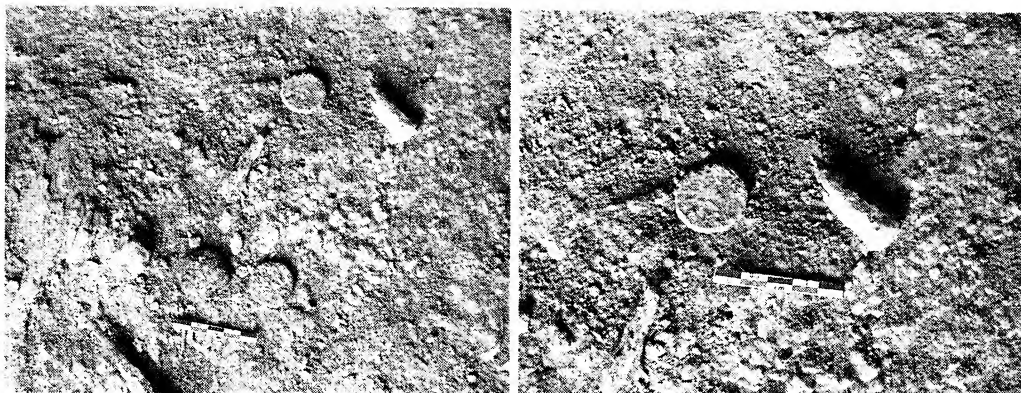


تصویر ۴۳، داخل (دالان) و آنچه که از تابوت و اسکلیت باقی مانده است (عکاسی ظفر پیمان)

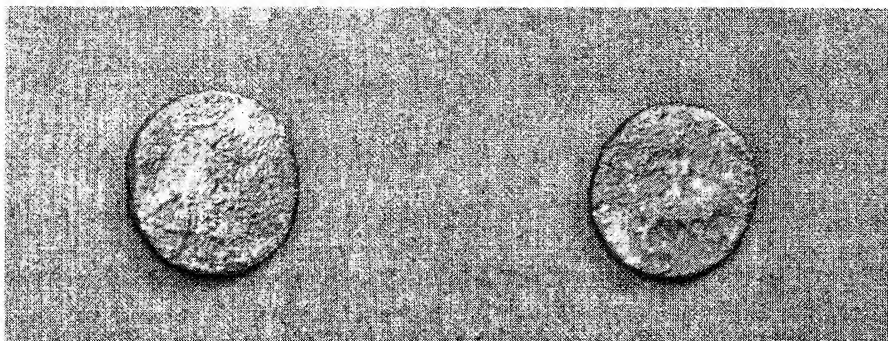
از قسمت پایه راست جسد موفق به کشف سه سکه مسی و سه نیزه گردیدیم، آثار متذکره تحت تاثیر (نم) صدمه دیده اند، موجودیت احتمالاً (دو سکه ویماکدفیزس؟ و سومی کنشکا؟) بعد از پاککاری سکه ها توسط ترمیم کاران موزیم ملی و مطالعه آنها یکبار دیگر همچون سکه مکشوفه ساحه خواجه صفا، سوالی را ایجاب مینماید (تصویر ۴۴-۴۵-۴۶-۴۷)، آیا در این عصر هنوز هم استفاده از مسکوکات شاهان پیشین رایج بوده است و یا اینکه بر خلاف تنها از این مسکوکات منحيث (شي) در داخل قبور استفاده میگرددیده است. آنچه که مسلم میباشد این است که؛ با در نظر داشت موجودیت ظروف سفالی (خمره های بدست آمده از مقابل رواق ۳) و تیکر های جمع آوری شده، ساحه كنجكي را نمیتوان از قرن پنجم به بالا سنه گذاری نمود، روی این اصل نه تنها موجودیت این سکه ها در داخل تابوت دلیل بر ارتباط دادن این معبد به عصر شاهان کوشانی شده نمیتواند، بلکه آنرا صرف منحيث سمبول عنعنوی مورد احترام در این عصر باید قبول نمود، که به معنی دیگر استفاده از این نوع مسکوکات در داخل قبور، احترام به شاهان و یا گذشتگان را در این عصر میرساند.

آنطوریکه در (تصویر ۴۳) به ملاحظه میرسد تابوت متذکره باید بین طول و عرض ۱/۷۶ بر ۴۶ سانتی متر بوده، باید علاوه نمود که؛ نظر به تجربه اهالی محل یگانه چوبیکه توانایی مقاومت در برابر رطوبت را نسبتاً دارا میباشد چوب درخت سنجد بوده که در منطقه هنوز هم مورد استفاده اهالی میباشد.

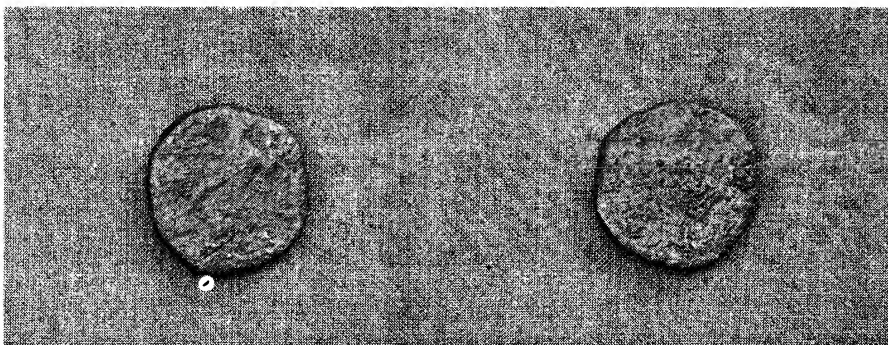




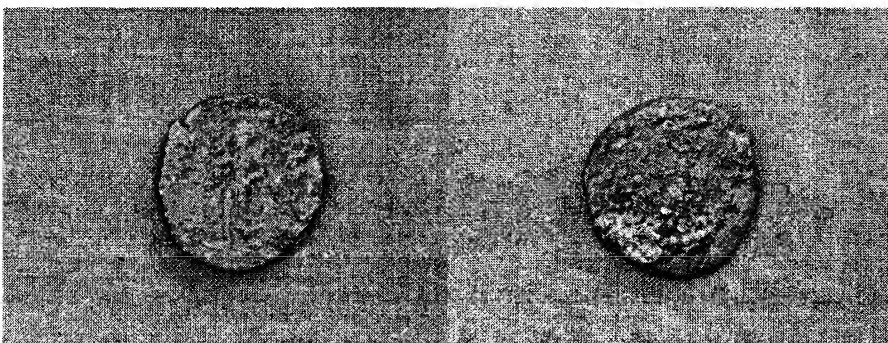
تصوير ۴۴، سكه و سر نيزه ها در داخل تابوت (عكاسي ظفر پيمان)



۱

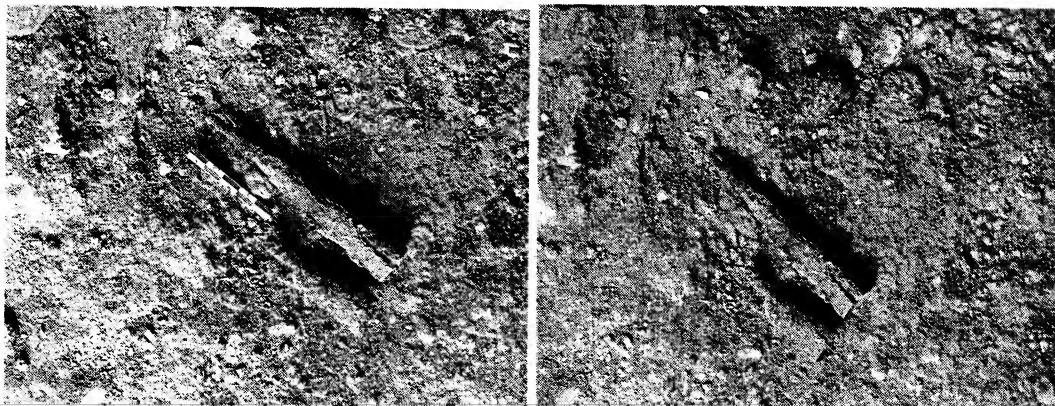


۲

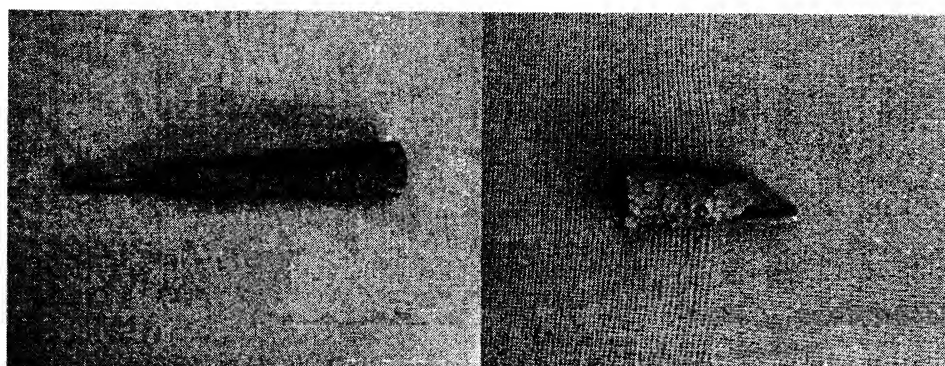


۳

تصوير ۴۵، سكه ۱-۲ كدفيزس؟ سكه ۳ كنشكا؟ احتمالاً هويشكا؟ (عكاسي ظفر پيمان)



تصویر ۴۶، کف سر نیزه ها بعد از پاککاری داخل تابوت (عکاسی ظفر پیمان)

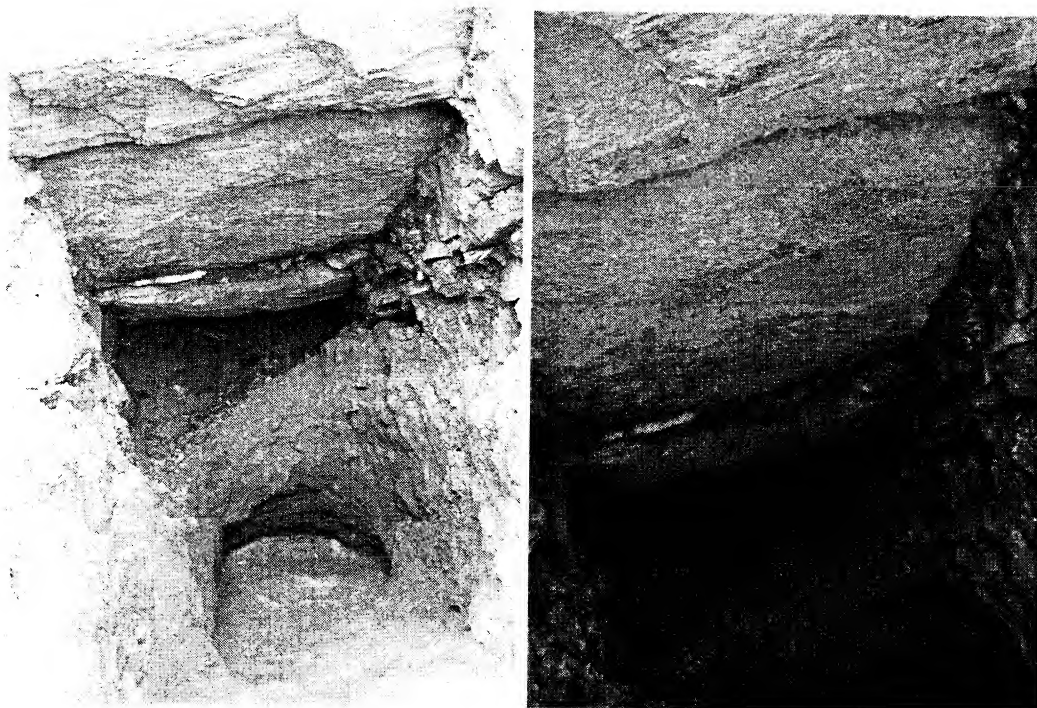


تصویر ۴۷، سر نیزه ها (عکاسی ظفر پیمان)

(دالان) متذکره با طول ۲,۷۰ و عرض ۹۰ سانتی متر بوده و سقف آن با سه تخته سنگ به



طول و عرض ۱,۱۰/۰,۷۳ - ۱,۲۰/۰,۹۰ - ۱,۱۰/۰,۷۵ و ضخامت بين ۱۵ الی ۲۰ سانتی متر پوشانیده شده است (تصویر ۴۸).



تصویر ۴۸، پوشش دالان با تخته سنگ ها (عکاسی ظفر پیمان)

با در نظر داشت چند پارچه استخوان باقی مانده در داخل تابوت به این نتیجه میرسیم که، این جسد بر خلاف اسکلیت رواق نمره ۳ سر آن بطرف غرب و پا ها بطرف شرق جا داده شده است، همچنان با موجودیت سکه و سر نیزه ها گفته میتوانیم که، جسد به شخصیت نظامی غیر مذهبی باید تعلق گیرد.

برای معلوم نمودن ارتباطات و ادامه دیوار ها بطرف غرب در دو جناح شمالی و جنوبی رواق ها، یا به معنی دیگر در عقب شمالی حجره ۲ و عقب جنوبی حجره ۴ دو مربع باز گردید که نتیجه بدست آمده را این طور میتوان بررسی نمود: دیوار های (M2-M3) اضافتر از پنج متر که بر خلاف دیوار های (M4-M5) الی سه متر ادامه یافته اند. که در جناح شمالی دیوار (M2) به فاصله دو متر از زاویه شمال شرقی که؛ بین این دیوار و دیوار غربی رواق ۱ ایجاد گردیده؛ دوتخته سنگ با طول ۸۰ و ۹۲ سانتی متر و عرض ۵۰ الی ۶۳ سانتی متر،

پیوسته با دیوار عموداً جابجا گردیده است، با وجود آنکه مربعی در این قسمت باز گردید، جواب قناعت بخش در قسمت موجودیت و یا گذاشتن این تخته سنگ ها در عقب دیوار متذکره نداریم، امید کاوش های بعدی در زمینه ما را کمک کرده بتواند (تصویر ۴۹).



تصویر ۴۹، دیوار (M2) با تخته سنگ ها (عکاسی ظفر پیمان)

### بررسی مختصر

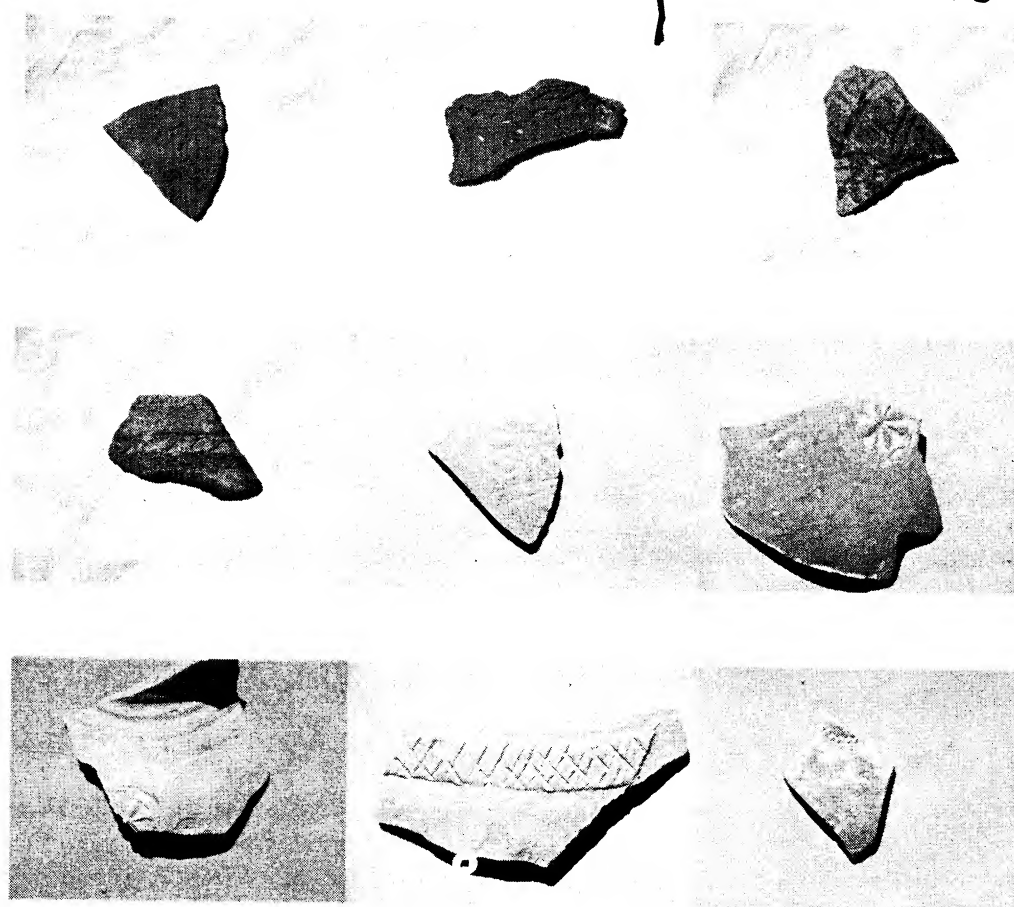
با در نظر داشت آنچه گفته شده، در جریان حفريات مقدماتی شش هفته، بر علاوه پاککاری دو رواق، دو حجره (محراب) و استوپه که هر ضلع آن به ۱۶,۸۰ متر میرسد، حفريات این دو آبد؛ موجودیت یک سلسله ساختمان های نظامی و یک معبد در بالای کوهی یک صفحه جدیدی را در تاریخ افغانستان و بودیزم در حوزه کابل باز نمود. موجودیت ساحه کنجكي بين ارغندی و پغمان نه تنها میتواند روشنایی بیشتری بالای موجودیت سیستم معماری ساختمانی بودیزم در منطقه اندازد، بلکه آنچه که تا بحال (دانشمندان) در باره راه های تجارتی و ارتباطات کاروانی بین حوزه جنوب، شمال هندوکش و بامیان بیان داشته اند، باید به آن غور

بيشتری را ارائه داریم. در روشنایی کشف این معبد، موجودیت دو ساحة دیگری در شمال و جنوب آن (غندی بلوچ و قرغوچی)؛ هر یک به فاصله تقریباً ۵۰۰ متر از این محل، دو قبرستان به فاصله های بین ۶۰۰ و ۵۰۰ متر همه نمایانگر تجمع بودیزم و رفت و آمد کاروان های تجارتی در منطقه بوده، امید که ادامه کاوش ها ما را در مطالعات بعدی در این قسمت کمک های کرده بتواند.

در روشنایی حفريات و نتیجه گیری مان بالای ساحة در باره، استوپه مرکز و (محراب ۲) با تکیه بر، مواد بکار رفته در سیستم معماری (پارچه سنگ های هموار نازک با سنگ های نسبتاً کلانتر)، تزئین دیوار ها و تیکر های جمع آوری شده در جریان پاککاری این دو آبد، چنین حکم کرده میتوانیم که؛ این دو ساختمان در یک عصر احتمالاً هم همزمان، اما توسط دو معمار جداگانه باید اعمار گردیده باشد، دلیل آنرا میتوان چنین اساس گذاشت که تنها بر عدم موجودیت تهداب در دیوار های حجره (محراب ۲). همانطوریکه در بالا اشاره نمودیم، دو دیوار (M2-M3) مستقیماً بالای (زمینی) نسبتاً نرم آباد گردیده و هم اینکه به استثنای یک تزئین برجسته به شکل (فیتة) دیگر تزئینی در روی این دیوار ها همچون استوپه مرکزی دیده نمیشود. نسبت کمبود وقت معبد را که در بالای کوهی (پوستین دوز) قرار دارد نتوانستیم حفريات نمایم، با آنهم با در نظر داشت ظروف سفالی بدست آمده از اطراف این آبد و شکل افتاده استوپه ای که در جناح شرقی ساحة قرار دارد، به این نتیجه میرسیم که؛ استوپه مرکزی، محل رواق ها و معبد در یک زمان ساختمانی اعمار و مورد استفاده قرار گرفته است، امید که کاوش ها و کشفیات بعدی در زمینه روشنایی بیشتری ارائه بدارد.

تحقیقات دقیقتر و بیشتری بالای ظروف سفالی بدست آمده در جریان حفريات دو آبد (استوپه، رواق ها و حجات)، معبد و قلعه نظامی روشنایی بیشتری در قسمت شروع و ختم ساختمان ها در کنجکی ارائه خواهد داشت. در حال حاضر مطالعه مقدماتی و نتیجه گیری ظروف (مهر شده یا استامپی) (تصویر ۵۰) جمع آوری شده از این ساحة و مقایسه آن با آبدات و معابد حوزه کابل چون (تپه مرنجان، گلدره لوگر، استوپه شیوکی، خواجه صفا و تپه نارنج)، چنین بر می آید که ساحة کنجکی را نمیتوان بالاتر از قرن پنجم میلادی سنه گذاری نمود. قسمیکه در صفحات بالا اشاره نمودیم، از هم پاشیدن بودیزم را در ساحة و جنوب هندوکش ارتباط میدهم؛

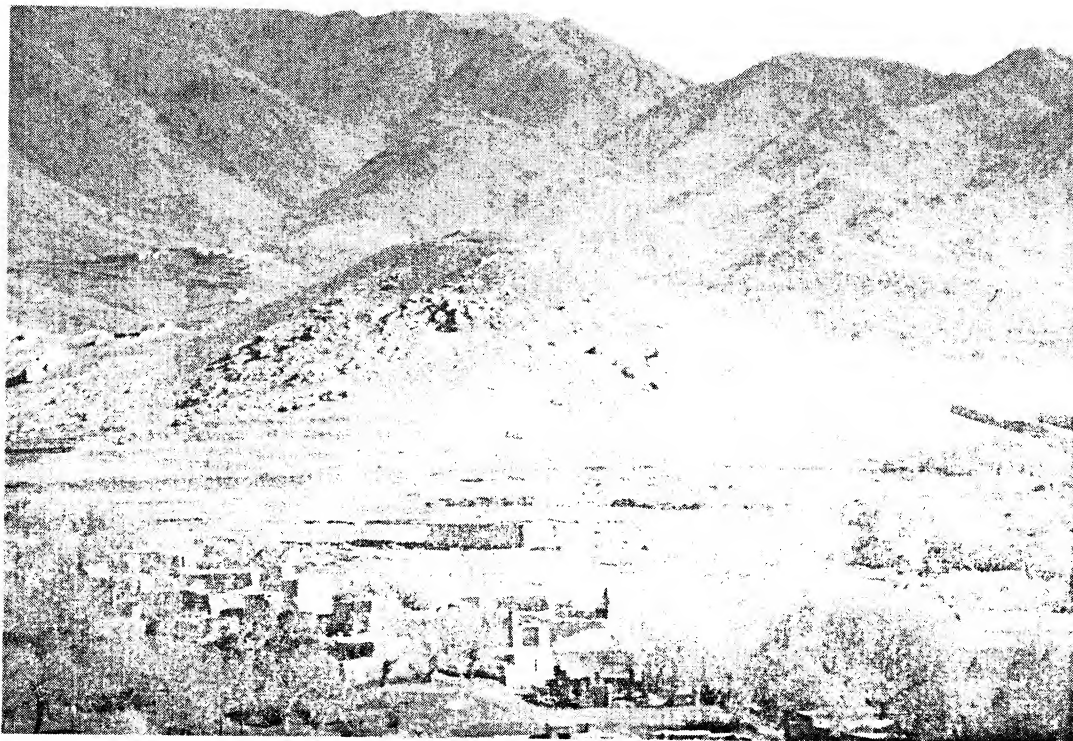
به پیشروی های نظامی یعقوب لیث صفار و بخصوص محمود غزنوی. آنچه قابل یاد داشت میباشد اینست که در جریان حفريات به آتش سوزی بر نخوردیم، این موضوع چنین میرساند که در آبادات محل چوب مورد استفاده قرار نگرفته است.



تصویر ۵۰، تیکر ها (استامپی) بدست آمده ساحه كنجكي (عكاسی ظفر بيمان)

امید که کاوش های دوامدار معلومات هر چه بیشتری را در قسمت سیستم ساختمانی، طرز رهایش راهبین در ساحه، موجودیت بودیزم و همزیستی این فلسفه را با دیگر ادیان وقت در حوزه کابل، پغمان و آنچه که ارتباط میگیرد به عصر یفتلی ها بعد از پایان قرن چهارم میلادی، داده بتواند.





تصوير از ساحه غندی بلوچ (عكاسي ظفر پيمان)

ظفر پيمان

كابل ميزان ۱۳۸

تهیه و نگارش: معاون محقق عبدالصمد قادریان

## گزارش سروی ساحه حمام امام در شهر قدیمی هرات

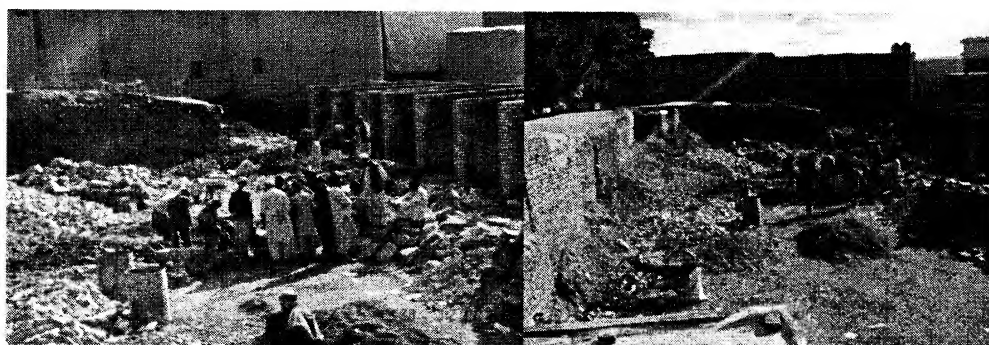
به تاریخ ۵ حوت سالروان، ضمن اولین دیدار با مقامات ذیربط، منجمله جناب شاروال هرات، رئیس اطلاعات و فرهنگ، مدیر عمومی پروژه بین المللی حفظ ابدات تاریخی، دوکتور نجیمی و آقای ژولین نماینده گان بنیاد فرهنگی آغا خان در جلسه اختصاصی در دفتر کار شاروال هرات بر موضوع توقف جریان کار اعمار دکاکین توسط شاروالی هرات بالای ساحه حمام امام زیر بحث گرفته شده و موافقه صورت گرفت تا زمینه سروی ساحه مقدور گردانیده شده و زمینه انجام سانداز مقدماتی فراهم شود. پس از کسب موافقه مراجع ذیربط آن ولایت، و فراهم شدن زمینه، مقدمات کار و تدارک وسایل دست داشته مراجع همکار چون بنیاد فرهنگی آغا خان و پروژه بین المللی حفظ ابدات تاریخی هرات، کار عملی سروی بالای ساحه آغاز یافته و پس از پنج روز به پایان رسید.

ساحه حمام امام بنا بر موقعیت آن (مراجعه شود به عکس هوایی ساحه) در بطن شهر قدیم هرات و نزدیکی به سایر ابدات عمده مربوط به عصر اسلامی (تیموریان و غوریان) از جمله آبد کهنسال مسجد جامع، در مجتمع باستانی شهر قدیم هرات شامل بوده و موقعیت داشته، سروی مقدماتی آن در اولین مشاهدات شواهد تخنیکی را که مشتمل بر خشت های پخته مربع باشد ارائه میداشت.

با مطابقت دادن ساحه با عکس هوایی آن و با برداشتن عکس از ساحه، ضرورت گشایش یک سانداز امتحانی (گمانه زنی) به منظور دریافت بقایای ساختمان ها محسوس می گردید. در راستای برآورده شدن این مامول تصمیم گرفته شد تا سانداز امتحانی در نقاط باز ساحه که

بالای آن مواد ساختمانی موجود نبوده و بنا بر سایر حصص کم ارتفاع تر و دارای خاک کمتر بوده راه اندازی شده و سه سکشن باز گردد.

این سکشن ها با حروف الفبا : الف ، ب و ج نامگذاری شده و پس از اندازه بندی های سه در دو متر ، مراحل خاکبرداری آنها آغاز شد . قابل یاد آورiest که در نخستین ارزیابی ها ، عکس هوایی ساحه موجودیت دو گنبد را در زیر خاک و آوار انبار شده بالای ساحه وانمود می ساخت ( مراجعه شود به عکس هوایی و عکس نمای عمومی ساحه ) . البته بند بودن ساحه توسط ساختمان های جناحی شمالی و جنوبی ، غربی و شرقی و موجودیت مواد تعمیراتی دکانین زیر ساختمان ، امکانات باز نمودن ترائچ های امتحانی را زوایای ساحه قبلاً ناممکن ساخته بود . موقعیت سکشن ها در فواصل ۱۰ متری هم بر گزیده شد ، زیرا در غیر این صورت هر امکان دیگر کاملاً محدود بود .



سانداژ امتحانی در سه سکشن:

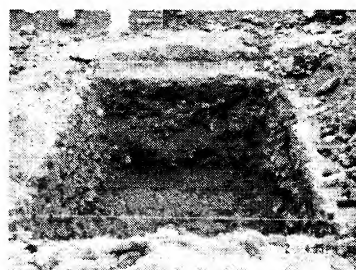
### سکشن الف:



نمای عمومی سکشن الف



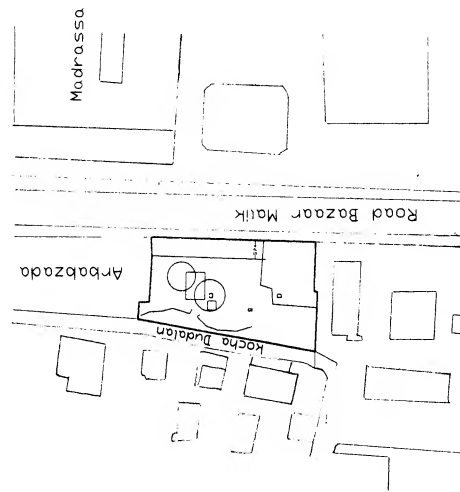
نمای عمق سکشن الف در هشتاد سانتی متری



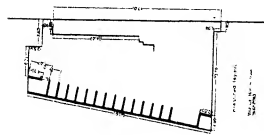
نمای عمومی سکشن الف در عمق نهانی ۱,۵۰ سانتی متر



عکس هوایی  
Aerial photo



طرح نقشه از روی عکس هوایی  
photo drawn layout



طرح اندازه های ایوان  
طرح ایوان

مراحل خاکبرداری این سکشن تا عمق ۵۰ سانتی متری به پیشرفته ولیکن طی این مراحل هیچگونه بقایای ساختمانی به ملاحظه نرسید. مع الوصف از خاک برداشته شده مقادیر معتدابه تیکر پاره های شکسته ظروف جمع آوری شده و در کلکسیون مربوطه سکشن جا بجا گردید که از لحاظ فنی این تیکرها فاقد ارزش بوده به منظور مطالعه بعدی حفاظت شدند، نتایج بدست آمده ازین سکشن طرف توجه خاص نبود. ناگزیری در حصه گزینش موقعیت این سکشن منتج به کشف بقایای بخشی از بقایای کدام قسمت ساختمان حمام نگردید (مراجعه شود به عکسهای سکشن الف).

#### سکشن ب :

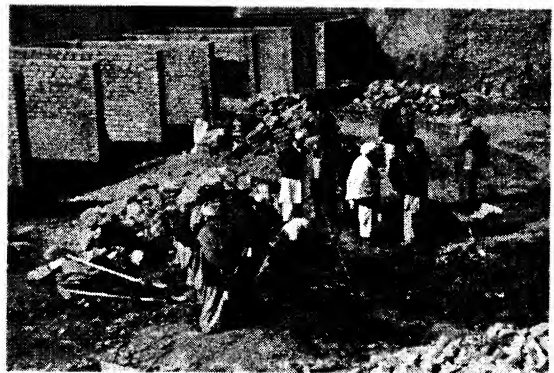
پس از خاکبرداری طی اولین لیبر در عمق ۳۰ سانتی متری، یک قطار منظم خشتکاری با خشت های مربع به تقلید از خشت های دوره تیموری و غوری نمایان گردید. همچنان در همین عمق خشت های نامنظم در سطح بالائی سقف یک کمان هویدا گردید. این بخش در سمت شرقی سکشن موقعیت کسب می نماید در ادامه خاک برداری در عمق بعدی الی ۲۰، ۲ سانتیمتری بخشی از خشتکاری منظم نیمه یک دیوار که در ان یک نل فلزی با قطر نیم انچ جا داشته ظاهر شده و همچنان روی خشتکاری ها در بعضی از حصص با سمنتکاری که یقیناً جدید است پوشانیده شده و در حصص دیگر بامواد دیگر عنعنه وی ساروج ( مرکبی عمدتاً از گچ و خاکستر) پوشش گردیده است (مراجعه شود به عکس های سکشن). نتایج بدست آمده ازین سکشن کاملاً طرف توجه بوده، کشف بخشی از ساختمان حمام بگونه آشکار اقامت ساحه را ثابت گردانیده، مواد ساختمانی ان قسماً در حصصی جدید بوده و در حصصی دیگر دارای قدامت بوده و به تقلید از سبک ادوار تیموری و غوری استعمال شده میباشد. تصور بر ان می رود که در سه جناح دیگر همین کمان دارای نیمه گنبد به گونه مشابه، ساختمانهای از خشت پخته به تقلید از ادوار غوری و تیموری که با ساروج کار گردیده هنوز زیر خاک قرار داشته باشند که در ادامه کاوش های منظم بعدی به ملاحظه خواهند رسید.

حدود سه صد خشت پخته فرو ریخته شده از حصص ساختمان با ابعاد ۲۴ در ۲۴ در ۵

سانتیمتر از سکشن ب دور ساخته شده و در حدود پنج متر مکعب خاک برداشته شد .  
بعد از انجام خاکبرداری بر بالای ساحه پوششی از خیمه به منظور حفاظت آن در برابر  
ریزش باران وسایر خطرات تخریبی قرار داده شد . تیکر های بدست آمده ازین سکشن که  
مطالعه بعدی را ایجاب مینمود در داخل کلکسیون جداگانه جابجا شده و مورد محافظت قرار  
داده شد .



نمای عمومی سکشن ب از زاویه شرق



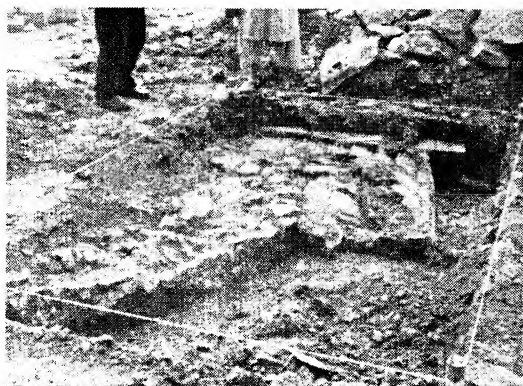
نمای عمومی سکشن ب از زاویه جنوب



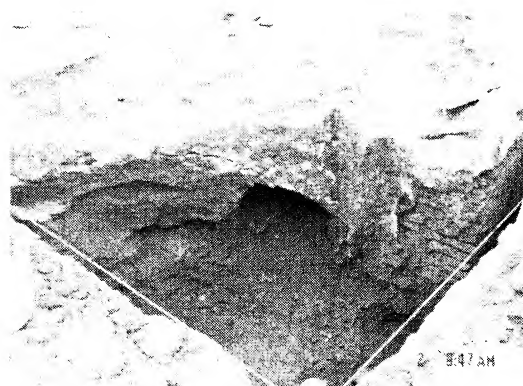
نمای جزئیات سکشن ب از زاویه غربی ساحه در  
عمق بیش از ۵۰ سانتی متر



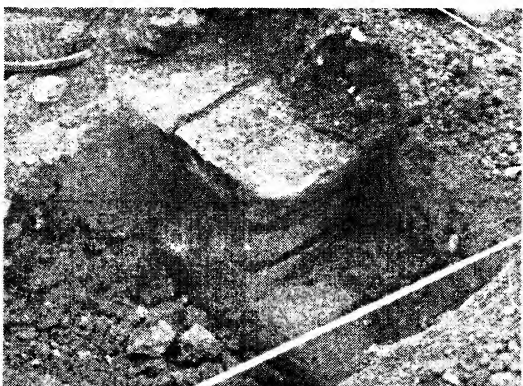
نمای جزئیات سکشن ب از زاویه جنوب غربی  
ساحه در عمق بیش از ۵۰ سانتی متر



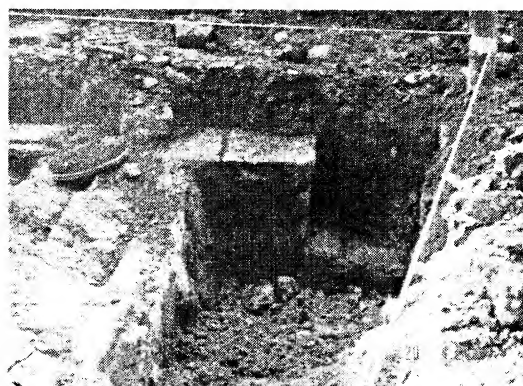
نمای عمومی سکشن ب از زاویه شمال شرقی



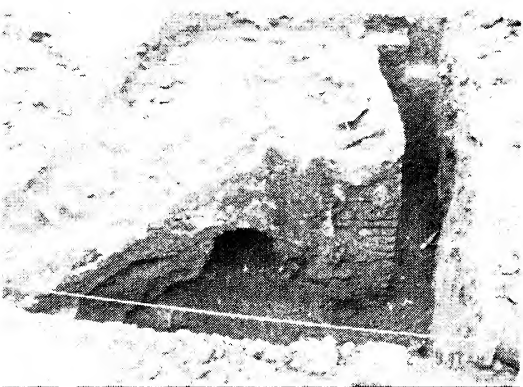
نمای اولین بخش کمان در سکشن ب از زاویه شمال شرقی در عمق ۱۲۰ سانتی متری



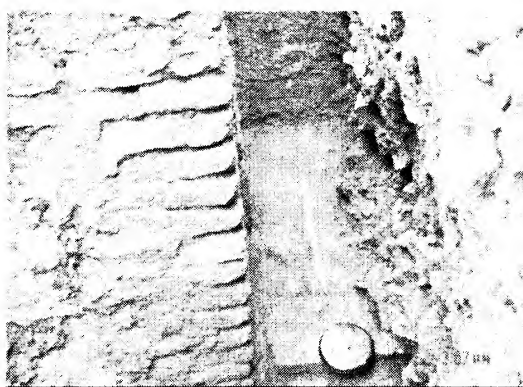
نمای جزئیات خشت کاری در عمق ۸۰ سانتی متری در زاویه شمال غربی سکشن ب



نمای عمومی جزئیات خشت کاری در عمق ۸۰ سانتی متری در زاویه شمال غربی سکشن



نمای عمومی دیوار متصل به کمان در عمق ۱،۲۰ سانتی متری سکشن ب از سمت شرق

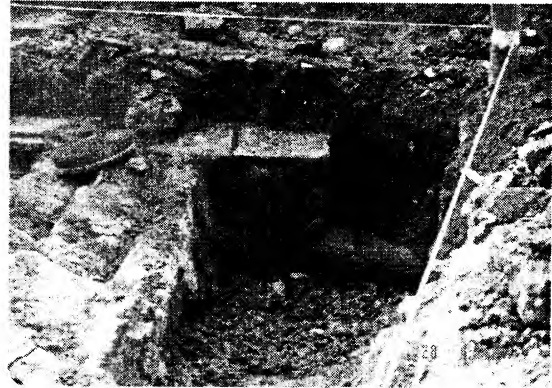


نمای خشت کاری فرش در سمت شمالی دیوار کمان سکشن ب

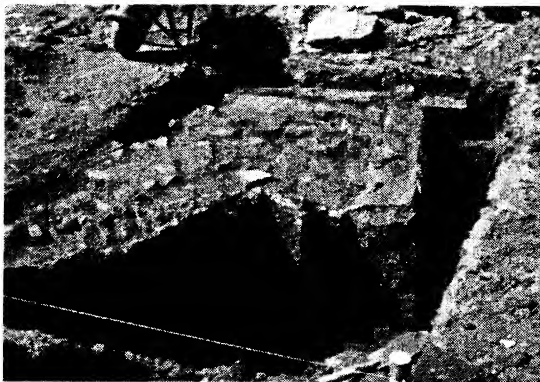




نمای خشت کاری دیوار جنانی کمان در سکشن ب  
از سمت شرق ساحه



نمای خشت کاری منظم با ابعاد  $۲۴ \times ۲۴ \times ۵$  در  
زاویه غربی سکشن ب



نمای عمومی سکشن ب بعد از خاک برداری در  
عمق ۱۵۰ سانتی متری از زاویه شرقی



نمای داخل کمان و مواد پرانه شده سکشن ب از  
زاویه شمال شرقی

### سکشن ج:

با بازگشایی این سکشن در نخستین لایر در عمق ۲۰ سانتیمتری باز هم خشتکاری سقف گنبدی دار یک ساختمان مربع حدود ۵۰، ۲ در ۵۰، ۲ متر به سبک معماری دوره های تیموری و غوری، که قبلاً سوراخ شده و دوباره مسدود گردیده بود، ظاهر شد. قابل یاد اوریست که در موقعیت همین سکشن در گذشته نزدیک به خاطر حفر تهداب کردن کاری صورت گرفته بود



که منجر به برخورد با همین سقف شده و متعاقباً دوباره پوشانیده شده بود (مراجعه شود به عکسهای سکشن ج).

مشاهده داخل ساختمان که مشابهت به یک اطاق را دارد و احتمالاً ذخیره گاه آب حمام را تشکیل میداده، به خاطر نفوذ خاک انبار شده از بیرون مشکلات ایجاد میکرد که مقداری از خاک آن برداشته شد تا زمینه عکسبرداری و اندازه گیری فراهم گردد. در یک قسمت از زوایای این ساختمان خاکبرداری تا آنجایی به پیش برده شد که سطح اطاق ظاهر شود. در یک سمت داخل آن ساختمان، کمان یک معبر که جدیداً سمنتکاری شده به ملاحظه میرسد، سایر حصص دیوارهای این ذخیره گاه آب هم با سمنت پوشانیده شده است که تثبیت های ساختمانی جدید را وانمود میدارد تا از نفوذ آب پیشگیری کرده باشند. در سمت مقابل همین کمان در ارتفاع پایینتر مجرای آب به شکل یک کانال کوچک به ملاحظه میرسد.



نمای سکشن ج بعد از خاک برداری در عمق ۵۰ سانتی متری



نمای سکشن ج با جزییات خشت کاری های منظم در حصه بالایی سقف و گنبد داخلی در عمق ۷۰ سانتی متری



نمای خشت کاری شکل گنبد نمای سقف ذخیره گاه آب در سکشن ج



نمای مجرای آب در سمت شمالی داخل ذخیره گاه آب در سکشن ج



نمای خشت کاری و کمان پلستر شده با سمنت در داخل ذخیره گاه سکشن ج



نمای تثبیت ساختمانی با سمنت با ارتفاع سقف گنبدی داخل ذخیره گاه سکشن ج

### نتیجه :

بر مبنای ارزیابی ها و مطالعات انجام شده بر بالای ساحه باستانی حمام امام که طی سانداز امتحانی در سه سکشن به اجرا در آمد ثابت شد که موجودیت حمام یقینی بوده و حتا در گذشته های نه چندان دور بر وفق روایات محلی موارد استفاده وی نیز داشته است . همین روایات حاکی از آنند که وجه تسمیه آن صبغه مذهبی را کسب نموده و مشهور به ( حمام امام ) تلقی شده است . شاخص های مطالعه شده طی این سانداز در زمینه شیوه های کار معماری بگونه اخص و انمود کننده سبک هایی از مهندسی و معماری به تقلید از دوره های تیموری و غوری بوده و تشبثات ساختمانی را در دوره های بعدی آشکار میگردانند .

### تاریخگذاری :

به تاسی از مطالعه مقدماتی در مورد مواد ساختمانی و سبک معماری بخشی از حمام که ضمن سانداز امتحانی میسر گردید ، چنین بر میآید که تاریخگذاری آنرا میتوان بگونه احتمالی به سه سده پیشین میلادی متعلق دانست و ثبوت این تاریخگذاری در هر صورتی مستلزم انجام کاوش های بعدی سیستماتیک خواهد بود . قابل یاد آوریست که طی کار انجام شده در هر سه

سکشن هیچگونه بقایایی از تزیینات معماری از قبیل کاشیکاری، مقرنس سازی و غیره که در بیشترین ابنيه ادوار اسلامی افغانستان و دیگر ساحات مربوط به عصر اسلامی معمول بوده به ملاحظه نرسیده است.

پیشنهاد:

ادامه کاوش سیستماتیک ساحه حمام امام به منظور در یافت بقایای اصلی ساختمان ان وبه ویژه کشف تهداب های آن و یا در صورت لزوم مرمت و نگهداشت بقایای آن لازمی پنداشته میشود.

طی مفاهمه قبلی با مسوولین بنیاد فرهنگی آغا خان، ایشان آماده گی کامل شانرا به خاطر تمویل همچو کاوشها ابراز داشته اند. از طرف دیگر مطالعات باستانشناسی بعدی ساحه مسایلی را که در حال تحت سوال میباشند پاسخ خواهند داد. همچنان کاوش منظم حمام امام که حتماً منجر به نتایج سودمندی خواهد گردید به غنا مندی بیشتر آبادات دوره اسلامی در هرات خواهد افزود.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

## اخبار باستانشناسی

انستیتوت باستانشناسی در طی سالروان فعالیت های ذیل را انجام داده است:

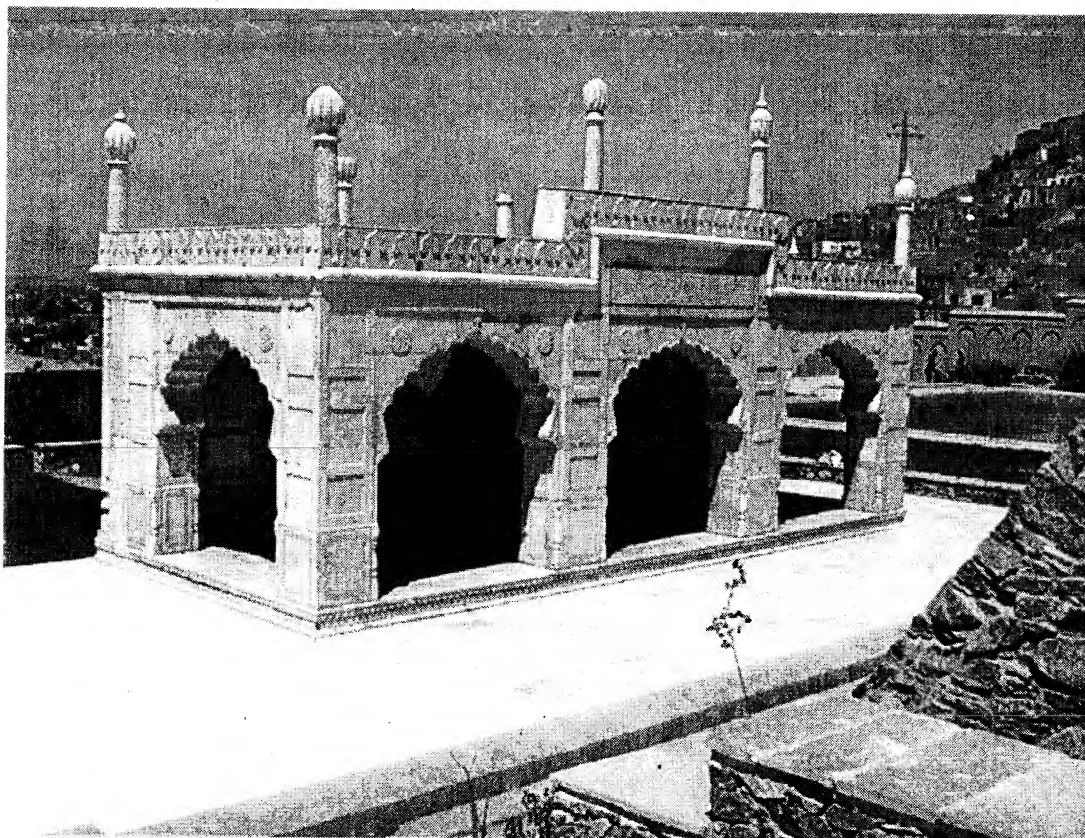
۱- تدریس مضامین مختلف باستانشناسی، اتنوگرافی، موزیم شناسی، اصول و مبادی حفاریات، اساسات نگارش تحقیق که توسط دانشمندان مجرب برای محصلین دیپارتمنت باستانشناسی و اتنوگرافی پوهنتون کابل صورت گرفته که این پروسه از چندین سال بدینسو جریان داشته است. همچنان محصلین آن دیپارتمنت محترم را جهت فراگیری کار عملی در ساحات حفاری شده کابل دعوت نموده و از طرف محققان مجرب این انستیتوت در مورد سروی، اصول حفاریات و سیستم های اندازه گیری ساحه باستانی لکچر ارائه گردیده است.

۲- تدریس از طرف دانشمندان باستانشناسی در مرکز آموزش میراث های فرهنگی صورت گرفته که ممکن همچو پروسه دوام دار باشد.

۳- باز سازی باغ بابر شاه توسط بنیاد فرهنگی آغا خان (A.K.T.C) زیر نظر نماینده گان انستیتوت باستانشناسی و آبدات تاریخی صورت گرفته که تا فعلاً هم کار آن جریان دارد.

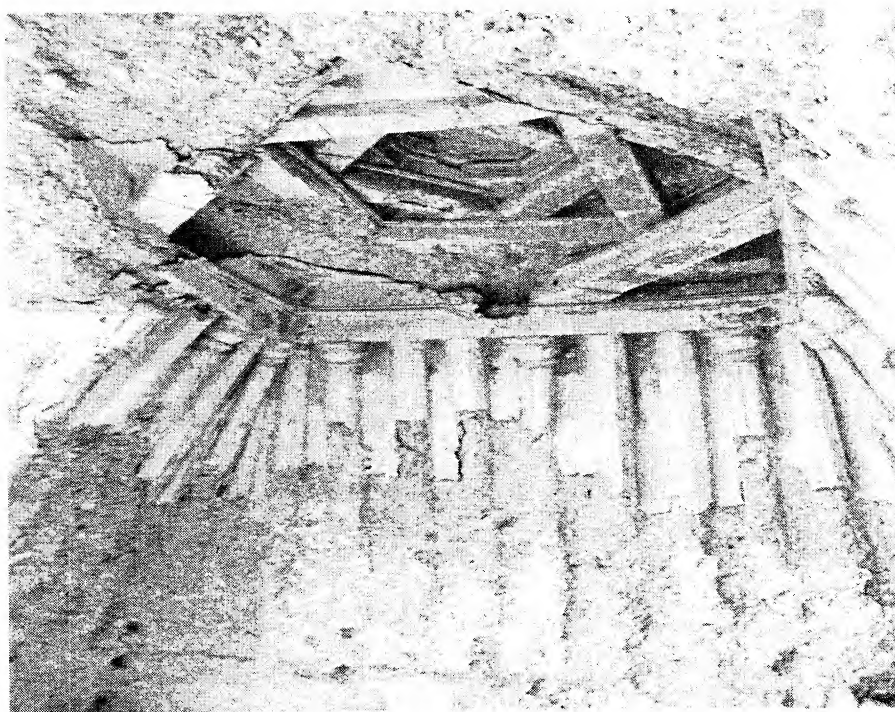
۴- طی سالروان چندین ساحه باستانی کشف و سروی گردیده است، همچنان ساحاتی چون کنجکی پغمان، تپه نارنج کابل توسط تیم مستقل افغان، تپه زرگران ولایت بلخ و تپه الغتا ولایت میدان وردک توسط تیم افغان - D.A.F.A، سروی و حفاریات بعضی ساحات بامیان توسط تیم افغان - جاپان، افغان - D.A.F.A، سروی ولایت هرات توسط تیم افغان - آلمان، سروی و حفاریات اطراف منارجام توسط تیم افغان - کامبرج لندن، انجام گردیده است.

۵- تشکیل قطعه ۰۱۲ بمنظور حفظ ساحات باستانی در چوکات وزارت امور داخله به مصارف بودیجوی وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم (این قطعه در سال ۱۳۸۲ تشکیل گردیده است) که همین اکنون در مناطقی چون: مس عینک ولایت لوگر، تپه خواجه صفا و تپه نارنج کابل، تپه الغتا ولایت میدان وردک، مصروف حفاظت بوده و پوسته های امنیتی را در مناطق یاد شده افراز نموده اند.



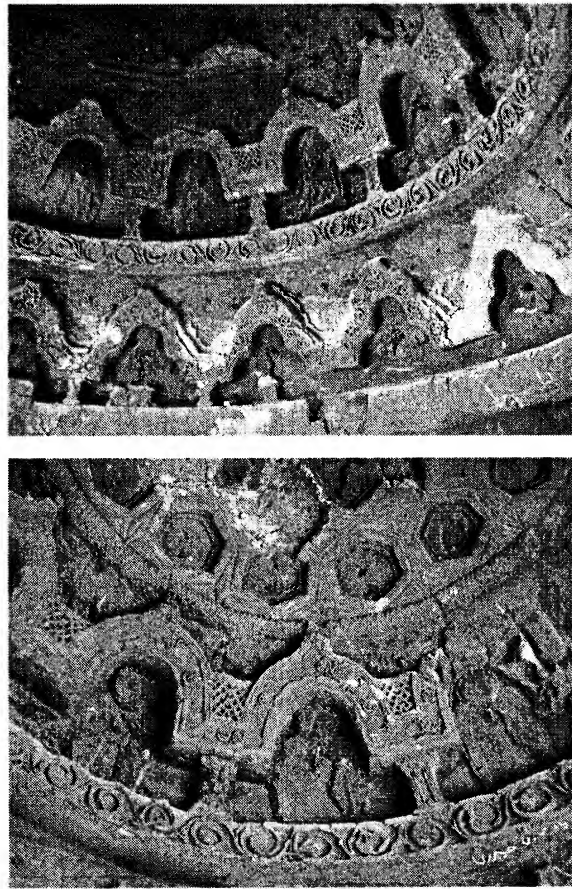
مسجد مرمرین دوره شاه جهانی در باغ بابر که توسط بنیاد فرهنگی آغا خان (A,K,T,C) تحت ترمیم قرار گرفته است (عکاسی کتاب خان "فیضی")

s'agissait à l'origine d'un sanctuaire carré d'environ 4,25m de côté. Il n'en subsiste aujourd'hui que les deux parois nord et ouest, légèrement inclinées vers l'intérieur. Leur partie supérieure est ornée de pilastres qui semblent supporter la voûte à caissons, formée de fausses poutres. Les grottes I à XV servaient, selon les cas, à la méditation, à la réunion de moines ou à la dévotion des fidèles.



12- Le décor en relief de la grotte XV de Bouddha de 55 m.(ph z.paiman)

(Continue)



11- Décor en relief de la grotte XI (ph z.paiman)

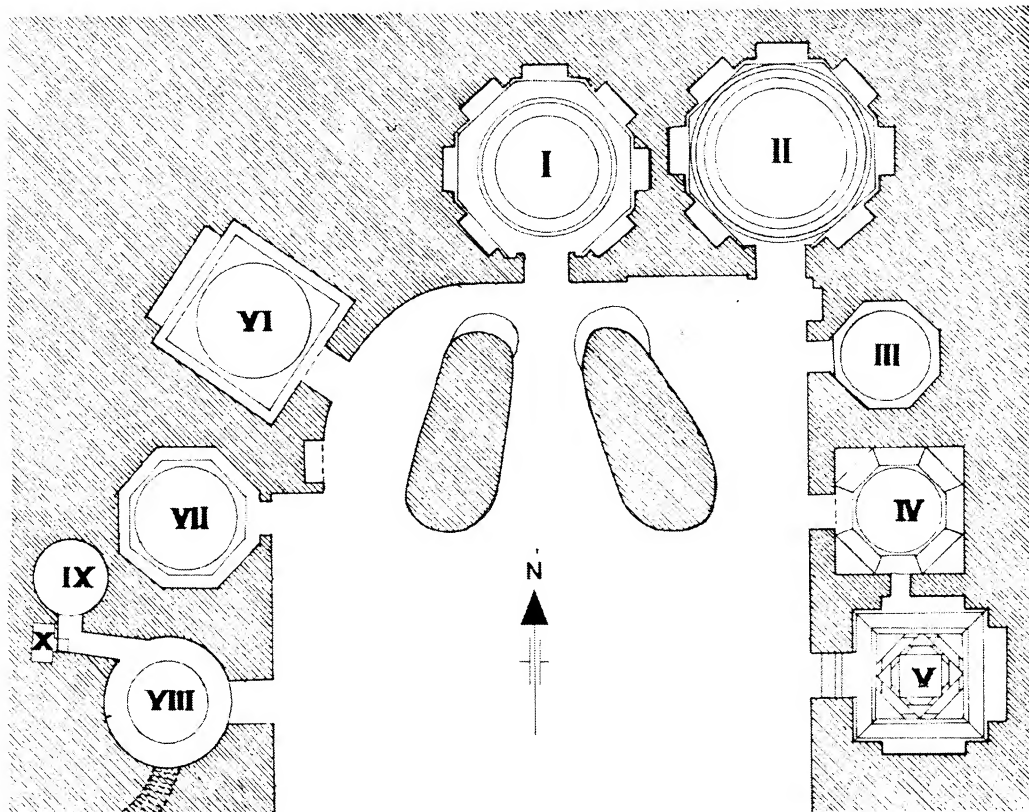
La grotte XI, située à l'est du Bouddha de 55m, profonde de 8 m, ressemble à la grotte I;

elle est octogonale et comporte une coupole à caissons animée d'un décor original en relief, en grande partie conservé, et qui pour le moment a échappé au pillage.

Il nous semble important pour terminer de présenter la grotte XV qui, comme les grottes XII à XIV, se trouve, elle, à une centaine de mètres au-dessus du sol. Située en retrait par rapport au Bouddha de 55m, il



derrière les pieds du Bouddha. Nous suivons ici la numérotation de J. Hackin, bien qu'elle ne présente aucune cohérence par rapport à la disposition des grottes ou à la *pradakshina* (circumambulation rituelle qui s'effectue généralement en tournant vers la droite). Cette grotte, creusée selon un plan octogonal est profonde de 8m. La coupole est décorée en relief de deux bandeaux circulaires et d'une rangée d'arcs trilobés supportés par des colonnes, à l'intérieur desquels il y avait à l'origine un bouddha ou un bodhisattva.



10- Plan des grottes au pied du Bouddha de 55m (d'après J. Carl et Z. Tarzi)



Bouddha de 38m en laiton. Nous avons vu ci-dessus qu'en fait le corps du Bouddha de 38m était probablement recouvert d'une couleur ocre à laquelle le soleil donnait un aspect métallique. De même, les masques ornant les visages des deux Bouddhas prenaient-ils avec le reflet du soleil un aspect doré et brillant qui a trompé le pèlerin. Ces masques pourraient, selon nous, avoir été réalisés dans un tissu orné de fils d'or et, ainsi facilement manipulables, fixés sur une armature de bois. On imagine mal en effet que, étant donné la difficulté d'accès aux visages, il ait été envisageable d'y apporter et d'y fixer d'immenses plaques métalliques.

Ainsi que le rapporte Huian-tsang, le Bouddha de 55 m était abrité dans une niche dont toute la surface était recouverte d'un décor peint, encore visible sur les photos prises avant leur destruction récente, sur un quart de la surface de la voûte et la partie supérieure de la paroi latérale est. Il présente une série d'images de bouddhas et de bodhisattvas assistés par des divinités et deux musiciennes jouant de la harpe courbe.

Une galerie contourne la tête du Bouddha et comporte quatorze ouvertures; sept se trouvent du côté Est et sept autres du côté ouest de la voûte. Elle servaient non seulement à éclairer la galerie mais permirent peut-être aussi l'installation d'un échafaudage pour l'exécution des peintures de la voûte ou éventuellement leur restauration.

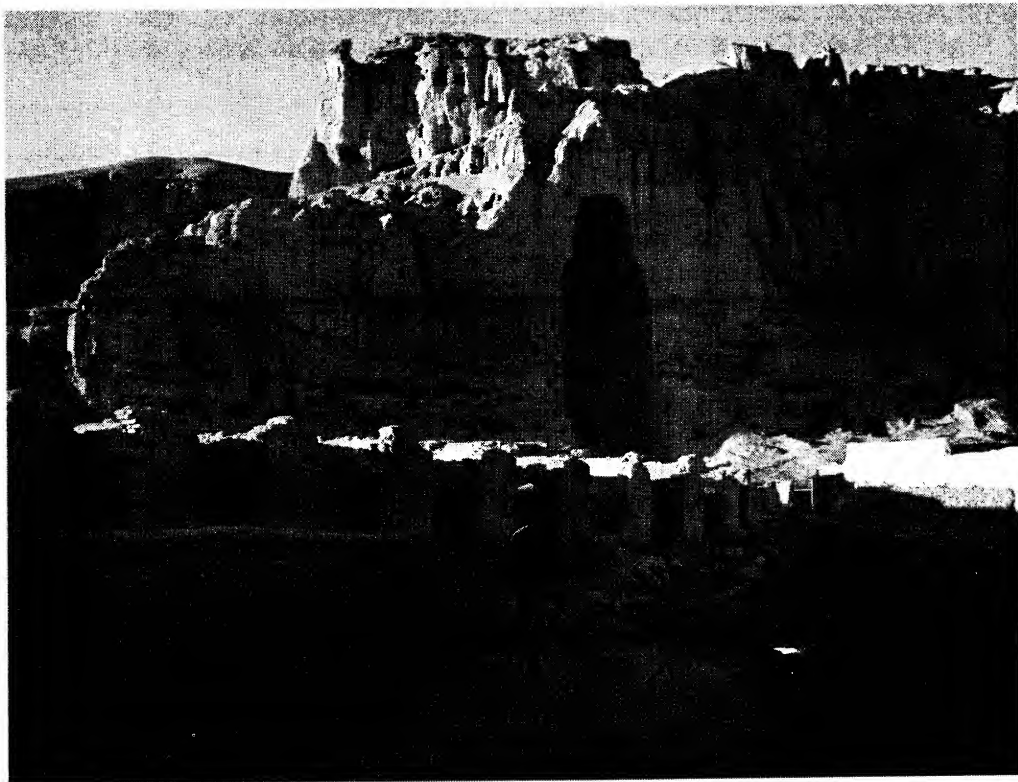
Comme c'est le cas autour du Bouddha de 38m, un ensemble de grottes fut aménagé de part et d'autre de la base de la niche et des pieds et certaines conservent encore une partie de leur décor en relief. La plus remarquable d'entre elles est la grotte I, creusée dans la paroi nord,

Les études comparatives de la forme du Bouddha de 55m, les plis en relief du vêtement monastique le couvrant entièrement, tout en laissant deviner la forme de son corps, évoquent les drapés indiens des Bouddhas de Mathura au nord de l'Inde, à l'époque gupta (4ème-6ème siècle après J.C). Le Bouddha de 55m ne peut être antérieur à ceux de Mathura attribués au 5ème siècle et il ne peut être non plus postérieur à 632, date à laquelle Hiuan- Tsang a visité la vallée de Bamiyan. La statue ne présentant en outre aucune trace de réparation, contrairement au Bouddha de 38m, nous pouvons dire que le Bouddha de 55m fut réalisé en un seul programme de construction, par une équipe d'artisans locaux appartenant à l'école « hephthalo-bouddhique », qui connaissait l'art classique de l'Inde.

A propos des visages des deux Bouddhas, J. Hackin écrit que, « la face du grand Bouddha comme celle de celui de 38m a été l'objet d'une mutilation systématique qui entame profondément la face, a fait disparaître complètement le front, les yeux, les joues et le nez ». Cependant, ainsi que l'indique Z.Tarzi, cette partie des visages fut en réalité soigneusement taillée selon un plan vertical afin d'y placer divers masques, selon les fêtes et cérémonies religieuses. D'ailleurs pourquoi des visages mesurant 6m de haut et 5,50m de large auraient-ils été mutilés de manière aussi régulière ?

Huian-Tsang évoque dans son récit le rayonnement de la couleur dorée du corps du Bouddha de 55 m et des précieux ornements dont il était paré. Il le décrit avec un visage couleur d'or. Pour comprendre ceci, il faut prendre en compte un autre passage de son récit décrivant le

Il s'agissait, jusqu'à sa destruction récente, du plus grand Bouddha debout jamais réalisé. La niche trilobée qui l'abritait est taillée à l'extrême l'ouest de la falaise, à une distance d'environ 750m du Bouddha de 38m. Cette niche mesure 24m de large à sa base et 16m de profondeur. Le corps est plus harmonieusement traité que celui du Bouddha de 38m; les parois latérales et les courbes des lobes sont d'une parfaite symétrie, ce qui montre encore une fois la maîtrise d'exécution des artistes de la vallée de Bamiyan.



9- Vue de Bouddha de 55m (ph z.paiman)

				Balâsh	484-488
				Kawâdh	488-497
				Zamâsp	497-499
				Kawâdh	499-531
		Katûlphe 2	545-567	Khosro 1	531-579
		Fghânish	567-580	Hormizd 4	579-590
		Mazkid kakhan	580-600	Khosor 2	590-627
		Barmouz	??	Yezdegerd 3	632-651
		Ghôzak	?-650		
		Naïzk	650-709		
<b>Les Gouverneurs hephtalites au sud de l'Hindu- Kush</b>					
		Alxon ?	400-430		
		Khingilâ	430-490		
		Toramâna	480-415		
		Mihirakula	415-544		
		Narendra1	570-600		
		Narendra2	600-630		
		Šâhi Tigin	700-?		
		Kêso ou khisro	745- ?		
		Pèroz	871-?		

**Le Bouddha de 55m et les grottes environnantes:**

Kaniška 1	78-101				
Vasiška 1	101-106				
Huviška 1	106-140				
Vâsudiva 1	140-176				
Vâsudiva 2	?				
Kanishka 2	fin 3ème s				
Vâsudiva 3	début 4ème siècle				
<b>Les Rois KIDARITES</b>		<b>Les Rois HEPHTALITES</b>		<b>Les Rois SASSANIDES</b>	
Kidar	milieu	Grumbatès	??-375 ?	Châpour 2	310-379
	4ème siècle	Katülphel	??-378 ?	Ardeshir 2	379-383
Piro	fin 4 <sup>ème</sup>	Hephtal 1	380-425	Châpour 3	383-388
Varahrân	400-410			Bahrâm 4	388-399
				Yezdegerd 1	399-420
				Bahrâm 5	420-438
		Hephtal 2	425-455	Yezdegerd 2	438-457
		Akün	455-480	Hormizd 3	457-459
		Hephtal 3	480-545	Pèroz	459-484



8- Décor de la grotte D1 du Bouddha de 38m (ph z.paiman)

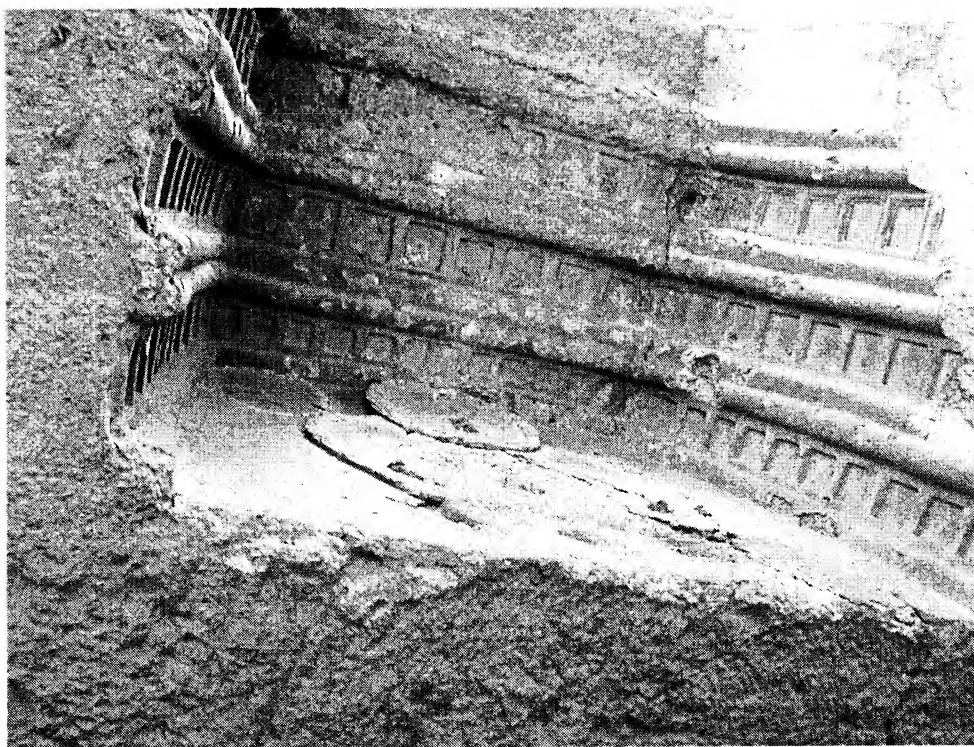
Tableau chronologique (établi par Z. Paiman)

Les Rois KUSHANES					
Kajula kadphisès	??				
Wima Kaktou	??				
Wima kadphisès	début de la 1er siècle				

sassanides, aurait pu être creusée avant ces derniers» (24). Néanmoins, les études récentes montrent que l'exécution de ces peintures ne peut avoir débuté avant le 5<sup>ème</sup> siècle.

---

24- J.Hackin, *L'art indien et l'art iranien en Asie centrale*, Paris, 1939, p. 255-270.



7- décor de la Grotte G2 (ph z.paiman)



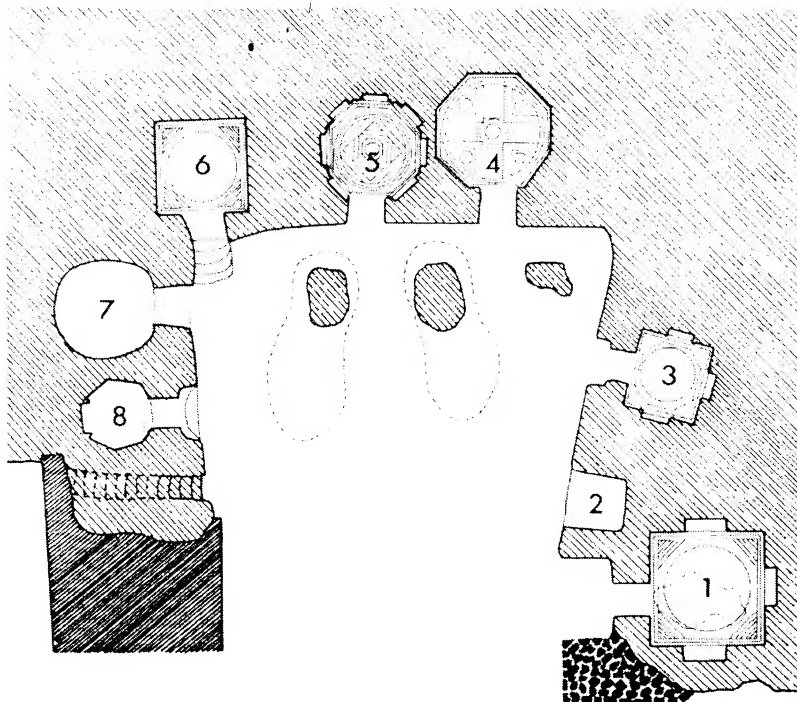
6- Décor de la grotte C de Bouddha de 38m.(ph z.paiman)

Des manuscrits publiés par S.Lévi, diverses têtes, et des fragments de bois sculpté, mis au jour par J. Hackin dans les années 1930, à l'est du Bouddha de 38 m, dans la grotte G, font penser à ce dernier que les grottes les plus anciennes de Bamiyan, sont celles ruinées par un effondrement, visible au pied de la falaise à l'est du Bouddha de 38m. Selon lui, ces sanctuaires datent de la fin du 2ème et du début du 3ème siècle, et leur décor fut exécuté entre le 4ème et le début du 5ème siècle, ajoutant que, «si nous prêtons attention à ces propos, on peut en déduire que la grotte G, malgré la présence d'éléments architectoniques purement

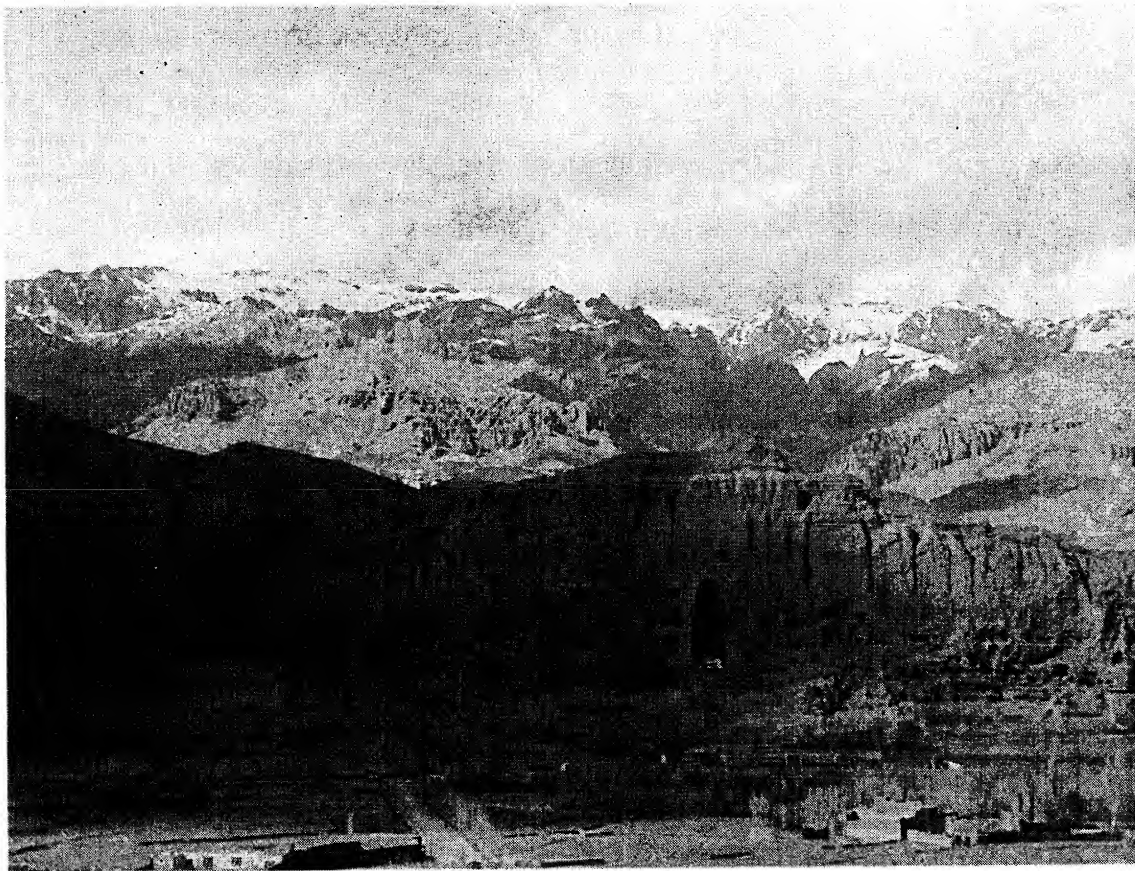




5- décor de la grotte C du Bouddha de 38m (ph z.paiman)



4- Plan des grottes au pied du Bouddha de 38 m (d'après J. Carl et Z. Tarzi)



3 - Le Bouddha de 38 mètres (ph z.paiman)

centrale de la voûte représentait le dieu soleil Surya, sur son char tiré par quatre chevaux blancs, encadré par deux rangées de personnages. Les peintures qui ornaient les parois de cette niche, ainsi que celles de l'ensemble de la vallée, marquées par les influences indienne et sassanide, appartiennent néanmoins selon nous à l'école hephthalite.

Hackin rapporte : « Les grottes les plus anciennes se trouvent dans le voisinage du Bouddha de 35m (38m) et nous amènent à considérer l'ensemble des grottes comme le plus ancien ... comme le prolongement rupestre du couvent de l'ancien roi du 1er siècle de notre ère » (22). La célébrité de ce Bouddha est due au complexe de grottes qui l'accompagnent. Il est probable que les grottes de la partie orientale, liées à ce colosse, et qui sont numérotées B et B1, furent creusées avant l'exécution du Bouddha lui-même, ce qui a obligé à réduire la taille de sa niche afin de protéger et de préserver, la solidité des parois des grottes B et B1 (23).

---

20- Z.Tarzi, *ibid*, p 105.

21- Z.Tarzi, *ibid*.

22- J.Hackin, A.Godard, *ibid*, p 31-33.

23- Z.Tarzi, *ibid*, p 103.

. A l'est de cet endroit, il y a un couvent qui a été construit par le premier roi de ce royaume. A l'est du couvent, s'élève une statue en *t'eou-chi* (laiton) de

*Chi-kia-fo* (Câkya Bouddha) qu'on a représenté debout; elle est haute d'une centaine de pieds. Chaque partie du corps a été fondue à part et, en les réunissant toutes ensemble, on en a formé la statue droite du Bouddha » (trad.S.Julien). D'après B. Rowland, qui se base sur la signification du mot *t'eou-chi* ou *T'u-shi*, le Bouddha de 38 m n'était pas en laiton mais orné

de petites images en métal, fixées aux parois de la niche. Selon nous, Hiuan-tsang a probablement confondu la couleur ocre du vêtement monastique de la statue avec un revêtement en métal, et B.Rowland de son côté n'a pas pu faire la distinction entre des images peintes de Bouddhas assis et la description du pèlerin chinois. S'il s'agissait vraiment de laiton, alors il faudrait penser que le revêtement métallique du Bouddha a été arraché après le passage de Hiuan-tsang, et que le Bouddha a été restauré. Cependant, d'après les études de Z.Tarzi, «des restaurations furent effectuées sur cette statue, mais rien ne permet d'affirmer qu'un tel revêtement en laiton ait existé, comme le prétend Hiuan-tsang» (20). Sa surface ne présente aucune trace d'une telle fixation. Néanmoins, le laiton fut peut-être utilisé, d'après Tarzi, pour la constitution d'une partie du visage, déjà très lacunaire avant la destruction récente des deux Bouddhas (21). D'après les récits des pèlerins, toute la surface de la niche du Bouddha de 38m était peinte. Selon Yâkut, on y voyait « tous les oiseaux créés par Dieu ». La partie

### **Le Bouddha de 38m:**

Le Bouddha de 38 m se trouve dans la partie orientale de la grande falaise et fut taillé dans une niche haute de 41m et large de 16m en partie basse et de 14m en partie haute. On note une certaine maladresse dans l'exécution de la niche, et dans les proportions mêmes du Bouddha, dont la tête est disproportionnée par rapport au torse, de même que les bras et les jambes. Selon Hackin , «Les observations ayant trait aux imperfections que nous avons relevées, tant dans l'aspect de la niche que dans les formes lourdes et maladroites de l'image...» (19). Cependant, **l'imperfection de sa taille ou de sa niche ne peut pas être, selon nous, une preuve d'ancienneté du Bouddha de 38m. En comparant, par exemple, sa chevelure ondulée avec sa représentation dans celle de l'école du Gandhâra, surtout dans la région de Hadda au sud-est de l'Afghanistan, ou encore les plis du vêtement qui couvre le corps de la statue à la manière de l'école gupta, elle-même influencée par l'art du Gandhara, il est possible de dater le Bouddha de 38m entre le 4ème et le 5ème siècle.**

Hiuan-Tsang rapporte : « Sur le flanc d'une montagne située au nord-est de la ville royale, il y a une statue en pierre du Bouddha qu'on a représenté debout; elle est haute de cent quarante à cent cinquante pieds. Elle est d'une couleur d'or qui rayonne de toutes parts, et l'œil est ébloui de ses précieux ornements

---

18- Sur lequel Mr Tarzi fouille de puis 2002.

19- Hackin, Godard, *ibid*, p 11.

chinois date de la même époque et qu'il abritait les moines et les ouvriers pendant les travaux de construction.

A 500m au sud-est du Bouddha de 38m, on constate encore la présence d'un très grand stupa (18). Celui-ci aurait très bien pu appartenir à l'un des dix monastères mentionnés par Huian-Tsang. En 1922, A. Foucher a aussi signalé les restes de deux stupas situés pour l'un, au sud-ouest du grand Bouddha et pour l'autre plus à l'ouest et de l'autre côté de la vallée. Quoi qu'il en soit, à l'exception du stupa ci-dessus, au sud-est du Bouddha de 38m, il est difficile de nos jours de déterminer l'emplacement des autres stupas et des monastères. Cependant, il est possible que les deux mausolées islamiques visibles au bord de la route de l'ancien bazar, situés entre les deux Bouddhas, recouvrent en fait l'emplacement d'un stupa

La plupart des archéologues, se basant sur une série de grottes datées entre le 1er et le 2ème siècle, ont situé la construction des deux Bouddhas debout entre le 1er et le 3ème siècle, c'est à dire durant la période koushane, et plus particulièrement le règne de Kanishka. Le fait qu'au 7ème siècle, Hiuan-tsang mentionne la présence des deux Bouddhas debout, des monastères et du Bouddha couché soulève plusieurs problèmes: celui de la chronologie et surtout de l'emplacement du Bouddha couché et des dix monastères décrits dans son récit. Il faut déterminer plus précisément le début de la construction des deux colosses, de l'ensemble des 12.000 grottes recensées au 16<sup>ème</sup> siècle par Abul Fazl dans son ouvrage *Ain-e-Akbari*, des trois Bouddhas assis, ainsi que celui de la vallée de Kakrak, dont il sera question ci-dessous.

ce couvent que se trouvait réellement le Bouddha couché ainsi que l'affirme Hiuan-tsang, ou s'il s'agissait du couvent royal. Peut être dans l'avenir, des fouilles archéologiques nous permettront-elles de mettre à jour ce couvent.

D'après J. Hackin, « le premier couvent ne fut construit au pied de la falaise qu'en vue de l'exécution du colosse tout voisin, pour servir en quelque sorte d'abri aux moines et aux ouvriers chargés de ces travaux de longue haleine ». Nous pouvons ajouter à cela deux remarques :

1- Nous ne possédons aucune preuve archéologique ni même historique qui puisse déterminer l'ancienneté de ce couvent par rapport aux autres monuments et aux dix monastères décrits dans les textes chinois.

2- il est difficile d'accepter que les moines et surtout les ouvriers aient été logés à 200 ou 300 m des travaux. De plus, si le Bouddha de 38m datait, ainsi que le dit J. Hackin, de la période koushane, c'est-à-dire du 1er-2ème siècle, il y aurait deux hypothèses possibles:

a- il faudrait placer toute la partie orientale de la falaise, y compris ce couvent, à l'époque de Kanishka, ainsi qu'il l'affirme, ce qui, pour nous, n'est pas acceptable car nous n'avons aucune preuve archéologique de ceci.

---

16- M.Elphinstone, vol/3, p 89-91.

17- C.Masson, *Note on an Inscription at Bamiyan*, J.A.S.B, V,1836, p.188, et *Notes on the Antiquities of Bamiyan*, J.A.S.B, 1836, p. 707-720.

b- si l'on considère que le Bouddha de 38m a été creusé au milieu du 1er ou au 2ème siècle, on doit en conclure que le couvent décrit par le pèlerin



une fois de plus que les voyageurs du 19<sup>ème</sup> siècle ont laissé des récits parfois surprenants de fantaisie sur l'histoire de l'Afghanistan. En 1835, Charles Masson poursuivant sa chasse au trésor, passe quelques jours dans la vallée et prétend avoir vu une inscription en pehlevi au-dessus de la tête du Bouddha de 55m (17). Soixante ans plus tard, en 1895, le premier cliché photographique représentant le Bouddha de 38m est publié par J.A Gray, dans son livre « My residence at the court of Amir ». Hiuan-Tsang rapporte, selon la traduction de S.Julien : « Il y a plusieurs dizaines de couvents où l'on compte quelques milliers de religieux de l'école *Choue-tch'ou-chi-pou* (l'école des Lokottaravâdinas), qui se rattache au Petit Véhicule... A douze ou treize li à l'est de la ville, on voit dans un couvent la statue couchée du Bouddha qui entre dans le Nirvâna ; sa longueur est d'environ mille pieds » (un pied = 30 à 33cm). Paul Pelliot, dans sa propre traduction du texte, écrit : « à deux où trois li à l'est de la ville (royale), dans un *k'ie-lan* (sangharama), il y a une statue couchée du Buddha qui entre dans le nirvâna, longue de plus de mille pieds ». Les archéologues se sont basés sur le texte du pèlerin chinois pour localiser le Bouddha couché par rapport à la ville royale. Mais, selon nous, la différence entre les deux traductions pose un problème majeur d'identification de l'emplacement de la ville royale et du Bouddha couché. Hiuan-Tsang mentionne, outre les deux Bouddhas de 55 et 38m, un Bouddha couché, un grand temple et dix monastères. D'après sa description, telle qu'elle est traduite par Pelliot, le couvent se trouverait entre les deux grands Bouddhas. Cet emplacement est à présent complètement recouvert par des éboulements. Reste à savoir si c'est dans

persarum et parthorum et medorum religionis historia », publié en 1700. Hyde, se référant à des textes persans, mentionne les noms attribués aux deux colosses de Bamiyan: « xing Bott, le Bouddha blanc et son disciple surx bott, le Bouddha rouge ». En effet, ces deux noms apparaissent pour la première fois au 11<sup>ème</sup> siècle, sous la dynastie des Ghaznavides, dans les écrits persans dus au grand poète Ounsouri et au philosophe et historien Al-Biruni.

En 1798, Francis Wilford, dans « On Mound Caucasus, Asiatick Researches, 1798 »<sup>(15)</sup>, consacre quelques pages aux Bouddhas de Bamiyan et ajoute que les deux colosses étaient considérés par les bouddhistes comme des représentations de Shah-mhama et son disciple sal-sala. Ces deux noms d'origine persane sont encore courants de nos jours dans la tradition populaire de l'Afghanistan. En 1814, Mountsuart Elphinstone répète que les idoles de

---

15-F. Wilford, *On mount Caucasus, Asiatic Researches*, vol. VI, 1798, p. 462-468.

Bamiyan sont liées au culte de Boodh: «Je ne terminerai pas ma notice sur les Hazauhs sans dire un mot des célèbres idoles colossales de Baumiaun, qui se trouvent dans leur pays. Les principales de ces idoles sont au nombre de deux, elle représentent l'une, un homme et l'autre une femme. La première a 60 pieds de hauteur, et la seconde environ 40 ; le dieu est coiffé d'un turban; une de ses mains est placée sur la bouche, l'autre sur sa poitrine. Les environs sont remplis de grottes, mais on ne dit pas qu'elles renferment des figures ou des inscriptions.» <sup>(16)</sup> Les commentaires de Francis Wilford et Mountsuart Elphinstone montrent



2- Vue générale de la falaise (ph z.paiman)

L'appellation d'école artistique « irano-bouddhique » ne nous semble pas acceptable, même s'il est évident qu'on ne peut pas ignorer l'influence sassanide dans les peintures des niches des deux Bouddhas.

### **La falaise aux Bouddhas.**

Thomas Hyde est le premier Européen qui ait mentionné les deux Bouddhas de Bamiyan, dans une notice figurant dans « Verterum

bouddhiques aux Koushanes, et les peintures murales ornant l'intérieur des grottes et les niches des deux Bouddhas, à l'école irano-bouddhique. Il ignore donc complètement la présence des Hephtalites dans la vallée, à partir de la fin du 4ème siècle.

De nos jours encore, les spécialistes ne reconnaissent pas l'existence d'une l'école locale hephtalite de peinture et de sculpture, et malgré la domination exercée par cet empire sur toute l'Asie centrale, l'Afghanistan actuel, et le nord-ouest de l'Inde, entre le 5ème et le 8ème siècle, celui-ci n'est pas reconnu en tant que pouvoir politique. Pourtant, comment imaginer qu'un tel empire n'ait suscité le développement d'aucune école artistique, et comment prétendre que les Hephtalites, qui constituèrent une partie des habitants de la région nord-est de l'Afghanistan (Badakhshan actuel), n'ont amené que la destruction ? Leur importance historique et artistique doit au contraire être désormais reconnue.

12- A.Foucher, *Notice archéologique de la vallée de Bamiyan, J.A, avril-juin 1923*,  
p. 352-368.

13- Z.Paiman, *ibid.*

14- R.Ghirshman, *Les Chionites-Hephtalites, pp. 82 et suivantes.*

### **L'école artistique de Bamiyan .**

L'école artistique de Bamiyan se serait développée, selon J.Hackin (11) et la plupart des archéologues, sous le contrôle des artistes sassanides et indiens, la réalisation des sculptures s'effectuant, selon eux, entre le 1er et le 4ème siècle.

Or, les études récentes (11bis **voir Z.Tarzi**) des peintures murales ornant les niches des deux Bouddhas de 55 et 38m, des grottes creusées dans cette falaise, ainsi que celles des vallées de Kakrak et de Foladi, datent ces ensembles entre le 5ème et le 8ème siècle.

Après le voyage à Bamiyan d'Alfred Foucher et de son épouse (12) en novembre 1922, André Godard avait commencé l'étude des grottes entre août et octobre 1923 et le résultat de ses études, plans des grottes, copies de peintures et photographies, constitua par la suite la base des travaux de J. Hackin. Selon celui-ci, Bamiyan doit à la dynastie des Koushans, surtout au plus célèbre de ses souverains, Kanishka, au 1er siècle après J-C, la fondation et le développement du bouddhisme dans la vallée. J.Hackin distingue deux phases de développement artistique sur le sol de Bamiyan :

- a - l'école gandharienne sous les Koushanes (1er-3ème siècle).
- b - l'influence de l'école iranienne sous les Sassanides, à partir de la deuxième moitié du 4ème siècle.

Il considère que, avec l'avancée militaire des Sassanides vers l'est et leur installation dans la région, Bamiyan subit leur influence directe, qui se traduit par un art qualifié

d' « irano-bouddhique ». Il attribue, d'une part, les monuments

période très critique de l'histoire de l'Afghanistan, au 4ème siècle. A partir de 380, alors que Hephtal I monte sur le trône, s'ouvre une nouvelle page de histoire de l'Afghanistan actuel et de l'Asie centrale. A cette époque, les Sassanides sont en guerre sur la frontière nord-est de leur empire contre les Hephtalites, et à l'ouest contre l'empire du Byzance. Il nous semble donc qu'il ne leur était pas possible de s'engager de surcroît militairement dans une région montagneuse et inaccessible comme la vallée de Bamiyan, d'autant plus que celle-ci était sous le contrôle des Hephtalites. En effet, ainsi qu'en témoignent les textes chinois et l'archéologie, à partir de la fin du 4ème et au début du 5ème siècle, plus précisément vers la fin du règne de Hephtal I et au début de celui de Hephtal II (425-455) (13), le nord et le sud de l'Hindu-kush, la vallée de Bamiyan, étaient dominés par l'empire hephtalite. Certains textes historiques chinois et byzantins précisent que la guerre des Hephtalites contre les Sassanides sous Yazdeguerd I (399-420) et Bahrâm V (420-438) fut un désastre militaire pour les Sassanides et que durant cette guerre, une bonne partie du territoire sassanide fut occupée par les rois hephtalites (14). Comment historiquement pourrait-on donc accepter l'idée d'une occupation militaire conjointe de la région de Bamiyan par les Sassanides et les Hephtalites?

C'est sous le règne de ces derniers que la construction des grottes et des grands Bouddhas de la vallée commence, selon nous.

---

10- Z.Paiman, *L'empire des Hephtalites*, 2000 (en persan).

11- J.Hackin et A. Godard, *Les antiquités bouddhiques de Bamiyan*, 1928.

Tabari nous rapporte que sous les Abbassides, les membres de la dynastie de Bamiyan, ainsi que d'autres princes d'Asie centrale, occupaient des postes importants à la cour de Bagdad et un « shir » de Bamiyan avait été nommé gouverneur du Yémen. Selon le même auteur, il y avait encore des « idoles » à Bamiyan ainsi qu'un grand « temple », (Shâr-e-Gholghola).

Ce temple fut détruit par Yakublaïs Saffar, et les idoles furent envoyées à Bagdad. Al Mukaddasi, géographe et historien arabe du 10<sup>ème</sup> siècle, place la ville de Bamiyan sur une montagne et la décrit comme de petite taille. Selon Yaqubi dans *Kitab al-Buldân* et Yakut (13<sup>ème</sup> siècle), la ville proprement dite n'était entourée d'aucun mur; cela nous montre qu'elle ne pouvait être la capitale du royaume de Bamiyan.

Les données archéologiques et les textes anciens concordent pour placer l'arrivée au pouvoir des Hephtalites avec à leur tête Grumbatès, dans le nord de l'Afghanistan, vers 364 après J.C. Il faut rappeler que la chute des Kidarites, dont la capitale était Balkh, fut provoquée par la montée au pouvoir des Hephtalites qui guerroyèrent contre les Sassanides au côté des Kidarites, avant de soumettre ces derniers (10). L'arrivée au pouvoir des Hephtalites à Balkh, coïncide avec l'avancée militaire des Sassanides, sous Shapour II (310-379) du côté ouest, et l'empire gupta alors sous l'autorité de Samudragupta (335-375), au sud-est. Cet événement fut une menace pour les deux empires sassanide et gupta, et coïncide avec une

Christensen, le mot « shir où shêr et shahragh, dérivent de la racine xšay où xšaurya, veut dire aussi « roi, souverain », « gouverneur »(9).

On connaît mal la situation politique et militaire de la dynastie hephtalite dans la région de Bamiyan, au 8ème et au 9ème siècle, et leur relation avec les gouverneurs arabes, qui se

trouvaient au nord de l'Hindu-Kush et dans la région du Séistan actuel, au sud-ouest de l'Afghanistan. On sait qu'à partir de la fin du 9<sup>ème</sup> siècle, régnait au Séistan la dynastie des Saffarides et, ainsi que le rapportent les écrits persans d'Al-Biruni (né en 973), et *L'histoire de la région du Séistan, Hudûd al-âlam* (« Des limites du monde »), tous deux ouvrages anonymes du 10ème siècle, ou encore *Tabakât-e-Nâsiri* de Jouzjani (1279), Bamiyan a été envahi pour la première fois par une armée musulmane, sous le règne de Yakublaïs Saffar (867-879), fondateur de la dynastie. Si on se base sur les données des historiens et géographes arabes, notamment Yaqubi et Tabari (9<sup>ème</sup> siècle), Bamiyan faisait partie du Tokhârestân, mais géographiquement et administrativement était plutôt contrôlé par le gouverneur du sud de l'Hindu-Kush, comme le confirme al-Istakhri (10<sup>ème</sup> siècle), qui précise que le district de « amal » (Bamiyan) fait partie des pays du sud de l'Hindû-Kush comme les villes de Parwan, Kaboul et Ghazna.

7- E.Chavannes, *Documents sur les Tou-kiue*, p 160-162.

8- E.Chavannes, *ibid* et Pillio, voir Tarzi, *ibid*.

9- A.Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, p 501 note 5.



Hiuan-tsang , lors de son passage à Bamiyan en 632, était probablement un centre militaire et administratif de la partie orientale du royaume. T'ang-Tchou rapporte : «Il y a dans ce royaume quatre ou cinq grandes villes, une rivière coule vers le nord et se jette dans le fleuve *Ou-hou* (oxus)», la rivière qui traverse le Dara-i- shekari, la « vallée du chasseur ». «Au début de la période *Tcheng-koan* (627-649), le pays de *Fan-yen* envoya une ambassade qui vint rendre hommage à la cour» (la cour de l'empire chinois). A cette période, selon nous, l'autorité des Tou-kiue (Turcs occidentaux) est inexistante dans la vallée de Bamiyan, ainsi d'ailleurs que dans le nord de l'Afghanistan ; ce sont les Hephtalites qui possèdent le pouvoir politique et militaire, et c'est probablement à partir de cette période que les rois de la vallée sont connus sous le nom de « shirs de Bamiyan ». Ce témoignage historique montre que le royaume de Bamiyan avait son indépendance politique et militaire, alors que débutait l'école artistique de la vallée de Foladi. D'après les textes de l'historien et géographe arabe Yaqubi (mort en 897), les princes de Bamiyan portaient le titre de « shir » ou « shâr » sous le calife abbasside al-Mahdi (775-785). Selon le même auteur, ces princes commencèrent à adopter l'islam sous le règne du précédent calife, al-Mansur (754-775). Le mot « shir », mentionné pour la première fois dans le *Kitab al-Buldân* (891) ou Livre des pays, de Yaqubi, fut traduit par «lion» par les historiens persans et occidentaux. La racine du mot est d'origine sanskrite et si « shir » en persan signifie couramment «lion», il faut le traduire ici par « roi ». En effet, le mot dérive du sanskrit védique « kshatriya » qui signifie « guerrier », « seigneur » et « roi », et d'après

la partie consacrée aux Tou-kiue occidentaux, la région de « *Fan-Yen* (Bamiyan), aussi appelé *Wang-Yen*, ou encore *Fan-Yen-na*. Il est à côté des montagnes *Se-pi-mo-yun*» (7). Il faut préciser que son récit reprend simplement ceux de voyageurs. Selon nous, ou il y a une erreur de traduction ou l'auteur chinois de ce texte n'ayant aucune connaissance géographique de Bamiyan, au lieu de situer la région entre deux montagnes, la place probablement, vu l'emplacement des deux grands Bouddhas, du côté nord, c'est à dire des montagnes *Se-pi-mo-yun* (Hindu-Kush). «Au nord-ouest, il touche au *Hou-che-kien*, (Djouzdjan) ; au sud-est, il est limité par le *Ki-pin* (Kapisa)... Il est limitrophe du *T'ou-ho-lo* (Tokharestan). Ce pays est froid; les habitants demeurent dans des cavernes» (8). Cet auteur décrit donc Bamiyan sans constructions, par ignorance, car avec un centre religieux qui abritait plus de mille moines et une telle importance commerciale, comment n'y aurait-il pas eu de bâtiments en briques, en dehors de la «ville royale», obligeant les habitants à vivre dans des grottes ? Il faut rappeler, en outre, que l'implantation des temples ou des monastères s'effectuait toujours non loin des établissements urbains, afin que ceux-ci nourrissent la communauté monastique. Il faudrait donc remplacer « les habitants » par « les moines » demeurent dans des cavernes. «Le roi a pour capitale la ville de *Lo-lan*», ajoute T'ang-chou. La capitale du royaume de Bamiyan doit, à notre avis, être recherchée loin de la ville actuelle de Bamiyan, vers l'ouest, probablement entre Yakaolang, situé à une centaine de kilomètres, et la région de Feroz Koh, la « montagne de la victoire ». Par contre, la ville royale mentionnée dans le texte du célèbre pèlerin chinois

complet qui nous soit parvenu : «Le royaume de *Fan-ye-na* (Bamiyan) a plus de 2000 li d'est en ouest, et plus de 300 li du nord au sud ; il est situé à l'intérieur des montagnes neigeuses. Les gens, profitant des vallées montagneuses, y vivent dans des villes suivant les possibilités (des lieux). La grande capitale du royaume s'appuie à la falaise de la montagne et franchit la vallée ; elle est longue de six à sept li. Au nord, elle est adossée à la roche escarpée. Ce pays a du blé d'hiver, mais peu de fleurs ou de fruits; il est propice à l'élevage du bétail et abondant en moutons et en chevaux. Le climat est très froid ; les mœurs y sont rudes ; on s'y vêt beaucoup de fourrures et de lainages grossiers, qui sont aussi des produits du pays. L'écriture, les croyances, les usages monétaires y sont les mêmes qu'au pays de *Tou-ho-lo* ( Tokharestan) (6) ».

---

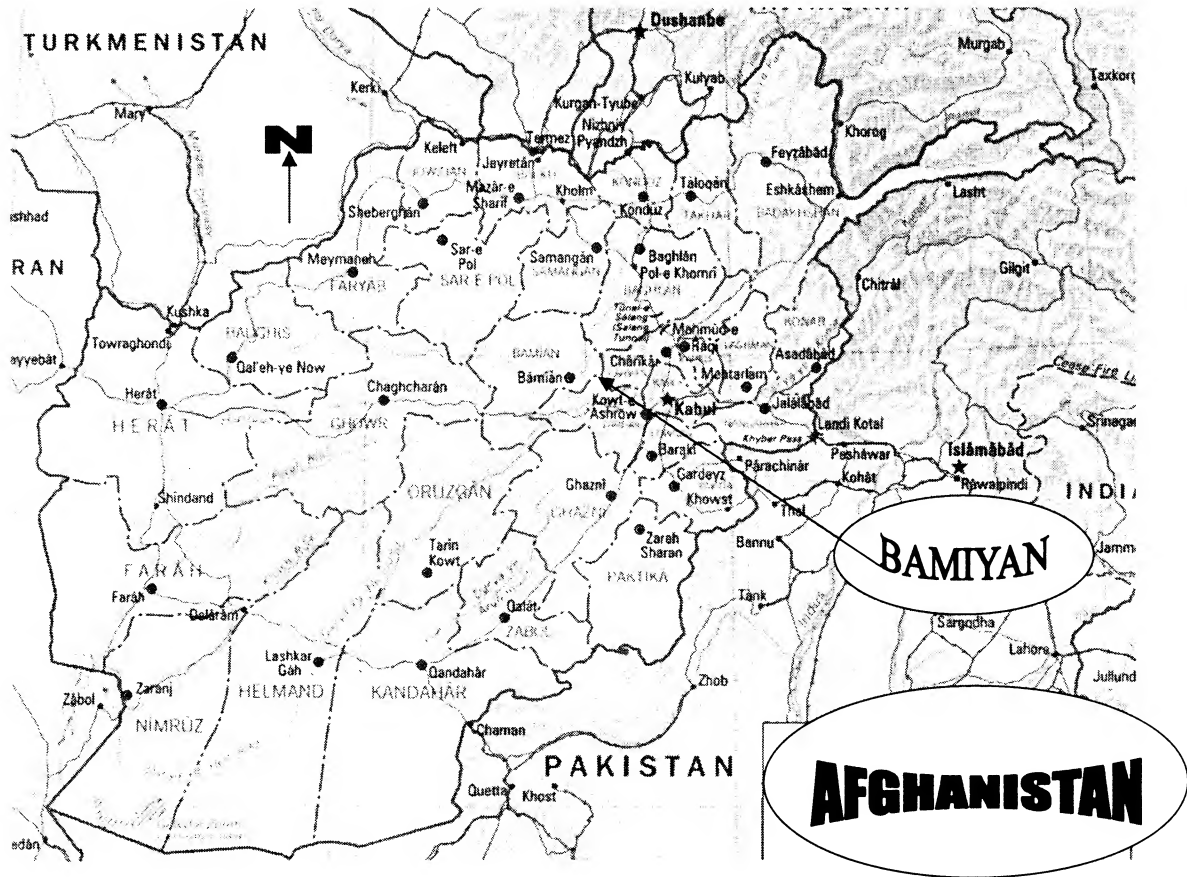
5- J.J.M de Groot & J. Marquart, *Das Reich Zabul und der Götter von 6-9 Jahrhundert*, p 248-250.

6- Voir P.Pelliot dans Z. Tarzi, *L'architecture et le décor rupestre des grottes de Bamiyan*, p 177-179 et Hackin, Godard, *Les antiquités Bouddhiques de Bamiân*, T/2, p 75-78.

Il semble que Hiuan-tsang n'ait pas su faire la différence entre la monnaie du Tokharestan et celle du royaume de Bamiyan. N'oublions pas en effet qu'au 7ème siècle, la vallée de Bamiyan avait sa propre monnaie et que d'autres textes font état du "shir-e-Bamiyan", le "roi de Bamiyan", qui frappe monnaie. Il est probable que les monnaies des deux royaumes étaient échangées et utilisées librement dans chacun de ceux-ci (Bamiyan et Tokharestan).

T'ang-chou (658-661) dans des écrits traduits par E. Chavannes cite, dans

Le pèlerin coréen Houei-tchao, dans son récit qui date de 727, emploie à deux reprises le mot *Fan-yin*, *fan* correspondant à *bam* et *yin* à *yan*.



1- Carte géographique de l'Afghanistan

Selon Groot et Marquart, l'ancienne prononciation de Bamiyan était Bami-jan-na, mais ils ne justifient pas leur affirmation (5). Derrière ces divers noms donnés à Bamiyan au fil des siècles, pourrait se cacher un nom sanskrit, Brahma-Yâna. Malheureusement, aucune recherche n'a été effectuée jusqu'à présent, par manque d'intérêt scientifique, pour trouver l'origine du nom de Bamiyan et les vestiges archéologiques antérieurs à la période bouddhique qui existent très probablement dans cette vallée.

Le récit de voyage du célèbre pèlerin chinois Huian-tsang (7<sup>ème</sup> siècle après J.C), traduit par Stanislas Julien, puis Paul Pelliot, est le plus

l'empire sassanide à l'ouest (2). Néanmoins, le site n'a pas encore livré de témoignages archéologiques antérieurs au 5<sup>ème</sup> siècle.

L'histoire de la vallée est mal connue, car les textes anciens, les voyageurs, les archéologues et les historiens depuis 1924, ont tous focalisé leur attention sur la falaise des deux Bouddhas. Cette vallée promet donc encore, selon nous, d'importantes découvertes historiques et archéologiques, les textes des pèlerins chinois et historiens arabes décrivant tout un complexe de monuments bouddhiques.

### **Bamiyan dans les textes anciens**

Bamiyan apparaît dans les textes chinois sous les noms de *Fan-Yang*, *Fan-yen*, *Fang-yen* et *Fan-yen-na*, et sous celui de Bamican dans un texte persan du 10<sup>ème</sup>-11<sup>ème</sup> siècle ap. J-C (4). Sa plus ancienne mention se trouve dans un texte chinois, le *Pei che*, du 5<sup>ème</sup> siècle après J-C, où il est dit que le royaume de *T'ou-hou-lo* (le Tokharestan) est à 12000 li (un li = 550m) du royaume de *Fan-Yang* (Bamiyan) qui se trouve à l'est, et le royaume de *Si-wan-kin* (Samarkand), qui est à l'ouest. Il faut préciser qu'en réalité les régions de Bamiyan et de Samarkand sont respectivement situées au sud et au nord du Tokharestan qui, à cette époque, s'étendait sur une grande partie de la rive gauche et de la rive droite de l'Amou Darya ou Oxus des Grecs, donc le sud et sud-est du Tadjikistan, ainsi que le nord de l'Afghanistan, c'est-à-dire les régions du Badakhshan, Takhar et Kounduz

1- Z. Paiman. Découvertes à Kaboul, *Archéologia*, février 2005, n° 419, p. 24-39.

2- Voir le tableau chronologique, p.14.

4- Jouzjani, *Tabakat-e- Nasyri*, Kaboul, 1964 (en persan).

## BAMIYAN

### Sous l'Empire des Hephtalites.



La vallée de Bamiyan ne mesure qu'une quinzaine de kilomètres d'est en ouest et deux à trois kilomètres selon les endroits, du nord au sud. Quatre autres vallées possédant des architectures et des excavations similaires à celles de Bamiyan débouchent à l'est et à l'ouest (Ahangaran, Kakrak, Foladi et Ajdahar). Le site, qui se trouve à plus de 2000 mètres au-dessus du niveau de la mer, est encaissé entre deux chaînes de montagnes neigeuses, l'Hindu-Kush au nord et le Koh-e-Baba au sud. La présence des cols donnant accès à cette vallée a permis à Bamiyan de devenir l'un des plus grands centres commerciaux et religieux du pays et le site est devenu une halte obligatoire pour les voyageurs, commerçants et pèlerins. La vallée, vu sa position et sa situation géographique exceptionnelle, accueillit probablement le bouddhisme à partir du 2ème siècle après J.C, mais les multiples grottes destinées aux moines et les deux Bouddhas de 55 et 38m évoqués ci-dessous témoignent de l'apogée de ce courant à partir du 5ème siècle, non seulement dans la vallée de Bamiyan mais sur l'ensemble du territoire de l'Afghanistan actuel et de l'Asie centrale (1). A partir de cette époque ou sans doute avant, Bamiyan joua un rôle très important dans les échanges culturels et commerciaux entre la Bactriane, l'Asie centrale et le Turkestan chinois, au nord de l'Hindu-Kush, la région de Kaboul et du Kapisâ, le Gandhâra (situé de part et d'autre de la frontière entre l'Afghanistan et le Pakistan), au sud de cette chaîne, et

اشتراک سالانه :

داخل افغانستان ۱۵۰ افغانی

خارج کشور ۱۰۰ دالر امریکائی

محصلین و متعلمین ۷۵ افغانی

قیمت یک شماره : ۵۰ افغانی

هیات تحریر :

پوهاند دوکتور محمد سرور "همایون"

پوهاند رازقی "نریوال"

معاون سر محقق عبدالواسع "فیروزی"

معاون سرمحقق میر عبدالرووف "ذاکر"

پوهندوی عصمت الله "عثماني"

محقق محمد نادر "رسولی"

معاون محقق عبدالصمد "قادریان"

Annual Subscription:

in Afghanistan the one year ۱۵۰ Af

For student ۷۵ Af

Foreign countries

By – Air ۱۰۰ \$

شرح پښتې صفحه دوم: آېده دوره بودايې چهل برج ولسوالۍ يکاولنگ ولايت باميان مقارن ۷ - ۹م (عکاسی کتاب خان " فیضی ")

# Afghanistan Archaeological Review

Islamic Republic of Afghanistan  
Ministry of Information , Cultuer & Tourism  
National Institute of Archaeology

Director and Editor : Researcher Ketab khan Faizi



*Address: Institute of Archaeology of Afghanistan.  
Qala-i- Fathullah Kabul*